بسم اللہ الرحمن الرحیم

جواہر فریدی

فوٹوسٹیٹ قلمی نسخہ از مخزونہ حضرت میاں
علی محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ

پاکپتن شریف

مکتوبہ ۱۲۹۱ سنہ ہجری

[illegible]

احقر خاکپائے حضور
باوا صاحب رحمۃ اللہ علیہ
۹ - ۷ - ۸۶

بزیر رفت بدست بادشاهی غزنین افتاد و فرزندان فرخ شاه هم در دیار کابل بملک و اسباب خویش مشغول ماندند تا غایت که چنگیز خان خروج کرد و ملک ایران و توران بزیر تیغ آورد و تاراج نمود و لشکر بجانب غزنین کشید چون درکابل بسبب ان دیار را ابتر گرفت و خراب کرد و جد بزرگوار شیخ شیوخ العالم شیخ فریدالحق والدین در حرب کفار شهادت یافت بعده جد بزرگوار شیخ شیوخ العالم شیخ قاضی شعیب با پسر و اتباع جیل دیار در دیار لاهور رسیدند و در قصبه نزول فرمودند قاضی قصور که در عدل و انصاف و مروت و مردمی فی الصفات علاوه ذکر بزرگی و عظمت خاندان شیخ شیوخ العالم پیش ازین شنیده بود چون این بزرگوار از دید بتعظیم بسیار پیش آمد و چنانکه شنیده بود صد چندان پیش دیده ثنای خواند آنچه گوش از کمالات خواجه شنیده چشم از و صد هزار چندان دید قدوم این بزرگان سعادت دانست و ضیافتها و شکر کرده و ذکر رسیدن این بزرگان که بکمال علم و جمال و حلم آراسته بودند و بعظمت خاندان ایشان بر بادشاه عهد نوشت بادشاه فرمان بتعظیم و تکریم بسیار بخدمت ان بزرگان فرستاده مضمون آنکه بهر جا که خواهند اختیار افتند از کار علمی دینی و دنیاوی از جهت رضای است رضای دولت مقدم بر اختیار من است بعده جد شیخ شیوخ العالم فریدالحق فرموده که ما را اصل هیچ مطلوب نیست جز که از ما رفت و بال او لشوم قصور را کوتیوال را از اطاعت نزدیک است بقاضی شعیب جد شیخ شیوخ العالم مفوض شد و ازین ملکوت بیات وحق تعالی از دودمان این بزرگ بادشاهی لایزید آورد یعنی شیخ شیوخ العالم فریدالحق والدین را که خلایق هندوستان را که در دریای ظلمت معاصی غرق اند دستگیر کرده بیرون آورد نقل دیگر تشریف آوردن بزرگان آنحضرت شیخ فریدالحق در کوتیوال از سیرالعارفین تصنیف مولانا جمال الدین دهلوی

بدین طریق تحریر یافته که جد بزرگوار آن حضرت شیخ جمال الدین سلیمان از طرف کابل در عهد سلطان شهاب الدین غوری خواهر زاده سلطان محمود غزنوی در طرف ملتان آمده بود و در طرف ملتان قصبه لیت نامشی کوتیوال مستوطن شد بر او جهت قضای آن قصبه داد الی تا اهل گردد و متوطن گشت او را سه پسر تولد شد پسر بزرگ او را اعز الدین محمود نام پسر میانگی او فریدالدین مسعود قدس سره و پسر خورد نجیب الدین متوکل قدس الله سره مادر این پسران بی بی قرسم خاتون دختر مولانا وجیه الدین خجندی رحمة الله علیه اهل صلاح بود و در صلاح کمالیت و عفت چنانچه کرامات او معروف و مشهور است نقل است از حضرت محمد بدر و لیلا قدس الله سره شبی از شبها حضرت والده مبارک ایشان در وقت شب بتعبد و تهجد مشغول بود که دزدی در خانه او آمده از دست دشت آن مستوره مغفوره بیک بار نابینا گشته خواست که از آنجا بیرون آید از کوری چشم راه نمی یافت آواز داد که دزدی بودم و برای دزدی اسباب درینجا آورده ام البته درینجا کسی است که دهشت او مرا کور کرد در سلامت عهد میکنم اگر بینائی چشم یابم بعد ازین دزدی نکنم و از کفر در اسلام بیایم والده حضرت شیخ المشایخ فریدالدین چون این سخن بشنید بینائی او را از حق تعالی طلبید بفرمان الله تعالی دزد بینا شد و ازین خانه بیرون آمد والده از حجب کامل کس وقوف نبوده چون روز شد شخصی با زن و فرزند آمد و ندای بر از خوان بر در ایشان رسید و گفت که من آن دزدم که دیشب درینخانه بدزدی آمده بودم عورتی متبرکه درینجا بنماز مشغول بود من از

بیت او الحق با بینا شدم و با خود عهد کردم که اگر بینا باشم هرگز بعد از وی اقدام
بفرمان الله تعالی و از برکت حسن آن بینا گشتم الکنون امده ایم که
و دعای ... مسلمان شوم آخر ... گرد و یکی از اهالی آن گشت ... مقانی
نمود الآن قبر او هم در آن قصبه است و مردم از دیار ... زیارت آن مزار
یابند شیخ عبدالله ... و ... حضرت ...
حضرت اعز الدین محمود ... حضرت شیخ ...
واقع ... استماع گشت که والد بزرگوار ... خواجه مودود چشتی
بعد الوی که قرار ابتدا حال حضرت فریدالدین گنج شکر در بیابان می بودند
تا دوازده سال برگ درختان خوردندی و شب و روز عبادت حق سبحانه تعالی
می پرداختندی بعد از مدت مذکور که بشرف پابوس والده بزرگوار خود
مشرف شدند والده بزرگوار تفقد حال ایشان کردند که درین مدت
بچه گذرانیده اند فرمودند که درین دوازده سال تارک طعام بوده قناعت برگ
درختان کرده بعبادت مشغول داشتم و درین اثنا والده را ... از غایت
شفقت موی شریف آن حضرت را شانه کردن گرفت چون ... از
سر شریف ژولیده و بی روغن بود در رد کردن گرفت ... مادر ...
که موی سر را ... مادر بزرگوار در جواب فرمود که ... در درختان که برگ
ایشان شکسته خورده ... پس آن حضرت فرمودند که این ...
... ایم و ... از مادر بزرگوار ...
... طعام ...
... مشغول می بودند ...
استفسار احتیاج طعام میکرد در جواب ... طعام ...

خورده ایم ... اشته ایم چون بعد از مدت حضور والده بزرگوار خود رسیده
باز والده استفسار نمود که درین مدت چون گذرانیده در جواب فرمودند ...
چوبین میکردیم تا آنکه روزی از غایت گرسنگی آن قرص را ...
آن حضرت برای قرص چوبین ... و ... در جواب ...
که طعام خورده ایم ... قرص میکردیم مادر بزرگوار فرمود ...
... آن حضرت فرمود ...
چوبین ... روضه مقدس آن حضرت ...
موجود است ... آن نان چوبین را دیده ...
نهادیم و بزیارت آن مشرف ... از والده ... دوازده سال
خود را ... مشغول ... زبان مبارک
...
و ...
...
...
...
و ...
...
...
...
...
الف ... خوف ...

براه درشتنا آنحضرت فرمودند که موجب خطره از خود جدا باید ساخت و براه جریده
باید درآمد همچنان کردند و براه خطره در آمدند که گاه عبور ایشان بر لب دریا افتاد دیدند
که صیادی دام بجهت ماهیان انداخته‌اند و ماهیان میگیرند چون این همه یاران گرسنه بودند قرار
دادند که از جا بر یک بنام خود دامی درین دریا اندازد و ملاحظه کنند که به بخت چه روزی
در هم همچنان کردند بنام هر یک چیزی بر آمد و چون بنام آنحضرت بیانداختند هیچ نیامد و بار دیگر
بنام خود دام انداختند بر چیزی از رگ و سود مند نیامده و دام از دریا از غایت ثقل بیرون
نتوانستند کشید تا باخر همه یاران بزور تمام بیرون کشیدند ناگهان در آن دام صندوقی
مقفل با کلیدی در آمد باتفاق آنرا کشادند ناگهان مردی پیر نورانی بتلاوت قرآن
مشغول ظاهر شد عطرف جیب او نان تنک و حلوا نهاده پرسیدند که این حلوا بجهت
آن پیر گفت که بیت حضرت فریدالدین گنج شکر تحفه بودیم و در طلب آب شیرین بر آمده
بودیم همه یاران در تعجب ماندند و از آنروز باعتقاد و ارادت پیش می آمدند و نسبت ارادت
با آنحضرت [illegible] می بودند از بخشی معلوم شد که آنحضرت در رسند احوال [illegible]
بعد از آن همه یاران در سیر و راه نه و شرف طواف حرمین الشریفین مشرف گشتند
و بوقت معاودت آنحضرت و شیخ بهاء الدین ذکریا بجهت آنکه خاله زاده یکدیگر بودند و دوستی
صحبت در میان ایشان استحکام داشت در بخارا بخدمت شیخ شیوخ العالم شیخ شهاب
الدین سهروردی قدس سره رسیدند حضرت ایشان را قاعده بود هر که از مسافر
یکجا نگاه داشتن ادنی خادم را میفرستادند که بعد از دو [illegible] جماعه از کاطعام
[illegible] مسافران می آوردند چون ایشان بر دو عزیزان رفتند بقاعده سابقه طعام فرستاد
ایشان نخوردند و چند روز در خدمت شیخ شیوخ ماندند و بعد از آن شیخ بهاء الدین ذکریا
مرید حضرت شیخ الشیوخ شدند و حضرت شیخ در باب ایشان فرمودند که مولانا فریدالحق
همت عالی دارد و او ترا بجا را انتقال فرمودند یکجا ملاقات این هر دو بزرگوار شیخ الشیوخ

بر طریق [illegible] مستانه گلشن او لباکرد وقتی که شیخ بهاء الدین بر قطب العالم شیخ فریدالحق
و گفت که من بجهت ارادت شیخ شهاب الدین قصد دارم حضرت قطب العالم فرمودند
که من برای ایشان نیت ارادت ندارم اما بجهت خاطر شما اگر گوئید همراه شوم چنانکه غوث الاعظم
بسیار خوشدل شد و گفت از [illegible] بهتر چه باشد حضرت قطب العالم و غوث العالم هر دو
روان شدند و هر کس دیگر همراه شدند یکی داود موکری دوم شیخ محمود بهرنگی سیوم
شهباز قلندر اما شهباز هم نیت [illegible] ارادت و این دو کس به نیت ارادت
متوجه شدند برنج پخته خالی از عیب برنج لسبونی اجداد شدند چون منزل چند رفتند
روزی در اثناء راه غباری پای مبارک غوث العالم گزیده از درد عاجز شدند حضرت
قطب العالم فرمودند که تریاک باید آورد حضرت غوث العالم فرمودند چون ذات شما
همراه است تریاک چه کند حضرت قطب العالم قدری خاک از زمین بر داشتند و نام
حضرت خواجه در کاه جبار خواجه قطب الدین بختیار قدس الله سره گرفتند و بر گزیدگی
مار انداختند در حال صحت شد گویا که گزیده هیچ اثری نبود حضرت غوث العالم بهاء الدین ذکریا
و دیگر اصحاب حیران ماندند و بعظمت و بزرگی خواجه قطب الدین اقرار کردند و از آن
شدند چون نزدیک بغداد رسیدند چه بینند که گوسفندان میچرند و در گلو با طوق نقره
دارند پرسید این گوسفندان از آن کیست گفتند از آن شیخ اند باز پیشتر قدم
روان کرد دید که گلهای اسپان و شتران با طوقهای زر و نقره میچرند پرسیدند از آن کیست
اند گفتند از آن شیخ اند چون قریب شهر رسیدند بجایی که میگذشتند از آن شیخ
[illegible] شهباز قلندر در جابر یک لته داشت فرو داور رود و بر زمین انداخت
و گفت اینهم از آن شیخ باشد بعد از زمانی بر در شیخ رسیدند و نشستند خادم در گاه
از درون خانه آمد پرسید که از شیخ کیستم الکنون آمده اند کدام اند [illegible] برخاستند
و گفتند ما یاران هستیم خادم برگشت بر حضرت شیخ رفت و گفت حضرت شیخ

محمود بهرنگی

واقعه بر بیمطالعت بعد که شیخ فرمود برو و بپرس که در میان شما شیخ فرید و شیخ بهاءالدین
کدام اند خادم آمد و از ایشان پرسید هر سه متعجب ماندند و گفتند که مائیم خادم گفت که بیائید
شما را حضرت قطب العارفین منزلگاه فرمودند قطب العالم فرمودند که اول آنکه از ملاقات
با شیخ کنیم آنگاه در جائی فرود آئیم خادم گفت که حضرت شیخ الحجه فرموده اند بهتر است
که از آن توقف نکنید نزول فرمائید آنگاه روان شدند و در جائی فرود آمدند خادم باز
رفت بعد از ساعتی شیخ طعام فرستاد هر یکی برای تناول دست دراز کردند قطب
العالم نخورد فرمود که من با شیخ خواهم خورد خادم رفته با حضرت شیخ گفت که همه کسان
خوردند اما شیخ فرید میگویند که من با شیخ خواهم خورد شیخ فرمودند که برو با شیخ فرید بگو
که شما طعام بخورید که من نیت طی هفت روزه کرده ام چون خادم فرموده او را
نمود قطب عالم فرمودند که من نیز قصد این کرده ام خادم رفته گفت شیخ فرمود
که بهتر باشد الغرض چون ایشان بر کنج آن منزلگاه را آرامگاه ساختند علی الصباح
شیخ کسی فرستاد که بروید اسپان را کاه بیارید کسانیکه نیت ارادت داشتند و
تخم عبودیت میکاشتند اطاعت کردند حضرت قطب العالم و شهباز قلندر نیز
بموافقت یاران رفتند بندگی غوث عالم کاه خشک آوردند و شیخ داود و شیخ محمود
کاه سبز آوردند خادم آمد و کیفیت ایشان معلوم کرد و کاه شیخ نمود شیخ فرمود
که برو که بهاءالدین را بپرس که تو کاه خشک چرا آوردی و شیخ داود و شیخ
محمود را بگو که شما کاه سبز چرا آوردید خادم آمد و گفت شیخ شیوخ با ایشان
سخن تبلیغ کردانید غوث عالم جواب داد که کاه سبز را دیدم که در تسبیح بود از این سبب
کاه سبز را نبریدیم و کاه خشک را ساکت دیدیم بریده آوردیم شیخ محمود و شیخ
داود گفتند که در خدمت حضرت شیخ کاه خشک چگونه آریم سبز بطراوت حال
رفته این حقیقت بخدمت شیخ عرضداشت کرد شیخ بگوش رغبت شنیدند و

دل بسته بودند چون دو روزه طی بر آمد حضرت شیخ شیوخ ایشان را طلب نمود تا
ایشان بر در شیخ رسیدند دیدند که از درون خانه دو کس گرفته آورده اند بر حضور
ایشان آورد و رو آن دو نان ایشان را حیرت شد که آنچه میبینیم و در آن خانه رفتند با حضرت
شیخ طعام تناول کردند اما پیش شیخ زمان نان جوی انار دانه پخته آورده بودند
شهباز در خاطر گذرانید که برادر انطلبق [illegible] مثال را [illegible] داند روان انیطرلق
ات حضرت شیخ از ضمیر ایشان معلوم نمودند و سوی شهباز دیدند و این سخن بر زبان
زبان مبارک کشید نعره که میخ بر گل زده ام نه بر دل و الله که شهباز را انداخته بود
نیز از حجره طلبیده دادند حاضران متعجب شدند بعضی از حاضران بخاطر گذرانیدند
که دیگر همه حل شد اما این لقمه پایند که این دو کس را گردن زدند سبب چه بود فرمودند
که این هر دو کس انفس از آن شیخ داود و شیخ محمود بود از لغا نیست ایشان را در
مظهر صورت آورده گردن زدند چون وقت نماز شام شد برای وضو طشت
و آفتابه آوردند چون شیخ مسواک کردند و مضمضه کردند قطب عالم در روان [illegible]
دیده ورشد و بحضرت باری تعالی التماس کرد شما الهی درد دندان ایشان دور
شود و فرمان شد حکم ما همین است آنگاه قطب العالم عرض کرد که الهی حکم تو [illegible]
اما [illegible] روان [illegible] درد دندان ما شود آنگاه درد دور گشت و بدندان
ایشان [illegible] زمردان بر کرشد بر کوه [illegible] بر خود نهد
تا اکنون [illegible] دو [illegible] شفا [illegible] روز صد بار حضرت شیخ شیوخ
جانب قطب العالم دیده و گفت [illegible] مطلع نمود شما چرا خود [illegible] رنج اندا [illegible]
قطب العالم فرمود این از درویشی نباشد که [illegible] رنج ببیند حضرت شیخ شیوخ هم دعا
[illegible] درد دندان قطب العالم نیز مندفع شد بعد حضرت التماس فاتحه کردند
[illegible] پیر دستگیر [illegible] از آنکه شیطان ایمن باشیم شیخ شیوخ فرمودند که شیطان

لوین را با فوات پیش شما چه مجال شده قطب العالم فرمودند که فاتحه بخوانید فاتحه فتوح خواندم
و حضرت شیخ عوارف کتاب سید بحضرت قطب العالم که عوارف معارف اسرار لبود داده بود
فرمودند که شما اکثر بخدمت رسیده این را مطالعه کنید که مخصوص برای شما ساخته ام لبود
قطب العالم از حضرت شیخ الشیوخ رخصت شده و فرمودند شما لشکر عالم و عالمیان آید بر سر دار
الملک دهلی متوجه شدند نقل است از گلشن اولیا وقتی حضرت قطب العالم فرید الدین گنج شکر
برای ملاقات حضرت شیخ بهاء الدین سفر فرمودند و با قدام مبارک ملتان را مشرف نمودند ایشان
خود هر دو بزرگ ملاقات نمودند و ثمره اخلاص و اتحاد اظهار فرمودند چون قطب العالم آفتاب
عالمتاب بود توجهات او در رصد و ملتان شیخ صدر الدین را خوش نیامد و در خاطر آورد
مگر خیال این بارکی ولایت دارند که درین نواحی تشریف می آرند بحضرت شیخ بهاء الدین گفت
نمودند که بابا این کو درینجا می آیند خوب نیست مگر این ولایت را ام گرفتن میخواهند حضرت
شیخ فرمود که ایشان را غرض آن نیست از سبب کمال لطف بجهت ملاقات ما قدم رنجه فرمودند
از خاطر شیخ صدر الدین این دغدغه الحال مندفع نشود و طریق بزرگان است چون این بزرگی را افواج
کجا می ودان کنند کشف شد او را متوجه با نجانب کرده می خندند شیخ صدر الدین گفت شما
قطب العالم را گرفته و گرداندند بلطف دهلی را است کرده بنا بر قطب العالم به الفاس
مستطاب فرمودند که شیخ صدر الدین من اینجا ماندنی نه ام خاطر جمع دار شخص برای
ملاقات بیرون آمده ام شیخ بهاء الدین را کنیزکی بود با حسن و جمال ما سمجنها شیرین دیگر بود
بمثال آب زلال بود که سوختن از مردم می ربود و با غبار دل الکلام نرم و گرم آن
برشرم میزد و چون شیخ بهاء الدین او را بر وجه طیبه و داغ شقاوت که بر جبین آن ارادت
باغ حسن بود میدید شیخ منقبض میشد چند بار آن بزرگوار بحضرت پروردگار التماس
نمود که الهی این داغ شقاوت این کنیزک بسعادت مبدل گردان حضرت عزت فرمان فرمود
که قضای ما برین رفته است شیخ بهاء الدین بجا طر که او را نا هر وقت که موعود منتظر فرمود

حضرت

حضرت قطب عالم مشرف شود امید است که داغ شقاوت او از برکت دعای ایشان ان
بسعادت مبدل گردد شیخ بهاء الدین بحضرت قطب العالم خود که یک کنیزکی است اگر بفرمائید
آفتابه گرفته بیاید و شما را وضو کناند که نیتی دارم فرمودند خوش شد شیخ بهاء الدین اندرون
رفت و آن ماه پیکر گفت که آفتابه پر آب کرده برود آن شیخ را که در مهمان خانه نشسته
است وضو کنان و خود را از وی پوشش در ستر روی حجاب کرده آن کنیزک بموجب حکم گفته چگونه
خود را به مردی نامحرم کنم مستور بوده ام شیخ فرمود که مرا درین مصلحت است الخ بفرمائیم ایمان کمی
بزرگ آفتابه پر کرده رفت و در حضور آن پرنور رفت حضرت قطب العالم دست مبارک
خود را پیش کشیده کنیزک آب را بر دست قطب العالم ریزد حضرت قطب العالم جانب او دید
آن داغ چون زاغ بر آن باغ جمال در نظر شریف ایشان افتاد حضرت قطب العالم روی
سوی آسمان آورده دعای بدرگاه جل و علا کرد آن کنیزک تمام آب را بر دست مبارک
ریخت او گمان برد که این فقیر شیفته حسن شده است حق گمان بحسن خویش دارند
کسی را در نظر آن می آرند ولی مردان حق را می نگرند همین شان بهیچ کس نشکنند
القصه چون آفتابه از آب تمام خالی گشت اندرون رفت و به شیخ گفت که آن مرد نا را
بر مردی صاحب نظر فرستادید شیخ فرمود که آن مرد چه کرد گفت که نظر از بالا سوی فرود
نکرد تمام آب را بر دست او ریختم شیخ الاسلام دانست که حضرت قطب عالم مشغول
شد و نظر بر پیشانی آن ماه کرد دید که هنوز داغ شقاوت دارد فرمود بیش کرد نبود
باش که دوان آب دیگر کنیزک آفتابه پر کرده ببر دوباره بر دست مبارک حضرت قطب
العالم ریز چون رفت آن مکی بر دست مبارک ریخت باز اندرون رفت شیخ پرسید چه نوع
اکنون وضو ساختند یا نه گفت ساخته اند و نظر بالا انداخته اند شیخ بر جبین او نظر
کرد دید آن داغ هنوز باقی است فرمود که زود باش دیگر آفتابه پر کرده ببر او برکرده
برد و بر دست مبارک ایشان ریختن گرفت چون نیمی از آن آب ریخت حضرت قطب
العالم نظر فرموده اند جنتند و از باقی آب از دست آن ماهتاب وضو ساختند بعده

کنیزک در خانه پیش شیخ آمد که آن مرد وضو کرد گفت این اب از بیم آب وضو ساختند شیخ به تمام حضور و سرور در جانب جبین آن ماه دید چه بیند که داغ شقاوت از جبین او بر بود همای شاهی و غره لطف الهی بر پیشانی او رسید شیخ شاد گشت اما در دل شیخ غبار ملال نشست به درگاه حق جل و علا گفت الهی من چند بار اینکار عرض کردم قبول نشد دعا شیخ فرید باجابت موصول شد فرمان شد که این چله اخیر او است من دعای چله تو را گفته ام که آنچه من گفتم تو کردی اکنون آنچه تو گوئی من بکنم بجهت آن دعای شیخ فرید قبول و در معرض وصول شد انتهی از گلشن اولیا که چون قطب عالم فرید الدین چله اول شد چهل سال اول فرمان حضرت حق سبحانه تعالی در رسید که فرید تنگ دل طلب طلبی و چون چله سیوم شد فرمان حق سبحانه تعالی آمد که آنچه من گفتم تو کردی اکنون آنچه تو گوئی من کنم پس ازین کلام چنین معلوم شد که عمر حضرت قطب العالم صد و بیست سال بود اما از زبان پیر خود شنیدم مصنف گلشن اولیا که حضرت قطب العالم فرید الدین پاره از عمر خود بتحقیق از شفاعت مادرش بعد دفن بخشیده بود انتهی از گلشن اولیا که قطبیت بمقداری که حضرت گنجشکر را بود بکسی دیگر کمتر بوده باشد که چهل سال ایشان بوده چند درویش کامل از راه کوه کاف عزم کردند که رفته این شیخ را بکشیم که چنین بمقدار قطبیت بر هیچکس قرار نیافته است و تا آنکه ولیت دیگر قطب نمیشود بر حضرت قطب العالم آمدند و بعد سلام گفتند در استاده حضرت قطب العالم بنشستند بعد زمانی قطب العالم ایشان را بدید و پرسید شما که اینقدر کرده اید بسیج درویشی دیده اید ایشان در تعجب شدند و گفتند که ما خود درویشیم و گفتند که اکثری دیده ایم و شنیده ایم و ستمی کردند الاه حضرت قطب الاقطاب گفت که مرا چگونه دیدی گفتند ما حالا امده ایم از شما وقوف نداریم حضرت قطب عالم فرمودند بر وید حال من بر سید رفتند و بر در ایستادند و پرسیدند احوال شیخ چه نوعیست از اندرون جواب آمد که از آن روز باز که من در خانه شیخ آمده ام گاهی طعام سیر نخورده ام چون آن [illegible]

شنیده باز در مسند شریف قطب العالم رسیده چه بینند که حضرت قطب العالم نیست در قفس آن خانه و در دیده تمام زمین را سیر کردند بالای آسمانها نظر کردند هیچ جای حضرت قطب العالم را نیافتند سراز ملاقه بر کردند چه بینند که حضرت در میان ایشان نشسته و گرد مجلس خود را باستی می افتد جمله ایشان حضرت قطب العالم را بعد دیدند پرسیدند که شما کجا بودید که ما در وقت شما مسکی کردیم و ندیدیم گفتند که من در دیده گفتند که هم کنده بر اسند بعد گنجشکر ایشان را توجه کرده فرمود را شما هیچ جای نیافتید که آن شیخ کیو قواینده من اگر خواهم در یک ساعت شما را بکشم اما بر دیده در حق شما رحم کردم ایشان همه در عبودیت رسیدند گفتند که ما درویشی و از نشستند از گلشن اولیا که وقتی در میان درویشان کوه لبنان اختلاف افتاده در قطبیت حضرت گنجشکر بعضی گفتند که حضرت شیخ فرید قطب است و بعضی گفتند نیست چرا که هر قطب است او را لازم است که حفظ نظام کند هیچ جا در پنجاه وقت از آنکه مرکز دیده چون اختلاف در میان بازو روسای بلا عاقبت اتفاق طریقی براین افتاده که دو کس شیخ برای امتحان پیش فرستادند و کس را از بالای کوه قاف گذشتند چون بحضرت قطب العالم رسیدند جمال ایشان دیده بودند در ملازمت حضرت قطب شدند و سوی لبنان گردیدند آنگاه دو کس دیگر فرستادند که خبران دو درویش معلوم کنند و آن دو کس بجوار جمال با کمال آن قطب الله ذو الجلال را دیدند باز بگردیدند باز دو کس دیگر را فرستادند تا آنکه در حضرت قطب رسیدند و خدمت ورزیدند کوه لبنان خالی گشت بعد مدتی حضرت قطب العالم کوه لبنان را در فرمود که کوه لبنان مقر اولیاء است ویران نباید گذاشت همه را رخصت فرمودند بهم با طمینان دل مراجعت بکوه لبنان کردند نقل از گلشن اولیا که در دور سلطان ناصر الدین بادشاه دهلی یک دانشمند فصیح الدین نام از ملک بالا در دهلی رسید که هیچ دانشمند با وی مباحثه کردن نتوانستند که خاتم روزگار بود وقتی در مجموعه نشسته بود و هیچ عالمی بادی از بانی نیکوش ادا مکیفت کسی او خود دم نتوانستند بلند کرد با من بحث کرده بلند مردی ازین میان گفت الحق حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر است

را چون آن دانشمند مخصوص قصد آنجا کرد و در آنجا رسید و جمال جهان آرای ایشان دید
واز مشکلات خود از حضرت ایشان پرسید اگرچه پیش ازین بسیار [illegible] ایشان زمانی
تحمل فرموده شیخ نظام الدین در ملازمت حاضر بود علی الفور جواب باصواب کرد او متحیر ماند
در خاطر کرد [illegible] مرید کسی شود که چنین علم [illegible] شد پیر او را چه نوع خواهد بود شتاب [illegible]
و مشکل مسئله پرداخت حضرت قطب العالم شیخ نظام الدین را بسیار عتاب کرد که تو چرا دل او [illegible]
[illegible] و جواب مسئله وی گفتی مگر نمیدانستی من از برای [illegible] تحمل کرده بودم که دل او [illegible]
[illegible] من از تو هرگز خشنود نشوم تا رفته وی را خوش نگردانی شیخ نظام الدین بر مولانا فصیح الدین
که پیر دستگیر ما از سبب خاطر شما بسیار سرزنش فرموده مولانا فصیح الدین گفت که چرا شما [illegible]
بر ما ننمودید شما جواب باصواب گفتید گفت از بهر آنکه تو هرچه جواب گفتی اگر تو نمیگفتی خاطر مولانا [illegible]
[illegible] من از بهر دل شما تحمل کرده بودم شیخ فصیح الدین ازین سخن حیرت تمام شد که سبحان
الله علم ایشان و تحمل اینچنین برخاست در خدمت قطب العالم رسید و التماس ارادت کرد
حضرت قطب العالم فرموده که شما بسیار در علم ظاهری غلو کرده اید چگونه مرید سازم عاقبت مرید
ساختند و بدین سعادت مشرف کردند تا زیست در خدمت قطب العالم می بود
از کشف الاولیا که روزی نقیب الاولیا حضرت ابوالعباس جعفر [illegible] علیه السلام در مجلس [illegible]
حاضر آمده گفتند که [illegible] بر دریا آدمی با جمع شده بودند گفتند که یک ماهی از نسل آن
ماهی که یونس علیه السلام را فرو برده بود میگفت که این زمان در سر من فرو خوانده اند
که دریا خشک خواهد شد باشندگان دریا بر آن ماهی اعتقاد بسیار دارند [illegible]
ایشان [illegible] حال از آن ماهی میکنند القصه از شنوی باشندگان دریا متحیر و مضطر گشتند
که چون دریا خشک شود زیست ما چگونه باشد جملهٔ باشندگان دریا بتو فرستاده اند تا تو [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] در دریا آمدم یک حجره [illegible] دیدم در بسته دیدم [illegible] کردم
که درین حجره کیست آوازی شنیدم که این حجره شیخ ابی سلول است که از خلفاء قطب العالم

[illegible] طلب اذن کردم در بکشادند دیدم مردی پر نورانی بر سجادهٔ کرامت
نشسته است برو سلام کردم جواب داد هیبت او در من [illegible] پیش شدم مرا فرمود [illegible] که تو صورت
مراد خود [illegible] گفتم که از نسل ایشانم [illegible] و [illegible] تقصیرات خود خواست
او را بر او بخشیدم [illegible] گفت اینجا چگونه آمدید قصهٔ خضر علیه السلام برو گفتم و خضر نیز برابر من بود
جواب داد که آن ماهی راست گفته است گفتم چگونه گفت من صد ساله بودم که مرید گنج شکر
شدم چهار روز مرا بشرف خلافت مشرف گردانیدند و تلقین [illegible] فرمودند و اینجا جا
دادند و صد و نود و پنج سال است که در خدمت [illegible] امروز است که [illegible] کرده ام
[illegible] دریا خشک شود [illegible] گفتم دانستم که ماهی چنین میگفته باشد
[illegible] او را [illegible] گفتم که آن آه که اینجا میروی [illegible]
سوخته [illegible] خضر نیز برابر [illegible] شیخ ابی سلول آه برآورد تا حجاب
اول رسید حجاب سوختن گرفت شیخ بی اجازت [illegible] حجاب [illegible] سوختن [illegible]
سوختنی حجاب [illegible] خاکستر گشت و خضر نیز چند گام [illegible] کرده بود [illegible]
اما این سوختن آه ابی سلول بود و من حیران ماندم [illegible] کردم فرمان آه این [illegible]
[illegible] مرا [illegible] گفتم چون موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] او سوخته بودی [illegible] گفته بود [illegible]
[illegible] سوختن [illegible] زنده [illegible] فاحیینا الله تعالی بقدرته
فقلت یا رب من این [illegible] فقال من السماع و این مرد اهل سماع نبود [illegible]
تو ازینجا بردم تا این مرد ترا [illegible] فاستاذنت من ربی ان یکون السماع فی الملا الاعلی
فاجابنی [illegible] مع الملائکة فقال احضروا الشیوخ فدعوة الشیوخ [illegible] قطب الاقطاب
یعنی جدی و مولائی و سیدی الشیخ الاکمل الشیخ فریدالدین شکرگنج قدس الله سره والشیخ
المعروف شیخ جمال الدین الهانسوی و السری سقطی و المعروف کرخی و داود [illegible]

[illegible]

بیستاده قطب العالم رسیده دیر کوزه را از آنجا بیرا اما قیمتی و لباس خاص پوشیده در مقام [illegible]
نزد شیخ رسیده و کیستی گفت من دنیا هستم حضرت سلطان المشایخ اولیاء الله بعد از
مقام بیرون کرد که برو اینجا تو نیست چون این واقعه پیش حضرت قطب عالم گذرانید حضرت
قطب عالم ... گردند در خود در کرد ارادت ... این ... سودی لیسمی ...
بیرون نکردی ... از گلشن اولیا در حکایت سیر الله ... قطب الاقطاب شیخ
فریدالدین و غوث بهاء الدین قدس سرهما که وقتی این هر دو بزرگوار همراه ...
دیگر کوه قاف رسیدند و دو روز در آنجا ماندند چون از سیر کوه قاف فارغ شدند حضرت
قطب العالم فرمودند که ... سیر باشد شیخ بهاء الدین مانع شد که ...
قبل ... بودند که مردی از ... لباس ... پوشیده و ...
جنب ... احرام سعادت ایشان رسید و زمین بوسید و حضرت قطب العالم
فریدالدین گنجشکر قدس الله سره التماس نمود که مردم ما منتظر لقا ...
حضرت قطب العالم بجانب شیخ بهاء الدین قدس الله سره توجه فرموده گفت اکنون چه
قابل است شیخ بهاء الدین بحضرت قطب العالم گفتند که ... عزم کنید من در ...
حضرت قطب العالم بر ... سوار شده متوجه آن دیار شدند و آن مردم
یک ... در رسیدند هر یک ... روح افزا حضرت قطب العالم بودند حضرت
ایشان چون تشنه بر آب رسیدند نزدیک حضرت قطب العالم دویدند و اقدام شریف
حضرت ایشان بوسیدند حضرت قطب العالم روز ... در میان میدان
... و جواهر ... قوم ... و در روز دوم کمیت ...
در ... بحث ... مر ... احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
... و غلغله ... جمع خواندند و در روز سیوم تمام خلق آن مقام را
مرید ساختند و ... ولت ... و ... چهل روز آنجا ماندند و ...

فرمودند و برد ... و روز در آنجا تشریف ارزانی داشتند و ... بهاء الدین
... طعام و آب از آنجا ... بعد از آن قطب العالم ... رسیدند
و از آنجا ... و در آنجا ... از خلفاء حضرت قطب العالم اند و مرید ایشان
بیشمار ... از حضرت شیخ نصیرالدین قدس سره در آنجا در خیر المجالس مرقوم شده است
که شیخ فریدالدین مسعود قدس الله سره در ملتان تعلیم میکردند سرای که آنرا سرای حلوائی
میگفتند ... سرای مسجدی بود شیخ قطب الدین چون در ملتان در آمدند شیخ
فریدالدین در آن مسجد نشسته مطالعه میکردند شیخ قطب الدین از مقام خود برخاست
بر شیخ آمد و پرسید که مولانا ... کتاب است شیخ فریدالدین ... فرمود
که کتاب نافع است شیخ قطب الدین فرمودند که نفع تو در خواندن این کتاب ... اند
شیخ فریدالدین فرمود که نفع من از نظر کیمیای سعادت بخش شما ... اند شیخ فرید
در پای شیخ قطب الدین افتاد این بیت فرمود مقصود تو خود مقصل جاوید نشد
از لطف تو هیچ بنده نا امید نشد عونت بکدام ذره پیوست دمی کان ذره
به از هزار خورشید نشد ... از سیر العارفین در آنجا خواص قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره از خطه ملتان بطرف دار الخلافت دهلی عزیمت نمود ...
رکاب سعادت حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین ... آنجا حضرت قطب
المشایخ ... اشارت فرمودند که ... ترک و تجرید چند گاه
علم ظاهر مشغول ... در ... صحبت ... قرار ... والعلم
... حضرت فریدالدین ...
و از آنجا بخطه قندهار رفت پنج سال کامل تحصیل علم نمود چون ... مبارک ...
علم الدین ... و از آنجا مراجعت نموده چون ... ملتان رسیدند
نقل است از حضرت سلطان المشایخ فریدالدین در آنجا در راحت القلوب

مرقوم شده است که طرف ملتان آمده ام برادرم مولانا بهاء الدین ذکریا را دیدم مدد فر
کردم مرا پرسید که کار خود تا کجا رسانیدی گفتم اگر گویم این کرسی که تو بر او نشسته ای
در هوا شود هنوز این سخن تمام از زبان من برآمده بود که کرسی در هوا شد برادرم
بهاء الدین ذکریا دست بر کرسی زد و بر زمین نشست و فرمود که مولانا فرید نیکو خود را
رسانیده آنگاه از آنجا باز گشتم و در دهلی آمدم سکونت کردم بخدمت حضرت قطب
الدین بختیار اوشی را دریافتم چندانی نعمت که در وصف نیاید در آن دیدم آنگاه
خود را در بلاء او بستم و بشرف بیعت مشرف شدم سه روز بر من نعمت
روان کرد و این سخن هم بگفت که مولانا فرید کار خود را تمام کرده است آنگاه من
آمده چنانچه نقل است از شیخ فرید الحق والدین قدس سره در آنچه در فوائد السالکین
ملفوظ حضرت خواجه قطب الدین مرقوم است که بتاریخ هژدهم رمضان روز جمعه سنه
اربع و ثمانین و خمسمائة دعاگو فقیر بنده درویش بلکه خاک قدم ایشان الله
اضعف عباد فرید اجودهنی را دولت پابوس آن حضرت سلطان المحققین
برهان العارفین خواجه قطب الدین قدس سره حاصل شد و آن زمان کلاه چهار ترکی بر
سر دعاگو نهاده و شفقت بسیار ارزانی فرمود آن روز من و قاضی حمید الدین
ناگوری و مولانا علاء الدین کرمانی و سید نور الدین مبارک و شیخ نظام الدین ابو المؤید
و مولانا شمس الدین ترک و خواجه محمود موئینه دوز و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند
خواجه قطب الاسلام ادام الله تقواه بر لفظ مبارک راند که صاحب سجاده را اول
در شیخ را اینقدر قوت ذات و تصنیع خاطر می باید که چون یکی بر روی پایه بیاید برای
بیعت او را در حسب است که بقوت نظر باطن زنگار سینه آنکس که به دنیا و جز آن آلوده
باشد صیقل دهد تا هیچ کدورتی درو از غل و غش و فحش و حسد و الائش دنیا در سینه
او نماند بعد از آن دست او بگیرد و بخدا برساند و اگر اینقدر قوت پیر را نباشد

لیکن این چنین بداند که پیر و مرید هر دو در بادیه ضلالت اند آنگاه همین معنی فرمود که در اسرار
العارفین خواجه ابوبکر شبلی رحمة الله علیه مسطور است که وقتی جانب بدخشان مسافر بودم
بزرگی را دیدم که صفت بزرگی او در تقریر نیاید سلام کردم فرمود که بنشین بنشستم
چندروز کار ملازم صحبت او بودم وقت افطار دو نان جوین از عالم غیب پیدا میشد که
آن بزرگ بدان افطار میکرد و ما را از آن یکی میداد الغرض آن بزرگ والی شهر را فرمود
که صد چند خانقاه برای ما بنا کن والی بر حکم ارشاد شیخ آن همه خانقاه ها در سر چند روز تمام
کنانید بخدمت آن بزرگ باز نمودند که خانقاه تمام شد بعد از آن بزرگ فرمود که هر روز در
بازار یک کشته فربه میگیرند بخدمت شیخ می آورند و بعد از آن بزرگ دست آن کشته میگرفت
و بر سر سجاده می نشست و میگفت که ترا بخدا ارشیخ تم احیاء الامر آن کشتگان جان شدند
که هریکی ازیشان بر روی آب میرفتند و بر گرد آن کشتگان نفس پیدا آمدند بالقطع بجان
شدی خواجه شبلی گفت از کرامت آن کشتگان مرا عجبی و حیرتی پدید آمد فرمود که
ای شبلی بر سر سجاده که نشیند و دست کسی بگیرد که او را قوت همچنین بود که دیگرانرا
بر صاحب سجاده کند و اگر قوت ولایت نباشد لیس الشیخ نبود مدعی دروغ زن بود
در میان اهل سلوک آنگاه همدرین محل فرمود که اهل سلوک در شرح خویش مینویسند
که کمالیت مرد در چهار چیز پیدا شود اول اندک خفتن دوم اندک گفتن سوم
اندک خوردن چهارم از صحبت خلق اندک بودن آنگاه گفت که درویشی در غزنین بود
که هر روز بتجرید بودی اگر در روز چیزی فتوح برو رسیدی تا شب خلوس آنگاه صدقه کردی
و اگر در شب چیزی برو رسیدی تا روز هیچ نداشتی و هر که بر روی پایه‌ای از کبیر و صغیر
درویش و توانگر محروم نرفتی چنانچه اگر کسی برهنه بیامدی جامه نفس خود بکشیدی او را به
پوشانیدی اینچنین صاحب نعمت بود وقتی دعاگو و آن درویش یکجا بودیم از و
شنیدم که من چهل سال در مجاهده و طاعت بودم هیچ روشنائی در خود ندیدم چنین

که این چهار چیز بگویم چندان روشنائی پدید آید که اگر سوی آسمان وقتی دیده شود تا عرش
و حجاب ظلمت هم پوشیده نماندی اگر در زمین دیده شد از زمین اول تا تحت الثری
و آنچه در زمین است هیچ در حجاب نبودی از سبب این معنی امروز سی سال باشد
که اینهمه بربسته ایم آنگاه روی سوی دعاگوی کرد که ای درویش تا اندک نخوردی و اندک
نگوئی و تا اندک نخسپی و تا اندک صحبت با خلق نکنی هرگز جوهر درویشی در تو پیدا نشود که از آن
طائفه اندک خواب بر خود حرام کرده اند و زبان در سخن گفتن گنگ ساخته اند و
طعام از که دخاشاک کرده اند و صحبت خلق را همچو مار افعی دانسته اند آنگاه
مرتبه ... السیعه الله فرمود که چون درویش جامه خوب بپوشد یعنی از برای مولا
خلق بپندارد که او درویش نیست راهزن است در راه سلوک و هر درویشی که
خلق صحبت اغنیا را بپندارد که درویش نیست مرتد طریقت است و هر درویشی که
که بپندارد که در وی هیچ نعمتی نیست بعد از آن فرمود که وقتی جانب دریا مسافر بودم
درویشی را دیدم از حد بزرگ و صاحب نعمت اما در مجاهده چنانچه بود که استخوانها
در وجود مبارک او مانده بود القصه آن درویش را رسم بودی که چون چاشت بگذاشت
بگذاردی بنشستی و در مائده آن درویش قیاس هزار من طعام بودی از آن
تا غاز ... هرکه بیامدی از آن طعام خوردی و باز گشتی و اگر نه بیامدی دست
درون حجره کردی جامه بر داردی القصه تا آن زمان که هیچ نماندی بعد از آن فرمودی
هر دو مانده که آید بر من بیارید چون فرو مانده برسیدی دست زیر مصلی کردی هرچه بخواست
او بر دست آمدی بر داردی القصه دعاگوی هم چند روز ملازم صحبت آن بزرگوار
بود چون وقت افطار شدی چهار خرما از عالم غیب فرود آمدی از آن دو مرا دادی
و دو خود بخوردی بعد از آن فرمودی تا درویش اندک نخورد و صحبت خلق ترک نکند
یعنی گوشه نگیرد و خواب کمتر نکند و کلام کم ... بمقام نرسیده اند آنگاه هم در این معنی

حکایت فرمود که ای درویش حضرت عیسی علیه السلام با چندان فقر و درویشی که او
داشت چون با او چهارم آسمان فرمان شد که او را بجائی بر آرید که از آلایش دنیا چیزی بوی
نیست حضرت عیسی چرا که در خود برآمد کاسه چوبین و سوزنی در خرقه داشت انقوه بزد
و گفت که این را چکم فرمان شد که در پای خم هم نیشه زدی که در وقت اصلاح چرا
کاسه و سوزن آوردی بیرون بیفکن حقی ما آنجا و باش لیسای برادر متاعی که هیچ در
آن جایگاه باز آمد ... و حضرت دوست بار نمی یابند اینکس را که با چندین دنیا و دوستی
درو ای بود حکایت و کلام که هرگز او را بار ندهند آنگاه فرمود که درویش را مجرد باید بود تا هر
روزی ملکی بیشتر ببیند زیرا آنچه وقتی می آرند که درویشی بود صاحب اسکر همیشه در
در تفکر و تحیر بودی چنانچه از وی سوال کردند که در این عالم تفکر و تحیر بودی چه چیز است که
در آن فرو رفته فرمود هرچه نظر بیشتر میکنم ملک میگذارم ملکی دیگر صد چندان پیش میشست
در عالمی تماشا میکنم یکی بکی ... فرو ماند و نمی رسد از آن میگذارم در عالم دیگر و ملکی دیگر ...
آنگاه خواجه قطب الدین ادام الله برکاته چشم پر آب کرد و با ... گریست که وقتی از آن
درویش مثنوی شنیده ام چه لطیف بوده است و آن مثنوی اینست بیت هر آن ملکی که اینجا
میگذارم دو صد ملکی دگر در پیش دارم مقام سلطنت درویش دارد زهی
سلطان وا غنیت پیش دارد آنگاه فرمود که اهل سلوک و طائفه متحیران که مستغرقانند
که درویش را وقت آنچه زمان اوست که هر روز صد هزار ملک میگذارد و قدم پیشتر
میزند لیس هر که او در آن عالم نیست او خود درویش نیست آنگاه هم در این محل فرمود و اینها
اشارت بر زبان مبارک راندند که بعضی از اولیا که اسرار بیرون میدهند ایشان را طلب
شوق میکشند از سر سکر چیزی میگویند اما بعضی که کامل حال اند هیچ نوع اسرار بیرون نمیدهند
... این راه اهل سلوک را حوصله وسیع باید تا اسرار دولت ... و مسکن گیرد زیرا که اسرار

بکسی سر لبستا از اسرار دوست. پس این کس را کامل است هرگز بیرون نهد آنگاه بعد ازین بعث
فرموده چندین سال در خدمت شیخ معین الدین بودم وقتی ندیدم که هیچ سری از اسرار
محبت دوست ذره بر زبان مبارک ایشان رفته باشد و یا از انوار آن بر ایشان
نازل شده شمه بیرون دهد بعد از آن روی بسوی من کرد و گفت که ای فرید کاملان
بوده اند که سر دوست مکاشفه نکرده اند تا بر سر دیگر واقف شوند آنگاه فرمود الزام
دیدی که اگر منصور کامل بودی هرگز دوست مکاشفه نکردی چون کامل نبود بیک ذره
شربت در زمان اسرار دوست کشف کرد پس سر بباد داد بعد از آن فرمود که خواجه
جنید بغدادی قدس الله سره العزیز آن زمان که در عالم سکر بودی جز این یک سخن دیگر
نگفتی و آن این باشد که او گفتی هزار روای بیان عاشق کردم و دوستی زنند چون از حیز
از عالم اسرار غیب چیزی نازل کرد و بر فور آن را پیش دیگران بگوید آنگاه فرمود که من
شنیده ام از زبان مبارک شیخ معین الدین که وقتی بزرگی بود صد چند سال مر خدا
را عبادت کرد و آنچه حق بجا آورده بود بجا آورده بعد از آن سری از اسرار محبت خود
بر وی تجلی کرد چون آن بزرگ حوصله تنگ داشت طاقت نیاورد و بر فور از شغف
گردید روز دیگر نعمتی که در دل بود برگرفتند آن درویش دیوانه شد که این چه [illegible]
آواز داد که ای خواجه اگر تو آن اسرار بیرون نیاوردی لایق اسرار دیگر میشدی اما
چون دیدیم که تو بسبب مقدار حجابی از تو بستدیم بدیگری دادیم آنگاه خواجه قطب الاسلام
بر زبان مبارک راند که ای فرید درین راه میان اهل سلوک مردانند که صد هزار دریا
از اسرار فرو برند و نیارند که چه فرو بردیم بلکه هنوز فریاد هل من مزید بر می آرند آنگاه
بعد ازین سخن فرمود که وقتی بزرگی نامه نوشت که چگوئی در حق کسی که بیک قدح محبت
مست گردد آن بزرگ جواب نوشت که زهی تنگ حوصله کم همت که از دست [illegible]

برآمد که هر دو دریای ازل و ابد را از قدح اسرار محبت و اسرار دوست مینوشند امروز قریب ده
سال است که فریاد هل من مزید میکنند چه سخن است که نوشیدم [illegible] من تحفه تمام
میکنم تا باز انجا سخن پیش اهل سلوک شایان نیست از همراهان اهل سلوک آنکه اسرار بیرون داده
اند چیزی نیافتند آنگاه فرمود که تا درویش از همه یکبارگی نشود و هر وقت متجرد نباشد و جمع
الاکتشاف دنیا بر خود نگذارد هرگز بمقام قرب نرسد آنگاه بعد ازین حکایت فرمود که چون خواجه
بایزید را بعد چندان سال در مقام قرب بار شد فرمان آمد که باز گردد چیزی که هنوز الاکتشاف دنیا
برابر خود دارد بر فور خواجه در خود دید که پوستی پاره و کوزه شکسته بر خود داشت آن را بیرون
انداخت آنگاه بار یافت پس ای برادر همچنین جا تجرید باشد که بایزید با پوستین پاره و کوزه شکسته
بار نیافت تو چنین الاکتشاف دنیا و چندان داری حاشا و کلا بار یابی پس ای برادر در راه
سلوک آن را داشته دیگر است و دنیا داری دیگر در یک جا دو تیغ نگنجد آنگاه بعد ازین بیان حکایت
فرمود که چنان اند و ایشان کم سخن کرده هر چه بگویند محکم کنند این نقطه پیوسته در ره از آن [illegible]
شود بعد از آن فرمود که وقتی من و قاضی حمید الدین ناگوری که یار غار [illegible] عجب
در یا مسافر بودیم یک [illegible] قدرت خدا [illegible] که در صفت [illegible] نتوان گفت نزدیک
دریا مقامی بود [illegible] و قاضی [illegible] نشسته بودیم [illegible] میان بیابان و
کناره دریا طعام [illegible] خورده [illegible] گذشت [illegible] دو نان جوین [illegible]
[illegible] و باز گشت [illegible] آن دو نان جوین تناول میکردیم [illegible] که آن
نان از غیب [illegible]
شتر بزرگ [illegible]
انداخت [illegible] قاضی [illegible]
[illegible]
[illegible]

کار خود بکمالیت رسانیده ایم مارا درین دریا راه بده تا تماشا کنان کرد ذوم کنیم تا کجا میرود
و همین را ما این مناجات کردیم بفرمان خدای عزوجل دریا دو شق شد زمین خشک پیدا
ما در رفتیم بجد نخستیم ان کرتم پیش و عقب خانجهای سبز نزدیک درختی رسیدیم دیدیم یک مرد خفته
و ماری از درخت براهد تا آن مرد را هلاک کند ان کژدم آمیخت ان مار را نیش
زد و هلاک کرده ما بیدار شد مار مرده نزدیک او مرد افتاده بود ما بر در نزدیک آنجا
بیاوردیم العباس کار از زخمی بود و گفتیم چون مرد بیدار شود در یابیم درین حافظ کرد خدا
تعالی این راه فلکا بنهضت این مرد بزرگ کسی خواهد بود چون نزدیک او شدیم چو دیدیم
مستی خرابی قی کرده است ما از حد شرمنده گشتیم و گفتیم کاشکی نمی آمدیم تا این نوع
دیده نشد بعده ما برود میگفتیم و بخاطر میگذرانیدیم تعجب ابی مرد مشترا الخوری از انان
را خدا تعالی نگاهداشت هنوز این سخن بیگو در خاطر ما نگذشته بود که هاتف غیب
آوازی داد که ای عزیزان اگر ما همین مصلحان و پارسایان را نگاه داریم پس گناه کاران
را که نگاهدارد و هم درین گفتگو بودیم که ان مرد بیدار شد و مار را افتاده دید پیش خود از
حد متحیر ماند ما تمام کیفیت ان کژدم و هلاکی مار بر او گفتیم آن جوان از روی ما شرمنده
و از ان فعل توبه کرد و بعد از ان همچنین گویند که ان جوان یکی از واصلان حق شد استغفار
حج بپای برهنه بجا آورد و بعد از ان در موسم حج چون وقت ندا آمد و لبیم لطف و زیدان کرد
صد هزار حج خوانایی را صاحب سجاده کردانند و باجامه زر و اکرمنا دادند تسلیم فهمانی و زو صد
هزار صاحب سجاده را برانند هر یکی را نجزاء ایابت افکندند پس ای کار افتد درین راه بیم بیاید بود
خاصه در راه سلوک کاملان کرده سلوک شب و روز ماه و سال از بیم فراق و خوف متحیر
و تمکین زیرا که عاقبت را کسی نه دانسته که چگونه خواهد شد اگر ابلیس لعین عاقبت دانستی
که عاقبت چگونه خواهد شد با شیطان ادم را سجده کردی اما چون او عاقبت خود ندانست
و در طاعت خود بدیده غرور دو بیدنیه شد کرش از کرنی خاک ادم سجده حکم چون نکرد جمله طاعات او

جلوه شد و برادری کاوُ باز رو شد آنگاه معلوم این معنی فرمود که وقتی در شهری رسیدیم طایفه
دیدیم از اهل صلاح اما در مقامی دهگان و هیبت ان نوازی در عالم تحیر اشتاده
و چشمها در هوا دوخته اما نماز را بوقت ادا میکردند باز در عالم تحیر مشغول شدند دعا
گو نیز مدتی در میان ایشان بماند روزی از جان ان طایفه چند نفر در عالم صحو آمدند
و دعاگوی عرضداشت کرد که اینچه عالم است که شما در وی فرو شده اید گفت امراز
قیاس کهنه سالها هفتاد سال است شد که مقر ابلیس لعین را مطالعه کردیم که بکشتی هزار
ملک و ربیع و شش هزار سال خدای عز و جل را عبادت کرد آخر چون عاقبت خود
نه دانست او غرور اثر کرد گفت آدم را سجده نکنم رانده شد و ان همه اعمال او
او باز زده از این هیبت بر خویش میلرزیم و در عالم تحیر افتادیم و درین فرمانده ایم
نه دانیم که عاقبت ما چگونه خواهد شد و بحر خواهد بیا میدانیم حرف منتقر ما نبود
خواجه قطب الاسلام ادام الله تقواه تا کی گاهی بگریست و این لفظ بزبان مبارک راند
که حال کاملان بر این جمله است که در خود متحیر مانده اند چه دانیم که در کدام طایفه ایم
که این سخن و این فوائد تمام کرد بر خاست استاده شد و در عالم تحیر مشغول شد دعاگوی
در خواب مقام داشت نزدیک در و درونه عزیزان بر خاست از زیران برج تجربه ساعت
و مشغول خدا تعالی مستغرق می ماند الحمد لله علی ذالک آثار سید العارفین
سلطان العاشقین شیخ فریدالدین قدس الله سره در ان حجره بحق مشغول میبود و
روز هفته بخدمت بر نظر میرسید بخلاف بعضی درویشان شیخ بدرالدین غزنوی
و شیخ احمد نهروالی که پیوسته در ملازمت صحبت حضرت قطب الاسلام والدین
چون در دهلی شهرت ایشان بسیار شد و خلق مزاحم حال آن صاحب کمال شد
بعد از ان با جازت و رخصت حضرت قطب الاسلام والدین در خطه اجودهن وارد
سکونت گرفت چنانچه مفصل مرقوم خواهد شد که بعد رحلت حضرت بی نظیر خود در دهلی

باز بجهة النسبة والاراضی از قصبه اجودهن متوطن گشت که چون برای این بیت حضرت قطب
الله والدین رحمت می فرمودند کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان
دیگر است از شیخ حمید الدین ناگوری عرض نمودند که حال مخدومی طریقی دیگر است یکی از
خلفای خویش اشارت فرمائید که بجای شما باشد اگرچه خواجه قطب الدین مرا [illegible]
یاد ملتفت نشدند چنانچه قبل این مذکور شد الحاصل لذا حضرت سلطان المشایخ محمد
بدوانی رح که بعد از وفات حضرت خواجه قطب الدین رح حضرت شیخ فرید الدین جیو را فرزند
مرکزاد و پوشیده خفته [illegible] منزل حضرت سلطان المشایخ قرار گرفت باز نسبت خطه
ثانی عزیمت نمود و میگویند در اینجا آنحضرت [illegible] نه مبر خویش تحمل فرمود خلق دهلی
بقدم بوس ایشان ازدحام نمودند و حضرت ایشان نیز ازین منع خورشی نمی آمد که خلق
تشویش حال ایشان شوند فقط روز جمعه بود که بعد از آن منزل بیرون آمده شد دهلی
[illegible] کرده خطه ثانی بصحبت متبرکات ایشان اکثر مشرف میشد و الفتی داشت بر حلقه
خانه السادات [illegible] حضرت سلطان المشایخ را دیده و دیده و در پای ایشان افتاد
و سر در خاک نهاد و در گریه شد و گفت در خطه ثانی حضرت شما را در اکثر باغم [illegible]
میدیدم الحمدلله [illegible] درینجا [illegible] دیده مارا طاقت نماند که بی طلعت دیده پر انوار
شما توانستم که در خطه ثانی باشم در عقب شما ازانجا دویدم و درینجا رسیدم [illegible] گفتند
که دولت پابوس دریافتیم هم حضرت سلطان المشایخ را سخن او پسند [illegible] محزون ساختند
[illegible] قطب الدین [illegible] رسیده است [illegible] و چه درانجا
دیگر [illegible] این سخن [illegible] خطه ثانی عزیمت نمود چون [illegible]
رسید از علماء خاص و عوام از اهل آن دیار [illegible] زیادت گشت بعد ازان [illegible]
نیز انتقال نموده و فرمودند در جای که بی تعیین قرار گیرم که مجلس مشوش وقت من [illegible]
نقل [illegible] از سیر العارفین که حضرت شیخ المشایخ جمال الدین هانسوی در [illegible]

ایام تشریف خرقه متبرکه ایشان مشرف شده بود که حضرت فرید الدین از شهر هانسی
بعد از وفات حضرت بر خطه ثانی مراجعت نموده بودند القصه مشار الیه بعد از
سفر خطه ثانی بقصبه اجودهن که نزدیک خطه مشهور دیپالپور واقع است رسیده [illegible]
فراغی رسیده درانجا آرمیده و دران قصبه بیشتری مردم از طمع [illegible] داشت و به اعتقاد
بودند و درانجا مجلس ملتفت حال ایشان نگشت حضرت شیخ فرمودند که اینجا
ملک است درینجا از فراغ خاطر مشغول عبادت حق تعالی میتوانم بود بیرون قصبه که
درختان بود در میان درختان درخت کهل [illegible] زیر آن درخت [illegible]
اینجا مشغول شد چنانچه از مجلس مردم درانجا مزاحم او گشت فراغت کلی یافت

درخت کهل

از حضرت نظام الدین محبوب الهی قدس سره که حضرت فرید [illegible] درانجا قصبه
نازل و اقامت شد و فرزندان تولد شده نزدیک مسجد جامع منزلی ساخته عیال ایشان
آنجا بودی و خود اکثر اوقات دران مسجد مشغول میبودی باستغراق تمام چنانچه
آوازه ریاضت حضرت ایشان دران اطراف و جوانب رسید که از جای [illegible]
قطب الاقطاب در قصبه اجودهن طالب شده است که از پرتو خلعت ظاهر و باطنی خود
هرکه ملازم باشد از وی منور میسازد نقل از سیر العارفین چون صیت مشیخت
او در اطراف عالم شائع گشت طالبان اهل استحقاق بحضرت ایشان یکبارگی
روی نهادند و ایشان عادتی بود چون جماعتی از ملازمت و خدمت ایشان
توجه مینمایند جدا جدا میباشند تا نظری علاحده علاحده بنمایند [illegible] الحق [illegible]
از سیر العارفین که قاضی قصبه اجودهن از حضرت ایشان از غایت حسد و خصومت [illegible]
پیوسته [illegible] الفت می بود [illegible] انتقام روز بروز زمان ایذا میکرد و ایشان
از ایذا او آن دل برایشان فرزندان حضرت سلطان المشایخ [illegible] رسانیدند

وحضرت سلطان المشایخ ملتفت نمی‌شدند تا وقتی از غایت خصومت قاضی مذکور
در خطهٔ ملتان با صدور ایمان مقام اعلام داد و استفتی نوشت یعنی او را بشد شیخی
اهل علمی خود را درویش گویانند و پیوسته در مسجد مانند و سرود شنوند و رقص
کنند چون این استفتاء به دانشمندان خطهٔ ملتان نمودند ایشان گفتند تو اول بگو که
بارهٔ کدام کس این سخن در شأن او نوشته تا ما کتبه کنیم قاضی مذکور نام حضرت فریدالدین
مسعود بر زبان راند چون نام مبارک ایشان شنیدند یکبارگی از قاضی مذکور
اعراض نمودند و گفتند که ای قاضی تو تمام در دل شیء [illegible] مجتهد آنجا یارای آن
نیست که بر قول و فعل او ایراد نماید و در معرض مخالفت او در آید قاضی مذکور
چون کلام ایشان شنید منفعل و پریشان باز بمقام خود رسید و از خصومت
باز نیامد و [illegible] از فرزندان و معتقدان حضرت شیخ المشایخ [illegible] امکان
خود می‌رنجانید و آن به حضرت شیخ عرض نمودند که قاضی و خیلداران انتقام ایشان
رنجش میرسد و جور و جفا از حد میگذرانند حضرت شیخ المشایخ همین جواب داد
که جور و جفاء ایشان بکشید که کشنده باشد بسیار نگذشت که از ایشان اولاد
نماند و اینها که مانند مفتوح و منتظر و مطیع فرزندان حضرت شیخ شدند تا الان همچنین [illegible]
[illegible] از حضرت نظام الحق والدین قدس سره که افراد امر شاد را الیه [illegible]
[illegible] دو قلندری ناپاکی را جدا کرده و آن بدبخت از جزئی قبول نمود
که چون شیخ مشغول شد ایذا بدو رسانند تا ناپدید گردد و حضرت سلطان المشایخ
را عادت بود بعد از نماز ظهر سر بگاه نمازی می‌نهاد تا دوگانه و سه [illegible]
ساعت همدران حالت می‌بود و اگر زمستان بودی پوستین بر سر مبارک او میکرد
روزی به مجلس آنجا حاضر بودی مگر من ناگهان رسیدم که قلندری جرم پوش حلقه [illegible]

آنجا فرا گشت و با بانگ بلند آواز داد و خود نزدیک ایشان [illegible] و جانب حضرت
سلطان المشایخ در سجده بود و فرمودند که ای [illegible] کس جا فراست من جواب او دهم
که آری بنده شما نظام الدین حاضر است حضرت شیخ همدران حالت باز گفت که نزدیک
ما قلندری است عرض نمودم که کی باز فرمودند که تو بنگری در میان دار و من آنکس
قلندر نظر کردم که همچنانست فرمودند که حلقهٔ سفید در گوش دارد و دیدم که همچنان است
شیخ نظام الدین میفرمایند که هر بار که باشارت شیخ سوی آن قلندر میدیدم او را متغیر
میافتم تا چنان شد که حضرت سلطان المشایخ همدران حالت فرمودند که او را بگوی
[illegible] در بغل [illegible] او را بگو که تا مفتضح نشدی از اینجا برو و قلندر را بگو
این سخن بشنید فی الحال از آنجا بر [illegible] و ناپدید گشت و هم از حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین قدس سره منقول است که روزی حضرت سلطان المشایخ فریدالدین رحمة الله علیه
[illegible] بودند قلندری نام از [illegible] رسید و موضعی که مولانا بدرالدین اسحاق
حاضر بود [illegible] روی بسوی حضرت شیخ المشایخ آورده با آواز درشت گفت
از چه خود را بتی ساخته و خلق را پرستیدن خود انداخته شیخ المشایخ فرمودند که من آن [illegible]
[illegible] باز سلطان المشایخ جواب داد که هیچکس نتواند که خود را چیزی
سازد مگر خدای تعالی کسی را در بندگان خود سرافراز و قلندر چون این سخن بشنید سر بزمین نهاد
و ایستاده شد و گفت [illegible] شما [illegible] این تحمل [illegible] و بعد از آن
او راه کرده برفت نقل است از حضرت نصیرالدین محمود اودهی قدس سره استماع
دارم که روزی درویشی ژنده پوش بخدمت حضرت شیخ فریدالدین رسید شیخ او را
چیزی داده باز گردانید ژنده پوش [illegible] شانه [illegible] کشیده مصلی شیخ
بود گفت ای شیخ این شانه مرا ده چون حضرت شیخ الاسلام [illegible] شانه بود [illegible]

Scanned with CamScanner

جوانش بقو سود ندبا زان درویشی بلندتر با آواز بلند گفت که یا شیخ اگر این اثر نه مراد دی
ترا برکتی از من حاصل شده حضرت فریدالدین گفت برو ترا در برکت ترا در آب روان
بعد از آن آن درویش از پیش ایشان مسافر گشت نزدیک قصبه اجودهن آب روان
است چون آنجا رسید خرقه کشیده از برای غسل در آب درآمد چنان فرو رفت که آثار
پیدا نشد نقل است از حضرت شیخ نصیر محمود اودهی که در قصبه اجودهن متعرف
با قضات انتقام اتحادی داشت و پیوسته فرزندان حضرت شیخ رنجانید چند
این خبر پیوسته بحضرت شیخ میرسانید و شیخ متعلق نگشت چون رنجش او در اسباب
کشید روزی مولانا شهاب الدین پسر بزرگ آنحضرت برای آن عرض نمود این به
شما را همین فائده میدهد که شب و روز از رنجش متعرف در غم و غصه میباشیم شیخ
غضبناک گشت بر داشت و بر زمین زد در همان زمان متعرف مذکور را درد شکم گرفت
گفت مرا بر در شیخ بر داشته برید هنوز تا در نرسیده بود که جانش برآمد نقل است از
حضرت نظام الدین قدس سره که در قصبه اجودهن عاملی بود نویسنده مکر والی آن
حوالی عامل مذکور را می رنجانید روزی عامل بخدمت شیخ کامل فریدالدین قدس سره آمد
نالش کرد که والی مذکور را پیوسته رنجش میرساند و هرگز از ایذا باز نمی ماند حضرت شیخ
خادمی را بدان والی فرستاد و باز نمود که بصحبت این درویش از این نویسنده دل رنجش
متحرز باشد بود و والی مذکور سخن دران کار ثابت ماند و آن نویسنده را بیش از قبل رنجانید
باز آن عامل بحضرت شیخ رسید و عرض نمود که مخدومی آن والی سخت شما نشنود و بلکه از
عادت سابق بر ترقی شده حضرت شیخ بدان نویسنده فرمود که من شفاعت تو
کرده ام او لنفوذ نه کسی شفاعت مظلومی بتو نموده باشد و تو هم نشنیده باشی
آن نویسنده بر گشت و از حضرت شیخ فاتحه خیر درخواست کرد که من بعد از این روز

بجلس ورا رنجش نرسانم تا توانم خدمت کنم و هر که بمن منت کسی بکند اگر چه ان شخص
دشمن باشد از وی بگذرانم بعد از آن ایام والی آسیبی و قلقی بعامل مذکور بخشید و ه
بخدمت حضرت ملک المشایخ رسید او نیز تائب گشت نقل است از حضرت نظام الملة و
الدین قدس سره که جوانی از شهر دهلی بجانب اجودهن متوجه گشت تا بخدمت
سلطان المشایخ مستفید شود و بشرف ارادت مشرف گردد و در اثنا و راه مطربه
خوش شکلی خوش آوازی با آن جوان ملاقی گشت و آن مطربه مذکور در بند آن شد که آن
جوان تعلق نماید آن جوان چون نیتی صادق داشت با آن زن هرگز التفات نمی نمود
تا در منزلی از منازل چنان اتفاق افتاد که بکشتی سوار شدند مطربه عاشق و جوان
هر دو بر دو در یک گردون راکب شدند مطربه بدان گردون نزدیک آن جوان آمد
و نشسته چنانکه میان ایشان هیچ حجابی و مانعی نماند مطربه بغمزه و کرشمه در کار او در
آورد بخیال اندکی مایه دل آن جوان بسوی میل نمود آهسته دست بجانب او دراز
کرد همدران حال مردی را دید که پیدا شد و طپانچه بر روی آن جوان زد و گفت
بخدمت شیخ به نیت توبه و ارادت میروی و دل بر فسق می آری و غائب
شد آن جوان چون این معاینه بدید خود را از آن گردون کشید و منتبه گشت
چون بحضرت سلطان المشایخ رسید اول سخن با آن جوان فرمود این است که خدا تعالی
ترا آن روز که خاطر بمیل نمودی از فعل خود نگاه داشت بعد از آن او را دست ارادت
داد و هم از حضرت نظام الدین نقل است که در حضرت شیخ فریدالدین قدس سره امیری
بود محمد شاه غوری میگفتند مریدی صادق بود از اهل صلاح وقتی بخدمت شیخ رسید
با اضطراب و متحیر و متفکر حضرت سلطان المشایخ پرسید که ای شاه محمد ترا چه
پیش آمده است که بدینگونه خاطر پریشان و حیران شده عرض نمود که برادر حقیقی

دارم رنجور و پریشان ام و درهم گشته و از زندگی او نجیف نفس تازه این ساعت
که من بخدمت آمده ام چه عجب که تمام شده باشد سبب این خاطر از پیروز بر خاطر گشته است
حضرت فریدالدین فرمود که ای شیخ محمد اسحاق که تو این لحظه متحیر و محزون رسیده
من هم مکرر محبت حق همبر بن گوشه میباشم و با کسی اظهار غم تمام انکار اشارت
بجانب او نموده در خانه بر دهم برادر او را و الله تعالی صحت خواهد یافت همان زمان
محمد شاه غوری از پیش حضرت ایشان برخاست و بخانه آمد دید که برادر او نشسته
طعام میخورد را با او را هیچ رنجی و زحمتی نبوده است القصه آنکه از حضرت شیخ نصیر الملة
والدین استماع است که وقتی شیخ الاسلام فریدالدین قدس سره را زحمتی و رنجوری
ضعف بیشی آمد چنانچه بالکل اشتها بالکلی مرتفع گشت چند روز حضرت شیخ نه طعام خورده اند
آب نوشیده فرزندان و مریدان و معتقدان او جمع آمدند و اطبا طلبیدند آن اطبا
چون نبض حضرت گرفتند گفتند که ما را استدلال نبض تا روزه از زحمتی معلوم
نمیشود و هر چند ملاحظه نمودند هیچ معلوم نگشت که حضرت را چه زحمت است
ناچار باز گشتند و روز دوم زحمت حضرت شیخ زیاده تر گشت چنانچه بار اول
بیشی طلبید حضرت نظام الدین میفرمایند که من نیز در آن همراه حضرت شیخ بدرالدین سلیمان
که پسر حضرت شیخ فریدالدین بوده است نزدیک طبیب مرد و رفتیم و هر یک مشغول الدوام
و همان شب خدمت شیخ بدرالدین سلیمان را در خواب دید پیری آمد و میگوید که برا
پدر شما را سحر کرده اند و شیخ بدرالدین از آن می پرسد که پسر شهاب الدین ساحر سحر
کرده است مردی بود در عقد اجودهن او را شهاب ساحر گفتندی در سحر کردن مشهور
بود بعد از آن خدمت شیخ بدرالدین از آن می پرسید که این کار را تدبیر چیست دیگر
نوع این سحر دفع توان کرد پیر فرمود که بر سر تربت شهاب بروید و بنشینید و

کلمه چند بار در خواب خواند که این کلمات بر سر گورش خوانید چنانچه شیخ بدرالدین سلیمان این
این کلمات را هم در خواب یاد کرد و کلمات این بود ایها القبور المبتلی اعلم انی بنک
قد سحر و انی فقل لکیف باسر اعدا و الا بالی فی بنا من اذیت بر کلمه
که در قبر گردانیده شده و عقد زده شده بدان بدرستی و راستی که اگر تو تحقیق سحر کرده
است و اینها رسانیده است پس بگو مرا و در آنها بازدار و باکی آن ساحر را از آن
شیخ و اگر نگوئی تو متصل شود بتو چیزی که متصل است الخبر بعد چون حضرت شیخ نظام
الدین با یاران که باشارت حضرت بر خواجه هم منزل بودند با خدمت شیخ بدرالدین
سلیمان پیش رفتند و گفتند و صورت حال باز نمودند که خدمت شیخ بدرالدین چنین
خوابی دیده است بعد از آن حضرت سلطان المشائخ نظام الدین را پیش خواند
و اشارت فرمود که این کلمات یاد گیر برو تربت شهاب ساحر از مردمان بپرس
بر سر تربت او بنشین و این کلمات بخوان حضرت شیخ نظام الدین باشارت رفته
و تربت شهاب ساحر را پرسید مشهور بود هر کس نشان داد و بر سر آن تربت نشسته و آن
کلمات بر زبان رانده و دست بر زمین زد و آن زمین تربت او را کج کرده بود بالا
بر کج بر سر آن تربت اندکی گلی بود دست بر آن برزد و بیکبار آن گل را و دید گل دور گشت
چنانچه گوری از تحت آن گل ظاهر گشت بیشتر آن گل را و دید تا آنکه دست ایشان در رفت
شیخ مذکور میفرمایند چون آن گل دور گشت دستم فرو رفت بیشتر اهتمام نمودم چیزی
بدستم آمد از اندرون کشیدم صورتی از آرد ساخته بود و سوزنها در آن خلانیده و
موی ها در آن بران صورت محکم بسته و آن صورت آرد را بحضرت سلطان
المشائخ فریدالدین بردم حضرت اشارت فرمود که آن سوزنها از آن صورت بیرون آر
موی ها که بدان بسته اند بکش هر سوزنی که میکشیدم زحمت ایشان کم میگشت و راحت
حاصل میشد تا جمله سوزنها بیرون آوردم و آن مویها کشادم بفرمان الله تعالی حضرت شیخ را

صحبت روی نموده بعد ازان فرمود که این صورت را بشکنید و در آب روان اندازیم
همچنان کرده شد امیخ چون والی قصبه اجودهن را معلوم گشته ساحری که از روی این
حرکت بر جو داده بود وی را البته بحضرت شیخ فرستاد و اعلام نمود که البته این شخص
کشتنی است تا حضرت شیخ چه حکم فرمایند تا بآن عمل نموده آید حضرت شیخ فرمود که چون اراده
حق سبحانه تعالی صحت بخشید من بشکرانه صحت عفو کردم تو نیز توقع از سیاست او کن الحکایة
از حضرت شیخ نظام الدین قدس سره که بابای ما بخدمت حضرت سلطان المشایخ بودم
وقتی پنج درویش بخدمت ایشان رسیدند و درویشان درشت مزاج و فراخ
سخن بودند زمانی از پیش حضرت برخاستند و هم بی عبارت آواز نمودند که ما خیلی جا
در بلاد عالم گشتیم هیچ درویش چنانکه باشد نیافتیم مگر مدعی چند که خود را امیر درویشی مشهور
ساخته اند حضرت سلطان المشایخ فرمودند که از زمانی پیش درویشان بنشینید
که ما شما را درویش تمام ازان استعداد نموده روان شدند حضرت شیخ فرمودند
باری چون ازینجا میروید در راه بیابان مروید راهی دیگر بروید که تا بابا وادی واقع
است چون دل ایشان در شستند الکلام حضرت شیخ میل کردند درویشان گشتند
حضرت فریدالدین یکی را در عقب ایشان دوانید تا تفحص نماید که کدام راه گرفته
بعد زمانی کسی که در پی ایشان رفته بود آمد فرمود که ایشان جز جان آورده [illegible]
ایشان در راه بیابان رفتند حضرت شیخ چون این خبر شنید بسیار غمگین شد و فرمود [illegible]
وا ماندیه راه چون تا جرا کوه رفتند که هر پنج تن را باد سموم زد و هر پنج تن هلاک گشتند
و هر پنج ازیشان بر سر جای رسیدند [illegible] بسیار [illegible] خادم بخشیدند الحکایة
از حضرت نظام الدین رح وقتی متعلمی نصیرالدین نام بخدمت حضرت شیخ قدس سره
رسید که نیت تجارت داشتی خیالی از خود آرائی و رعونت نمود [illegible] سید ان
بودی [illegible] سر [illegible] روزی چون [illegible] رسیده بود متعلم مذکور ازان

چون [illegible] گفت [illegible] جمیع [illegible] حضرت سلطان الاولیا نظام الدین
قدس سره میفرماید که چند [illegible] ازان متعلم این نوع کلام بشنیدم که از برای دنیای دون
[illegible] متعلم بخدمت شیخ المشایخ آمده و از جهت
[illegible] تحت کل شیء [illegible] واقع [illegible] توجه نماید القصه چندان کلام
ایام [illegible] خواجه وجیه الدین [illegible] حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین حسن سنجری قدس
سره العزیز بخدمت سلطان المشایخ فریدالملة والدین قدس سره رسید و بیعت خواست
و تخلق [illegible] التماس نمود حضرت شیخ فریدالملة والدین قدس سره فرمود که من [illegible]
از خانواده [illegible] شما [illegible] بیعت [illegible] خواجه
وجیه الدین [illegible] گفت [illegible] شما [illegible] بجا باشد بخدمت
[illegible] ارادت [illegible] حضرت شیخ
الشیوخ الاسلام فریدالحق والدین الحاج خواجه وجیه الدین [illegible] ارادت قبول نمود
[illegible] خرقه خاص [illegible] اخلاق [illegible] مخلوق ساخت [illegible] نصیرالدین متعلم [illegible]
[illegible] بود [illegible] التماس ارادت نمود و سعادت بیعت [illegible] گفت [illegible] مالی [illegible]
تجارت داشت [illegible] استحقاق اتفاق نمود و درویشی اختیار کرد [illegible] جامه
[illegible] بود [illegible] پیش آمد [illegible] در حال [illegible] بر کشید و شیخ [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] که در آن جامه داشتم [illegible] جامه [illegible]
شیخ [illegible] قدس سره العزیز [illegible] در راه [illegible] فریاد میکرد که البیع الجوع
[illegible] مبارک حضرت [illegible] فرمودند که [illegible] مبارک [illegible] برداشتند فرمودند
[illegible] کفت [illegible] فرمودند [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] تمام [illegible] برآورد [illegible] حضرت [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] بخدمت [illegible] کردند [illegible] آب وضوی [illegible]

وجیه الدین
یا
وحید الدین

بر دیا شیدند و فرمودند سبحان الله این شخص چه از نه سال در اراده ایزد متعال ریاضت
و چله کرده بود تا نفس را و غالب آمد بیحاجت بشری کاملا که شد الحمد لله والمنة که تا انجام
عمر در ریاضت و مجاهده صرف کرد از حضرت شیخ نور الدین محمود اودهی قدس سره که
در خیر المجالس هم قوم فرموده اند که روزی حضرت شیخ فرید الدین در حجره متبرکه خود مشغول
بودند ناگاه قلندری در رسید گلیم بر در حجره گسترده بود که حضرت شیخ بر وی نشستند بالا
نشست حضرت شیخ بدر الدین اسحاق حاضر بود قدری طعام آورد و پیش قلندر نهاد
چون او از خوردن طعام فارغ شد مولانا بدر الدین اسحاق رحمه را گفت میخواهم
که حضرت شیخ را ببینم و مولانا مشار الیه جواب داد که در حالا حضرت شیخ بحق مشغول اند
کسی را مجال نیست که در چنین وقت در حجره در آید و او از این سخن خشمناک شد و در آن حین
قلندر از میان کیسه اش سنگی که این قوم بدو منسوب اند برکشید و در کچکول انداخت
و تحریر نمودن مشغول گشت چنانچه سر خنک آن بر گلیم حضرت شیخ پاشیده ام گرفت حضرت
شیخ بدر الدین اسحاق [illegible] شد و روی بقلندر آورد و گفت ای درویش [illegible] ادب
از حد بگذرانید [illegible] قلندر [illegible] کچکول بر داشت تا بر شیخ
بدر الدین اسحاق بزند حضرت سلطان المشائخ فرید الدین که در حجره خاص مشغول
بود این معنی از نور باطن دریافت و به تعجیل از حجره خاص بیرون آمد و دست
قلندر گرفت و گفت این [illegible] قلندر گفت [illegible] درویشان دست برداشته
و چون بر دارند [illegible] حضرت شیخ فرمودند که بر این دیوار بزن قلندر کچکول
بر دیوار زد چنانچه آن دیوار [illegible] افتاد قلندر [illegible] آورد و پای در راه نهاد
بوده حضرت شیخ بمولانا بدر الدین اسحاق فرمودند [illegible] طعامی خاص هم [illegible]
روح [illegible] این [illegible] که قلندران بکار [illegible] باشند
و هم از حضرت شیخ نور الدین محمود قدس سره نقل است از شیر العارفین

والا و لیکن شیخ فرید الحق قدس سره را بر انگشت سبحه مار بزد هیچ علاجی نکرده اند
و بحق مشغول گشتند و غلبه مشغولی عرق از اندام مبارک ایشان روان شده
زهر اثر نکرد نقل است که در این کتاب که سلطان المشائخ میفرمود که ما در
اجودهن میرفتیم در سرا [illegible] مرا ماری گزید مردی را در صحبت او میفرستم
آنرا بر بست زهر در [illegible] چون از اجودهن رسیدیم بیگاه بوده
در وازه بسته بودند یاران گفتند از حصار بجهیم و بردیم دیدم در حصار هر طرف
شده القصه یاران هم بالا رفتند من تیز رسیدم دست من گرفتند و بالا بردند چون
با مراد شد بخدمت شیخ شیوخ العالم رفتیم همه را بحبیبه [illegible] بگذاشتند
[illegible] که ما از بیرون [illegible] حصار جستن [illegible] از خدمت [illegible]
محمود [illegible] روایت می آرد که بود [illegible] و [illegible] بالطف شیخ
العالم [illegible] ترسیل تعجیل کردن فرستاد تا سلطان المشائخ سوار کنند
بیارند [illegible] سوار کرده آوردند [illegible] نزدیک
اجودهن مقدار چهار فرسنگ قصبه ایست آنجا ترکی [illegible] حاکم بود
بازی [illegible] و [illegible] ترک [illegible] باز را بسیار دوست داشت
[illegible] بوده تاکید تمام نموده که زنهار زنهار این باز را غیر از حضور من
بجانوری [illegible] پرواز نگیرد و باز نیاید اگر حکم [illegible] نداری دست از جان
و فرزندان خود بشوی [illegible] یاران [illegible] با یاران [illegible] سوار
میگردید ناگهان [illegible] بالای [illegible] ایشان میگذشت یاران او الحاج نمودند که
این [illegible] میکنند [illegible] بر [illegible] انداز [illegible]
بر [illegible] یاران [illegible] جواب [illegible] تاکیدی باتمام نموده [illegible]
[illegible] این باز را بجانوری پرواز نده مبادا در تیز پری ناپدید و غائب گردد

غائب کرده در تعجب من ترکی است بی باک و خشمناک چون باز گرد مرا با فرزندان
هم در معرض هلاک انداز د یاران گفتند حالا ما ده دوازده سواریم و اسپان دو دیده ایم
بگذاریم که باز از ما غائب شود القصه چون الحاح ایشان بسیار کردند میر شکار باز
کش و به طرف کلنگان پرواز داد و ناگهان کلنگان طرفی شدند و باز طرف ایشان
بردار گرفت زمان زمان بلند تر میشد تا از نظر ایشان غائب گشت یاران
هر یکی به دنبال تفحص او بر طرف متفرق شدند و این میر شکار گریه کنان و جامه
دران و پریشان کنان بهزار تشویش و غم و اندوه بحوالی قصبه اجودهن رسید در
همان حالی که داشت بخدمت سلطان المشایخ فریدالدین در آمد چون حضرت
را دید آه از دل برکشید مثل ماتم زدگان زار زار بگریست حضرت سلطان
المشایخ او را بتلطف خواندند و پیش خود نشاندند و پرسیدند این زاری و خواری
ترا از سبب چیست صورت واقعه حال باز بخدمت ایشان باز نمود که ای مخدوم ترکی
قتالی ظالمی در بند حالی مرا بازی سپرده بود و وصیتی کرده و تاکید بجد و تهدید نموده بود
که این باز را در عقب من پرواز ندهی [illegible] مرا یاران [illegible] مزاحمت نمودند و من
بسبب الحاح ایشان پرانیدم چنان از نظر غائب شد و گم گشت اکنون بتحقیق
میدانم که اگر باز مذکور را باز بوی نسپارم مرا با فرزندان هم زنده نگذارد کریم
که من از جمیع دنیا همین کلاه دارم بگذارم و ترک و تجرید نموده سر در جهان گیرم و در
گوشه گیرم [illegible] نیست که از ترک فرزندان و متعلقان هم خون بریزد
و بخاک سیاه آمیزد حضرت سلطان المشایخ چون این سخن شنیدند مقداری
طعام طلبیدند و فرمودند که این طعام بخور تا که خدای تعالی خاطر تو جمع گرداند و ان
باز را بتو باز رسد میر شکار پاره نان شکسته در دهن انداخته چنانچه از حلق
بگلوش فرو نیامده البته چون حال میر شکار حضرت شیخ در اضطراب یافت

است او گرفت و فرمودند که اینک باز تو بر کنگره حصار نشسته است برو بگیر میر شکار
بالا باز را معاینه نمود و سر بر خاک پای حضرت شیخ نهاد و باز را بگرفت شکرانه
کنان باز ترجمه بخدمت شیخ نمود و اسپی که بر او سوار بود بخدمت شیخ پیشکش
کرد حضرت شیخ تبسم کرد و گفت ترا باید که بر اسپ سوار شوی و بخانه خود روی و باز را
بصاحب او بسپاری و اسپ را قیمت کنی نصف مال او پیش من بیاری که ما نصف
قیمت او بقیمت برابر افتد و حق برادری میانه من و تو درست کرد و ترک مذکور
از گم شدن باز چیزی شنیده بود و اهل فرزندان دار تو حبس نموده تا ایشان [illegible] از
میر شکار را پیش خود طلبید و قصه گم شدن باز باز پرسید او تمام ماجرا خوارق
و کرامت حضرت سلطان المشایخ پیش آن ترک ادا نمود ترک چون قصه تمام
شنود گفت سبحان الله شیخ فرید مسعود اجودهنی بزرگ است که معاینه نمودی باز را اگر
زود باز کردی و مقداری تنکهای زر بخدمت او از من شکرانه برسانید و برای من از
حضرت ایشان فاتحه التماس نمائی بعد از آن میر شکار رخصت کرد [illegible] بحضرت
ایشان معاینه نمودم اسپ خود شکرانه گذرانیدم شیخ فرمودند که اینها اسپ هم ترا بخشیدم نصف
قیمت او من بیاری لا جرم فتوح [illegible] دست من بخدمت حضرت شیخ رود و میداری مرا نیز
النصف قیمت اسپ بخدمت حضرت باید رسانید [illegible] ترک قبل ازین
قصه بحضرت شیخ عقیده پاک داشت اخر الامر بتشریف ارادت مشرف شد و یکی از
خدا پرستان گشت میر شکار هم دران ایام مرید گشت و ترک و تجرید نمود تا حیات
مجرد ملازم او بود نقل است از حضرت شیخ نصیرالدین محمود [illegible] کرد در حدود قصبه اجودهن
[illegible] بود در ان روغن گری از مسلمانان ساکن بوده ناگاه ان دیه را بسببی از سببها [illegible]
[illegible] سال بود هیبت [illegible] ساخت و مردان دیه تمام در قید و بند انداخت روغن گر
زنی [illegible] از حد صاحب جمال و دو برابر زن محبتی عظیم بود و آن زن نیز در خانه

دیده زن مذکور بدست کسی افتاده بود و غائب شده هرچند که آن روغنگر با دیده که بالا آن
بریان در هر جانب دوید اثری از وی نیافت با هزار غم و درد بحضرت سلطان
المشائخ آورد در همچنان زار و خراب با صد هزار غم و اضطراب بخدمت حضرت ایشان
در آمد حضرت شیخ چون حالش به چگونه دید سبب خرابی از وی باز پرسید حال او که چرا
که بوقوع پیوسته بود عرض نمود حضرت شیخ زمانی تأمل فرمود و اشارت نمود که طعامی
بیارید و پیش آن بیچاره روغنگر جوان حال خراب و جگر کباب در نخست دست در طعام برد
و نتوانست از آن نوال بخورد شیخ فرمود که طعام بخور که حق تعالی قادر است که خاطر تو جمع
گرداند و آن زن به تو رساند روغنگر جوان این سخن بشنید اندک دل او تسکین یافت
فاما اندوه بسیار و غمی که داشت بکلی برطرف نشد حضرت شیخ فرمود که [illegible] او در طعام
مشغول باش تا حق تعالی از پرده غیب چه پیدا آرد و ناچار آن روغنگر اختیار کرد و در سیم ایام
نویسنده را معتقد کرده در صفه اجود بین آورد و نیز او مکر متصرف جای بود [illegible]
هر آن امیر داشت که آن دیده را تاراج کرده بود القصه آن نویسنده معتقد بر جا معطان [illegible]
الحاح نمود که اگر مرا بخدمت حضرت شیخ ببرید چیزی نیک شما رسانم [illegible]
کردند او را بحضرت شیخ آوردند نویسنده حال خود بحضرت باز نمود حضرت فرمود
که چون آن متقلع که ترا مقید و تسلسل فرموده است شفقتی بجد و عنایتی بعید
فرماید پیش من چه شکرانه فرستی قبول میباشد نویسنده عرض کرد که هرچه از نقود
و کالا دارم بخدمت حضرت شکرانه بیارم حضرت شیخ فرمود که آن شکرانه تو هم تو
بخشیدم آن دار روغنگر [illegible] خلاص خواهد داد و بخلعت فاخر خواهند نواخت [illegible]
بتو خواهد بخشید عهدی کن که آن زن را بروغنگر بخشی نویسنده بصدق دل قبول نمود
روغنگر را گفت برخیز با من بیا تا همچنان کنم که زن تو را بتو [illegible] حضرت شیخ است [illegible]
ازین سخن روغنگر بگریست و عرض نمود که ای شیخ المشائخ حالیا در راه [illegible]

هست که این هشت کنیزک خوب خواهم خرید لیکن من فریفته و خراب این خویشم که از
رفتن او در آتشم حضرت فرمود تو باری برابر این نویسنده برو تا خدای تعالی از پرده
غیب چه پیدا آورد روغنگر بحکم اشارت حضرت شیخ برابر او رفت و نزدیک
وثاق او متفکر و متحیر نشست و این نویسنده را پیش آن دارو طلب بردند که معتقد
ساخته بود بمجرد دیدن از برکت حضرت شیخ دل او مهربان گشت و جامه‌های خوب
و خلعت مرغوب بنواخت و بعزای خودش پیش اولاد خود ساخت و در عقب آن کنیزک صاحب
جمال را برقع پوشیده فرستاد که این نیز انعام و عنایت من است ترا بخشیدم چون آن
کنیزک نزدیک وثاقش رسید شوهر خود دید برقع از روی بالا کشید و بسوی شوی
دوید آن روغنگر او را شناخت و سر در پایش نهاد نویسنده ازین حال حیران
ماند روغنگر را پیش خود خواند و دست کنیزک بگرفت و بدستش سپرد که ترا [illegible]
بار روغنگر حال او مکشوف گشت که این زن منکوحه است از عنایت و کرامت حضرت شیخ
است و از آنجا باز آن هم بخدمت ملک المشائخ آمد و مرید گشت و این درویش بسیار
مرقوم یافته است که حضرت شیخ کنجک از آن سبب گویند که در ایامی که حضرت
شیخ فریدالدین بعلاء ذمت پیر دستگیر خود در دهلی بودی جای مسکن معین آن
نزدیک دروازه غزنین تحت [illegible] بود و الآن کسانیکه وقوف دارند هنوز آن منزل مبارک
گوازی آرند و دوگانه میگذارند القصه ایام برشکال بود و باران باطراف [illegible] بارید
همانجا تمام راه گل گرفته بود و حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که روزه طی افطار
نکرده بود قدری ضعف در وجود مبارک راه پیدا گشته خواست که بخدمت ملازمت
حضرت قطب الدین نعلین چوبین بپای داشت در اثنای راه پای مبارکش بلغزید
بزمین افتاد و دهان بیاد الله تعالی [illegible] ده پاره گلی بر زبان مبارکش
رسید تمام شکر گشت از آنجا برخاست و بخدمت حضرت قطب الدین سر بر زمین نهاد

دوشت حضرت سلطان المشایخ قطب الدین فرمود بابا فریدالدین مسعود را
پاره کلی که در وقت رسید و شکر گشت عجب نیست که حضرت حق تبارک و تعالی وجود
ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین خواهی بود حضرت فریدالدین سر بزمین آورد
و شکرانه حق تعالی کرد چون ازانجا بازگشت هر کجا رسید از مردمان آوازی شنید که میگفتند
حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر می آیند و این درویش در ایام عزیمت بیت الله چون
بقصبه اجودهن بشرف زیارت ایشان رسید اینمعنی از خدمت شیخ المشایخ شیخ
محمد که صاحب سجاده حضرت شیخ بود پرسید ازیشان نیز همچنین شنید نقل است از
قاضی ... اولیا که چون قطب العالم گنج شکر را بشکر بسیار میل بود چون ایشان خورد بودند
حضرت والده ایشان نماز تعلیم مینمود و دوام در جای نماز شکر در جامه گره بسته در
زیر مصلی ایشان مینهادند چون قطب العالم نماز میگذاردند آن گره شکر ایشان بر میداشتند
و دوام طریق همین فرمودند یک روز در خانه مهمانی بود والده آن بزرگوار صاحب
کمال را فراموش شد لیکن حضرت شیخ نماز گذارد و زیر مصلی نظر کرد دید که شکری
نهاده است بیرون آمد چون حضرت والده را یاد آمد کنیزک را فرمودند که برو مسعود را بگو که
بیا نماز بگذار تم شیخ فرمود که من یک بار دیگر نماز نخواهم گذارد گفت بچه سبب گفت
هر گاه پیش والده نماز میگذاردم اندک شکر در زیر مصلی خود می یافتم امروز اینجا نماز گذاردم
بسیار شکر یافتم کنیزک این واقعه بعرض رسانید حضرت بلیه در تعجب شدند و شکرانه حق تعالی
بجا آوردند بعضی میگویند که ازین سبب ملقب بگنج شکر شدند نقلست که حضرت شیخ بعضا
مشغول میشدند و نفس خود را در ریاضت مبذول میکردند وقتی نفس ایشان ...
طعام کرد فرمودند خاکت بدهم و بسوی خاک دست دراز میکردند شکر شده بدست مبارک
ایشان میرسید بر تاب میکردند باز که دست مبارک بسوی خاک میبردند باز شکر
بدست می آمد ازین سبب ملقب بگنج شکر شدند و بعضی میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم

معراج

معراج شده و عرش را از گرد نعلین ایشان تاج شده در مقام قاب قوسین او ادنی جای گرفت
پس ... پر از شکر آوردند فرمانت که این شکر را بخور که در امت تو یک عارفی پیدا خواهد شد
آنرا از خزانه و گنجینه ولایت و براتش بهمه یاران ... بر مصطفی ... خوردند و بقیه را در رومال
بستند و بر یاران حضور آوردند همه خوردند ازین سبب ایشان را گنج شکر ملقب است و قول
صحیح همین است مصنف نسخه نگارش اولیا میگوید که پیر ما باحسن وجوه این وجه را
بیان فرموده بفقیر گفتند که فلان پیش از ظهور وجود حضرت قطب العالم سیصد سال
مشایخ سلف از حضرت ایشان اخبار کرده بودند که بعض مشایخ بر روی زمین پیدا خواهد شد
نقل است از سلطان الاولیا نظام الدین روزی بخدمت حضرت ملک المشایخ حاضر بودم
که فرمودند در ایامی که من بخدمت سلطان العارفین قطب الدین قدس الله سره ملازم بودم
روزی از حضرت اجازت خواستم که اگر فرمان باشد یک چله در خلوت برآرم حضرت
خواجه قطب الدین فرمود که بابا حاجت نیست که در خلوت نشینی و چله برآری از برای
شهرت بسیار روی دهد عادت پیران من این چنین نبوده است خلوت ایشان در خلوت
بود ... من ... بواسطه آنکه وقت حضرت شیخ بر من حاضر است نیت شهرت در دل
من راه نخواهد یافت حضرت قطب الدین ساکت شدند و بجواب ملتفت نگشتند بعد از آن
حال دانستم که از من بی ادبی عظیم واقع شده که چرا بخلاف حکم ایشان عجب پیش گفتم
بسیار استغفار میکنم و ... هستم تا روز قیامت این بار ... و شرمندگی از من
منفک نخواهد شد منقولست که چون وی خواست که مجاهده پیش گیرد در ...
حضرت خواجه قطب الدین عرض نمود خواجه فرمود که طی بکن و وی کرد تا سه روز چیزی
نخورد که سیوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش آورد و دانست که از غیب
است بدان افطار کرد و در وقت شیخ آنرا بر ... طعام بیرون انداخت اتفاق
بخدمت پیر عرض کرد فرمود که بعد از سه روز از طعام خوری افطار کردی اما عنایت الهی

در باب ترک اکار شده که آن طعام در معده تو جای نیافت حالا بروشنه روز دیگر طی کن و آنچه
از غیب برسد بدان افطار کن بروز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد
تا یک شب بگذشت ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک
جانب زمین دراز کرد چند سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگریزه
در دهان او شکر گشت چون احتیاط معالجه دید با خود گفت مبادا که این هم از مکر باشد
از دهن بیرون انداخت از همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب
گشت چند سنگریزه دیگر از زمین برداشت و در دهن انداخت آن نیز شکر گشت همچنان
تا سه بار این کرامت معاینه کرد پس تحقیق دانست که این هم از حق است چون از آنجا
بخدمت خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو کردی که بدان افطار کردی که آن از غیب بود
برو همچون شکر شیرین خواهی بود او را از آن روز گنج شکر خوانند و این هم معروف و مشهور است
نقل است از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین که من روزی بخدمت حضرت
سلطان المشایخ نشسته بودم مولانا بدرالدین اسحاق و مولانا جمال الدین هانسوی
مدرس کام نیز حاضر بودند حضرت شیخ را مریدی بود مولانا محمد نام او از ملتان رسیده حضرت
شیخ طعام طلبیدند و خود صائم بودند چون طعام آمد بحضور خویش بیاران اشارت نمودند
گروه می باید یافت در آن وقت که طعام حاضر بود از نمکش در برنج پخته بود شد در آن جمله
در خاطر مولانا محمد ملتانی گذشت که اگر سفره بودی چه بودی حضرت شیخ را این معنی مکشوف
شد گرد طبق طعام با انگشت مبارک خطی بکشید و فرمود مولانا محمد این سفره موجود است
تو این خط را دور را حکم سفره گیر و طعام در یاب و ایضاً نقل است از حضرت سلطان
الاولیا که حضرت فرید الدین را صوم دوام بودی بحدی که اگر عارضه داشتی یا قصد معمود
هرگز افطار نفرمودی بیشتری افطار صوم او شربتی بودی اندکی منیز در قدح شربت
می انداختی و از آن شربت بوقت افطار مقداری نگاه داشتی و دو سه دانه

از حوض جهت مبارک می بردی و بقیه شربت بحاضران مجلس ایثار میفرمودی تا اگر آن سعادت
او را میفرمودی و نان جوین که از سیری بعد از افطار شربت پیش ایشان می نهادی او از
یک نان ثلثان تمام و بیش می خوردی و باقی نصیب حاضران کردی بعد از آن باستغراق تمام نماز
عشا مستغرق و مشغول بحق تعالی بودی در مسجد اجودهن که بقصبه اجودهن متوطن
شده بود با وجود عیال و فرزندان بجهت سلوک و ذیله که از جنگل آن ولایت جمع تا قانع بودند در
آخر وسعت روی داد و فتوحات بیاید رسید از گرفت نصیب مجاوران و مسافران
می فرمودند و خود بدان از رستنیهای جنگل قانع و خورسند می بودند و در وقت حضرت
سلطان نصیر الدین بادشاه دهلی که یکی از اولیا خدای تعالی بود و بعضی اطراف اچ و ملتان
متوجه گشته بودند چون بقصبه اجودهن نزول نمودند بخدمت حضرت سلطان المشایخ
رسید و در آن زمان سلطان غیاث الدین بلبن الخلافت خطاب داشت او نیز
برابر سلطان مذکور بود سلطان مناسب چهار دیه کلان از حوالی خطه مشهور دیپالپور
با چیزی نقود آورده بود چون پیش حضرت سلطان المشایخ بیاد شیخ رفت
بالغ خان آورد بر سید که آنجا چیست پیش من نهاده اند الغ خان عرض نمود که حضرت
سلطان المشایخ بحضرت شیخ چهار موضع معمور را با دان از برای معاش فرزندان
ترتیب مرتب ساخت و چیزی نقود برای درویشان خانگاه آورده است اگر قبول
فرمایند موجب سعادت و سرور خاطر او میتواند بود حضرت شیخ فرمود این نقود
از بهر درویشان است قبول نمودند و بایشان قسمت نمائید و تمثال مواضع
بر دار بده بیشتری که طالب در آن غب دانید بر سانید این فرمود و رخصت کند
نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین که روزی که من بخدمت
حضرت ایشان بقصبه اجودهن بودم اندام مبارک ایشان را انگشتی ضعف واقع
شد بجانب مراد مولانا جمال الدین هانسوی و مولانا بدرالدین اسحاق را در دولتخانه طلب

یاری را بشارت فرمود که برو بعد از برای صحبت من در فلان گورستان مشغول باش
بشارت حضرت بگورستانی که فرموده بودند رفتیم و شب آنجا مشغول شدیم علی الصباح بخدمت
ایشان رسیدیم دیدیم که بر کهنی گلیمی سیاه انداخته تکیه فرموده بودند و عصایی از حضرت
خواجه قطب الدین یافته بودند در کنار ایشان نهاده بود هر بار دست مبارک خود بدان عصا فرود
و بردی خود فرود می آوردند چون ما یاران آنجا رسیدیم که در آن گورستان مشغول
بوده ایم جمله سر بر زمین نهادیم و عرض نمودیم که آنجا مشغول بودیم فرمودند که از دعا شما هیچ
اثری از صحبت ما روی ننمود ما یاران ساکت شدیم شیخ علی بهاری پیشتر از ما یاران
ایستاده بود او گفت که ما ناقصانیم و دعای ناقص در حق کامل اثری نکند ما این سخن
مبارک رسید بلند تر کلمه ای سخن بعرض رسانیدیم چنانچه درویشی جوابی او را نموده بود حضرت
شیخ چون نظام الدین این سخن شنید مرا از میان طلبید و عصای گنار دست مبارک بخشید و فرمود
که مولانا نظام الدین من از خدای تعالی خواستم که هر چه تو از خدای تعالی بخواهی بیابی سر بر زمین نهادم
و باز گشتیم و اثر آن نیز باز گشته و بجانب ما دستی کشیدند و مبارکبادی دادند و من
با خود اندیشیدم که چون حضرت شیخ در حق من این دعا فرمودند که من از خدای تعالی بخواهم
بیابم لا اشک دعا حضرت شیخ در حضرت حق تعالی قبول است پس بهتر است که من امشب
بدعا صحبت حضرت سلطان المشایخ مشغول شوم که مقرون باجابت خواهد گشت
تمام شب بدعا صحبت حضرت مشغول شدم چنانچه در آخر شب انشراح تمام در من ظاهر گشت
چنانکه مرا یقین شد که این دعا من بحضرت عزت قبول افتاد علی الصباح بخدمت حضرت
شیخ رسیدم که بالا مصلا مستقبل قبله الفراغ نشسته اند بمجرد دیدن من فرمودند که درویش ما
نظام الدین چون دعای من در حق تو مقبول است تو دعا برای صحبت ما در شب کردی
آن نیز قبول افتاد من چون این بشارت شنیدم سر بر زمین نهادیم و همان مصلا که بر او
نشسته بودند بمن عطا فرمودند نقل است از سیر الاولیا که وقتی شیخ فرید الحق که

الموسره کاغذ کاتب بجانب شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا بنویسد کاغذ و قلم بر دست
مبارک گرفت در تامل شد که خطاب شیخ چه نویسد در خاطر گذرانید خطابی که خدمت
شیخ در لوح محفوظ نوشته اند آن جز نویسد و در پیش سر مبارک خود بالا کرد جانب آسمان
نگریست اثر در لوح محفوظ کرده دید که نوشته از شیخ بهاء الدین زکریا بعده بر همان خطاب
کرم فرمودند کاغذ کتابت فرمود قال الله اعدوا من الاولیا و تفصیل بعد از آن کتاب سلطان
المشایخ فرمودند که شیخ فرید الدین قدس الله سره را مرضی حادث شد خواست
از کاهی چند برود عصای گرفت و روان شد چون چند گام برفت عصا از دست مبارک
چنانچه اثر بشگافی در پیشانی مبارک ایشان ملاحظه مشرف فرمودند ما را عتاب کردند
که چه بر غیر آرزوی جمیل [illegible] از حضرت شیخ نظام الدین در فواید الفواد مرقوم است
که چنانکه حضرت سلطان المشایخ فرید الدین نور الله مرقده هنوز الیقین از خطه [illegible]
آمده بود در قصبه اجودهن سکونت نمود خدمت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله برادر
مبارک خود در قصبه کهتوال فرستاد که او را از آنجا بقصبه اجودهن آرد در میان قتلی
جلالی است و جنگل بسیار و بادی و آب آباب شیخ نجیب الدین مرکبی در آن
عضو و زر کار از اسباب سوار ساخت و بسمت قصبه اجودهن متوجه گشت چون
بنصف راه رسید حضرت والده را در سایه درختی نشانده و خود بر مرکب سوار شد
در پی آبی دوید باز چون بدان درخت رسید حضرت والده را ندید [illegible] بسیار
در هر جانب دوید لیکن اثری از ایشان نیافت عاجز و سرگشته در قصبه اجودهن بخدمت
شیخ فرید الملة والدین رسید و صورت حال را باز نمود حضرت سلطان
المشایخ فرمود که تصدق الفقرا رسانند و طعامی بصلی خوانند بعد مدتی که حضرت
شیخ المشایخ شیخ نجیب الدین متوکل را گذر در آن جنگل افتاد و والده حضرت
ایشان غائب شده بودند چون بدان درخت رسید [illegible]

و درویش امر لیشید کو ماری یکرد آن نواجر زمانی چند بگریم ارشاد شده از روی انشانی با ما آورد
بیا بم حقارا تقاضا بجای رسید استخوانی چند در آتش افتاده دید حضرت نور الدین
شد از این استخوان از حضرت والده مرا است شاید او را که یا شیر بوده باشد گفت خوانده
باشد آن استخوان جمع ساخته و در خریطه انداخت باز بخدمت حضرت شیخ را
آمد و حقه استخوان و در خریطه انداخته آورد و بحضرت سلطان المشایخ عرض نمود
حضرت شیخ فرمود آن خریطه پیش ما بیار و بکش تمام استخوان بالا دستی فرو کرد
حضرت شیخ نجیب الدین قدس سره بیرون خریطه آورد و چون در آن خریطه کشود هیچ استخوان را
اثر در وی نبود حضرت فرمودند این حکایت از علی کتابت روز کار است از حضرت
نظام الدین منقول است — از سیر العارفین و الاولیا سلطان المشایخ فرمود
که یوسف نامی از یاران سابق بود وقتی او از جماعت شیخ شیوخ العالم پرسید
که بانه دیری گفت فلانکس چنین چنین مشغول است و فلانکس چنین چنین مقید است
شیخ شیوخ العالم را رغبت شد او را سه بند بانه وضو ساختن برخاست
و دیرتر آمد در رون مسجد بالا و فرود تفحص کردند شیخ را نیافتند بعد از زمانی خواجه
پیدا شد یوسف پرسید او را خدمت خواجه کجا بودند فرمود چندان خلق اجماع اوار
که صفت کردی مارا رغبت شد او را به ملاقات ایشان با چهار روم هم را دیدم دوگانه
کردند و نشسته گشته بزی معکسند نقل است — از سیر العارفین در آنجه سلطان
العاشقین قطب الملة والدین قدس سره رحلت فرمود شیخ بدرالدین غزنوی
که خلیفه آنحضرت است در شهر دهلی بود ملک نظام الدین خریطه دار خبر شیخ را
خانقاه بنا نموده و شیخ بدرالدین غزنوی بیا دروی جلوس فرمود چنانچه نظام
مذکور اسباب نعمت و دعوت مهیا داخت خدمت و رعایت شیخ بواجبی
دیری نگذشت که نظام الدین خریطه دار را الشیخ بدرالدین غزنوی قصور

قصه

دلنوازی پدید آمد چنانچه شیخ مشار الیه بجانب حضرت فرید الملة والدین رقعه نوشت
و این ابیات در وی درج کرده بیت فرید الدین ملت یار بزرگت که باد شمام
در کرامت عزیزکانی ⁂ دریغا خاطرم کز جمع دارد پریشانی کرد هر حرف گانه
و نمود چند داشت این شغف از عهده داران دیوان خانقاه بنا نمود و برای خدمت
درویشان و لقمه حالست لیکن مهیا ساخت الکون او را بجاب گشته بنا بر آن
خاطرم بسیار پریشانست عطف کنی بدعا استمداد فرمایند تا او را خلاص حاصل گردد و کار
و بار درویشان سر و سامان آرد امید که التفات خواهند فرمود و السلام حضرت شیخ
فرید الدین سر مبارک جنبانید و در جواب نبشته رقعه عزیز الوجودی رسید مطالعه آن
و حقایق آنچه مندرج بود مبرهن شد و هر آینه بر اکابر نیکو پیران خویش روشن شده فرد کسی
بهی بیش آید که خاطر مستی از غم خالی سازد از پیران ما را آنکه خانقاه بهر خود بنا فرمود در وجهی
جلوس نموده از آنکه شیخ جلال الدین رحمة مرید و خلیفه حضرت سلطان العاشقین قطب الدین
قدس سره بود در روش و عادت ایشان و پیران ایشان حضرت خواجه معین الملة
والدین قدس سره نبودی که خانقاه بنا نمود و کار آراستند بلکه در هر مقامی که رسیده اند
داده است میفرمودند قصه بلکه نامی و بی ایشان و میلودی می نمودند حضرت شیخ فرید الدین
قدس سره را این معنی مستحسن نبود با وجود آنکه خدمت شیخ بدرالدین بحج سابها ملازم حضرت
حضرت قطب الدین میبودی در روش ایشان آنچه نمودی و حضرت شیخ بدرالدین معاینه
زنده غزنوی بود و از این قصه ملازمت حضرت سلطان المشایخ نمود چون به دهلی
رسید بشرف ارادت مشرف گشت و او را در دهلی داماد بود کریم الدین ملقب
زلیسندگی که بکردی و در آخر او نیز بقدم قطب الملة والدین آورد و تجرید و ترک
نمود روزی حضرت سلطان المشایخ فرید الدین در آنچه بخدمت برخورد در دهلی بودند
آورده ملاقات خدمت شیخ بدرالدین رفت بر گلیم کهنه نشسته بود در خانقاه است

وحضرت شیخ فرید الدین را دریافت چیزی که حاضر نداشت که پیش ایشان نهد خود به
کمال الدین مذکور از کلیمی که بدان نشسته بود او گفت برو در بازار بفروش نانی و شوربا
بیار تا تناول حاضر خواجه کمال الدین باشارت او کلیمی برداشت و متوجه در بازار گشت
وقت [illegible] شیخ [illegible] آواز داد که این کلیم را در ولیشه بفروش درا همی
حضرت شیخ فرید الدین پیش شیخ جمال الدین فرمود که درویش نه فروختن الفت که هر کجا
که کسی خواهد مضایقه نماند نقل است از حضرت سلطان الاولیا نظام الدین که روزی
بخدمت حضرت شیخ فرید الدین رفته بودم تا در مجلس مبارک ایشان چند گشت
من فالی بدرد داشتم و عرض نمودم که اگر فرمان شود این را تعویذی بسازم فرمودند تو
بنویس آخر او مرد کاغذ بچیدم و بدستار نهادم چون از آنجا چو من هیچ کار نسیم که از کوه
آمد کلاس [illegible] تعویذ را میدادم بشرطی که چون صحت یابد تعویذ مذکور را این بیمار و جای که
هر کرا میدادم البته صحت مییافت [illegible] شهرت ظاهر گشت من آن تعویذ را
در حجره خویش بطاقی میداشتم هر کرا حاجتی بودی بدو میدادم مراد رشید کاکه
عادل و مصلح بود او را تاج الدین مینایی میگفتند پسری مرغوب خوردی او داشت
ناگاه رنجور گشت و آن تاج الدین مینایی پیش من آمده و این تعویذ خواست من اندرون
حجره رفتم در طاقی که نهاده بودم بسیار جستم نیافتم در طاقها دیگر که در آن حجره بود نیز تفحص
نمودم که نشانده طاقی دیگر نهادم تعویذ از هیچ جا ظاهر نگشت چنانچه آمده و دست بچاره
محزون بازگشت و پسر که آن تاج الدین بود زحمت برحمت حق پیوست بعد چند روز
شخصی دیگر آمد از جهت حاجتی آن تعویذ از من خواست بفرمان الله تعالی همدران
طاق [illegible] که نهادم یافتم و بدو دادم حاجت او روان گشت چون پسر او الله
رفتنی بود تعویذ پیدا نشد نقل است از حضرت سلطان نظام الدین که حضرت
سلطان المشایخ را با حضرت شیخ شهاب الدین قدس سرهم اعتقادی و اراد[illegible]

[illegible]

تا از بودی چون نسخه عوارف سبق فرمودی چنان که دامن دی که شنونده را قوت
مدهوشی بر بودی چنانچه من هیچ باب از آن کتاب پیش حضرت شیخ نگذرانیده ام
از لذت بیان ایشان مرا حالتی پیدا شدی که اگر در آن حالت کسی میرو و وقتی
حاصل نموده باشد در روزی که نسخه عوارف از جهت سبقی که فرموده بودند حاضر آورده
بکار روز در خانه سلطان المشایخ پسری تولد شد او را شهاب الدین نام
نهادند هم از آن [illegible] است از سیر الاولیا که خواجه احمد سیوستانی از
مریدان سابق شیخ فرید الحق بود او گفت که من آب بجهت توضی حضرت
غسل شیخ العالم میرسانیدم روزی [illegible] سرد در گردن گرفت بجهت آب آوردن
مرا ملامت کنم که پشتی درد میکند مشک نمیتوانم آورد شیخ فرمود که او را
پیش من بیارید چون بخدمت رفتم از شفقت نزدیک طلبید و گفت پشت
[illegible] جواب [illegible] کردم شیخ دست مبارک خویش بر پشت من فرود
آورد و فرمود که برو آب بیار از آن وقت باز که ایام جوانی بود تا این غایت که
[illegible] سال رسیده است هرگز پشت من درد نکرده و مشک آب بار فراوان
می‌آوردم و همین خواجه احمد میفرمود که وقتی شیخ شیوخ العالم مرا جامه های مبارک
شستن فرمود که هر دو یکبار دیگر بشوی که من با خود گفتم درین فرمان مقصود شیخ
خواهد بود از من تقصیر در جامه شستن رفته باشد اندیشیدم یاد آمد که من اول
جامه شستم بعده وضو ساختم ادب آن بود که اول وضو میکردم بعده جامه شستم
این بار اول وضو میکردم و دوگانه بگذاردم و جامه با احتیاط تمام شستم و بخدمت
شیخ بردم درین کرت نیز فرمود یک کرت دیگر بشوی این بار حیرت زیاده تر شد
از برای احتیاطی که در جامه شستن [illegible] آب آورده بودم [illegible] چون فرمان بر جمله شده

[illegible]

البته این مرتبه نیز بتقصیری رفته باشد چون ملکر ده آمد و من کرسنه جامه شستم خشک کردم
بر شاخهای درختی انداخته بودم که بالای آن شاخها دیگر بود و طیور بالای آن نشسته بود
احتمال وارد ازان طیور چیزی جدا شده باشد و بران جامها افتاده و برین کرسنه
کی هم نشسته خشک کردم در صحرا انداختم چون باز بخدمت بردم قبول افتاد
نقل است که از حضرت شیخ فریدالدین را مریدی بود صادق الاعتقاد او را اهل
نیشاپوری گفتندی از وی شنیده ام در ایامی که از ولایت گجرات بدهلی می آمدم
برابر من دو سه کس پیش نبود و هیچ سلاحی هم نداشتم چون در جنگل رسیدیم که مخوف
از انی دور بود در میان دیدیم که هندوی با تیغهای برهنه مقابل من پیدا شدند خوف
در ما بسی مستولی گشت بر فور گفتم که یا شیخ فریدالدین حاضر باش بمجرد این سخن هندوان
شمشیرها از دست انداختند و یکبارگی گفتند که مرا امان بدهید و گریختند تا حضرت
شیخ فریدالدین بحالت ایشان چه نموده باشد انتهی از حضرت شیخ نظام الدین
کرد التمعنه [illegible] رضا والدین لقب در زیر مناره مسجد جامع دهلی سبق میگفتی از وی
شنیدم که من در ابتدا حال وقتی بخدمت سلطان المشائخ فریدالملة والدین مشرف
شدم و دران ایام از منقول و معقول هیچ نخوانده چیزی اموخته بودم و جزوی
در بغل داشتم که اگر حضرت شیخ مرا از علم فقه و علوم دیگر بپرسد چه گویم البته شرمنده
شوم [illegible] بخدمت ایشان در آمدم و سر بر زمین نهادم و بنشستم حضرت شیخ
روی مبارک سوی من کرد و فرمود تفتیح خیاط چه باشد من خوش شدم و در بیان
آن شروع نمودم و نفی و اثبات کلام آن معین واقع شده است بعرض آوردم که
شغلی که آن شرط بود آنچه خوانده بودم هم ازان سوال فرمود نقلست که سلطان
المشائخ فریدالدین برین بیت تواجد فرموده اند تا دیری مستغرق [illegible]

بود که بندگی نظامی با همه اسرار است کز خاطر برون داد وی که کسی سرش نمیداند زبان در کش
زبان را در کش چون تجرد می اندازد همین می فرمودند کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان
در کش الکلام است   از حضرت شیخ نظام الدین قدس سره که روزی شیخ المشائخ نجیب الدین
متوکل بحضرت فریدالحق قدس الله سره عرض نموده که در مردمان همچنین شائع است که حضرت
شیخ جلال بعد از خلوة سر بسجده می نهد یا رب یا رب میگوید از عالم غیب لبیک عبدی
میشنود فرمود الارجاف مقدمة الکون باز بخدمت شیخ نجیب الدین قدس سره
عرض داشت که اکثر مردم اینهم میگویند که خواجه خضر بصحبت شما میرسند فرمودند
دیگر با حضرت شیخ عرض نمود که میگویند مردان غیب از اوتاد و ابدال بصحبت شما
میرسند این سخن را نفی نمودند و فرمودند نجیب الدین تو نیز مردی ابدالی و [illegible] از حضرت
نظام الدین قدس سره [illegible] از سیر العارفین که مردی بود او را شمس دبیر
میگفتندی در خطه سنام سکونت داشت از بعد زیارت بقعه [illegible] آمده بود [illegible] شریف
زمین بوس حضرت سلطان المشائخ فریدالملة والدین قدس سره مشرف گشت و ملازم
حضرت شیخ مداومت نموده بود و نسخه [illegible] در علم سلوک از تصنیف برگزیده رابع
مرز الوجود حضرت شیخ حمیدالدین ناگوری قدس الله سره پیش حضرت شیخ بخواندن شروع
نموده و این شمس دبیر شاعر بود قصیده مطول در مدح حضرت شیخ فریدالدین قدس سره
گفت [illegible] رخصت خواست تا بحضرت شیخ بخواند حضرت شیخ بخواندن اجازت فرموده
شمس دبیر بالا استاد و آن قصیده بخواند بعد اتمام قصیده حضرت شیخ فرمود آن
شمس دبیر را که بنشین و باز بخوان چنانچه باز خواند حضرت سلطان المشائخ از
[illegible] مرحمت خاطر او را در به تحقیق استفسار فرمود و گفت چه مطلوب داری
عرض کرد عسرتی و فقیری است مادری پیر دارم در پرورش او میباشم حضرت

شیخ نظر فرمایند که اینک فراغتی سوی دهد فرمود که برو شکرانه بیار الله حضرت شیخ
کسی را که با شکرانه رخصت نموده الکار بالقطع برادری شمس مقدار پنجاه جیتل
پیش حضرت بیار او خود با استمداد فاتحه بالبسیار حضرت شیخ آن درم را بر روی آن
داد و فاتحه بدحق او فرمود چنانکه پدر الله که اکنون او را مالی و منالی روی نداده بر سر سلطان
شمس الدین وزیر گشت الغایه از حضرت نظام الدین قدس سره منقولست از سیر الاولیا
که حضرت سلطان المشایخ فرید الدین در رقعه‌ای نوشته بودی بار که خارج از نماز
سجده کردی وقتی در حجره بود مرا بنوعی بدان خاک نظر افتاده دیدیم که هر بار استاده شده
و در سجده معبر فنی بجز از بهر تو میرم و از بهر تو زیم [illegible] والغایه از سلطان مذکور
منقولست که معلمی بود حمید نام در ملازمت طغرل که سلطان غیاث الدین بلبن
او را داروغه بنگاله کرده بود روزی این حمید پیش او ایستاده بود او را صورتی
لطیف بر نوری روی نموده و گفت ای حمید تو مردی اهل علم باشی پیش جاهل دست
بسته چرا می ایستی حمید مذکور متحیر گشت روز دوم حمید پیش طغرل ایستاده بود
باز همان صورت روی نمود همان سخن گفت حمید را طاقت بودن نماند و از آنجا
سمت اجودهن راند چون بخدمت شیخ رسید اول آنکه فرموده حضرت شیخ فرید
که ای مولانا حمید دیدی که چه صورت در پیش آوردم همان ساعت مولانا ترک و تجرید نمود
و بسعادت ارادت مشرف گشت و خرقه خلافت یافت کاتب حکایت گفتی جناب حضرت
نظام الدین فرموده است که من مذکر او بسیار می‌شنودم سخنی که از درخت مستعمل
از حال میر بود چنانچه حضرت فرید الدین گنج فرموده ای مولانا حمید این زمان تو در ستاره
ستاره تو منور گشته ستاره را پیش آفتابی چنانکه تابی نباشد تو در قصبه اندری
که نزدیک شهر دهلی واقع است متوطن باش و خلق خدا را نفع رسان مولانا حمید

ایستاده است و سر بر زمین نهاده و عذر خورده که خداوندگارا شکسته نواز امرا قدمت
نموده رخصت فرمایند که بزیارت حضرت رسالت مشرف شوم و در صحبت اهل
گرد او در ابواب زمزم فراموش کنم حضرت شیخ فاتحه خوانده رخصت فرموده چنانچه بار از او
حرمین رسیده و انتظام ازان [illegible] نقلست از سیر العارفین که در طرف اوچه
و ملتان ملکی پاک اعتقاد مولانای عارف نامی [illegible] اول امامت کردی قضا را
آن مولانا عارف عزیمت دهلی کرده از صاحب خود رخصت گرفته و آن ملک
مذکور را بحضرت سلطان المشایخ غائبانه ارادتی و اعتقادی بود صد تنکه و دویست
تنکه سفید بدست مولانا سپرده که چون بقصبه اجودهن رسی این به پیش حضرت
سلطان المشایخ برسانی و از من نیازی معروض داری و فاتحه استمداد و تمنای القمر
چون عارف بقصبه اجودهن رسید بدل اندیشید که این دو صد تنکه [illegible] نگاه دارم
و نصف در نظر شیخ در آرم از آنکه ملک چه مکتوبی نداده است که از آن خیانت
متمثل ظهور پذیرد [illegible] الامر چون بخدمت شیخ المشایخ رسید زمین بوسید و میان صد تنکه
از نقد گذشت و پیش حضرت شیخ نهاد و باز نمود که از فلان ملک مخلص و معتقد شما
است صد تنکه سفید بدست من شکرانه نموده [illegible] قبول فرمایند بعد ازین حضرت شیخ
المشایخ تبسم فرموده که مولانا عارف حق برادری [illegible] درویشی درست ساختی
[illegible] عارف شرمنده گشت و گفت که مخدوم
بهمت مولانا مغلوب مسائل [illegible] اهل سلوک [illegible] و آن صد تنکه دیگر را در خیانت نموده
بود در نظر آورد و حضرت شیخ فرمود که این صد تنکه نیز ترک شد تا به برادری [illegible] شده
مولانا عارف چون این کشف معاینه دید بی‌تابی و نقدی که برابر او بود به درویشان
حضرت شیخ ایثار فرمود و بشرف ارادت مشرف شد و مشغول عبادت گشت
چنانکه [illegible] از حضرت شیخ المشایخ خرقه خلافت یافت و وی از [illegible] حق

تبارک و تعالی گشت چنانچه حضرت شیخ المشایخ اورا به ولایت سیستان تلقین فرمود
تا مردم آن دیار از وی فیض کامل و نصیبی شامل حاصل کنند و نیز مسموع است که حضرت
مولانا بدرالدین اسحاق که در علم معقول و منقول مستثنی بشر دهلی بعد از سه سال
درس مشغول بود و بدرویشان اعتقاد نداشت چنانکه اورا مسئله چند مشکل گشت
از معاصران خود هیچ کس نیافت که مشکلات و نکات آن مسائل حل نماید از
شهر دهلی بجانب بخارا متوجه گشت چون بقصبه اجودهن رسید همراهان متوجه بخدمت
سلطان المشایخ فریدالدین شدند مولانا بدرالدین نیز گفتند که چه باشد که ترا هم برابر ما
بیائی حضرت شیخ را دریابی مولانا جواب داد که شما بروید و دریابید من اینجا هستم
بسیار دیده ام بدان غرار زنهار کسی در صحبت اینها تضییع اوقات نمائید فعاجلان
مولانا بالحاح ایشان نیز او را برابر بردند چون بحضرت شیخ رسیدند در زمانی آن حمیده
حضرت سلطان المشایخ توجه بمولانا بدرالدین اسحاق نمودند و تمام مشکلات و نکات
که در دل او بود بانواع معانی بیان فرمود چنانکه مولانا اسیر تقریر دلپذیر او گشت
و مرید شد و سر بر زمین نهاد و عزیمت بخارا ترک داد و لیلا و نهارا بخدمت سلطان المشایخ
مجد و ملازم او بودی و هر زمان فیض می ربودی و هر روز ...
حضرت شیخ بسر نهاد مرآوردی آخرالامر حضرت شیخ صاحبزاده مبارک بحباله او را
و بدامادی مشرف ... او نیز یکی از واصلان حق گشته لقب ... از افضل
الفوائد از حضرت سلطان الاولیا فرمودند که مولانا بدرالدین اسحق قدس سره حکایت
کرد که وقتی برابر شیخ الاسلام فریدالحق والدین قدس سره در سفری بودم در خدمت
شیخ بر سر لب آب رسیدم و آنجا کشتی نبود که بگذریم او بسوی من کرد
نعلین ما و نعلین خود بدست گیر بیا تا بگذریم همچنان نزدیک رسیدم گفت چشم
بپوش که چشم پوشیدم ... خود را و شیخ را در آن کناره ایستاده دیدم در دست
شیخ

حضرت شیخ در من اشارت کرد هیچ نتوانستم که بگویم همچنان بر منزل رسیدیم ... بود از آنجا عرض
داشت کردم فرمود سورت مزمل خوانده ایم برکت و بر خود دمیدیم راه پیدا شد گذشتیم
... از حضرت سلطان الاولیا فرموده که حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه
معاف لقوت این سورت جنگ کرده بود و مظفر و منصور بازگشته و در خیبر را
برکت این سورت برکنده بود نقل است از حضرت شیخ نجیب الدین محمود او دیگر
که حضرت فریدالدین قدس سره را مریدی بود در غایت کمال او را مولانا داوُد
میخواندند ... آنجا میگفتندی بارها اوصاف حمیده او حضرت سلطان الاولیا نظام الدین
قدس سره در مجلس فرمودی که من و مولانا داوُد حضرت سلطان فریدالدین قدس الله سره
بجانب دهلی با هم رخصت شدیم یکجا از قصبه اجودهن بیرون آمدیم و هر دو پیاده بودیم او در راه
هیچ گاه کام زدی و از من پیش رفتی و به نماز مشغول شدی تا آنکه من نیز بدو میرسیدمی چون
او در نمازی یافتمی بیشتر میراندمی مقدار دو کروه پیش رفتمی و مشغول نماز میشدمی
ناگاه او رسیدی مرا در نماز دیدی بر سبیل عادت خود پیش من رفتی تا آنکه من در رسیدمی
بدوگانه مشغول میشدی و از وی یکدو قدم پیش تر رفتمی و در اثنای راه جنگل عظیمی بود
راه گذشته ... شدی در میان جنگل و بیابان راه غلط کردی بود و
در دیه نزدیک قصبه ... ساکن بودی و گاه گاه بخطه آوردی هم جانب دهلی نیز
او را دیده بودم هم از وی حکایت فرموده که در آن ده بزازی بود نورالدین لقب
وقتی پسر او را رنجوری واقع شد و در حق سخت روی نمود چنانکه نورالدین دست از
حیات او بشست و آن نورالدین بزاز را بخدمت مولانا داوُد اعتقاد و ارادت تمام
بود پیش مولانا مذکور رفت و صورت حال رنجوری پسر بدو باز نمود مولانا داوُد دریچ
زمانی در تامل شد و بنورالدین گفت که اگر پسر تو همین زمان صحت یابد مرا از مال خود
شکرانه چه بخشی آن خواجه نورالدین گفت هر چه شما بفرمایند حاضر کنم خدمت

Scanned with CamScanner

می‌نمودند و فرمودند نعمت الهی بعد از صحبت پیر من بسیار یافتم صرف فقرا نمایم خواجه
نورالدین قبول نمود در خدمت مولانا داود و درج کاتب ما نزدیک پیر آمد پیر ترش کار بر نشست
چنانچه زحمت نشست خواجه نورالدین حجرهٔ این صحن بدین علت مالک پیش مولانا کشیده را
نامه بخود رسید تمام آن مال به فقرا بخشید چنانکه یک حبل ازان درحق خود خرج کرد
نقل است از فضل الفواد که سلطان الاولیا فرمودند وقتی بخدمت شیخ الاسلام فریدالحق
قدس سره نشسته بودم که هفت نفر درویش آمدند و هر یک ازان در خاطر خود چیزی کرده
طعام کرده بودند خدمت خواجه هرچه آنها دل کرده بودند پیش آنها نهادند چون عرض آنها
از ما کش بود معترف بزرگی حضرت آنها گشته معتقد گشتند نقل است که حمیداد
که سلطان الاولیا در بزرگی شیخ الاسلام فریدالحق حکایت فرمودند وقتی چند نفر
مسافر بخدمت شیخ الاسلام از مکانی آمده بودند خدمت شیخ را بطریق امتحان سوال
کردند یکی از میان آن درویشان گفت که قوت کامل شیخ چه حد است حضرت
خواجه بر نور بر قدو دست بر اشاره نمودم که حضور را افتاده بود از دست فرمودند که
اگر کرم بر زند گردد وان همه زر شده بود نقل است از حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین رح که حضرت شیخ فریدالدین قدس سره روزی از خانه بیرون آمدند و مولانا بدرالدین
اسحاق و مولانا جمال الدین هانسوی حاضر بودند حضرت شیخ در سایه دیوار ایستاد و مرید پسر یوسف
نام او پیدا گشتند مقابل حضرت شیخ ایستاده زبان بکلام کشادی یک شال که بار [illegible]
سال است خدمت شیخ میکنم و ملازمت مینمایم هیچ نعمتی نیافتم بسیار کسان از پیش من آمدند
حضرت شیخ رسیدند نعمت خلافت یافتند و از دست شیخ خرقه پوشیدند و باطراف و جوانب
تعین گشتند و بناز و نعمت میمانند و مریدان میگیرند و فتوحات از ایشان میشود مگر من
شب و روز خدمت میکنم و خواری و خرابی میکشم چنانچه از آن کلمات هار البسیار کرامت [illegible]
نمود فاما از ادب حضور حضرت شیخ نتوانستم که مجیب او گردم سلطان المشایخ جواب داد

ای درویش هر کسی نعمتی بحسب قابلیت می‌یابد از جانب تقصیری نیست از تو نیز قابلیتی نبود
ورنی این دولت مشرف کردی او درین میان کودکی چهارساله بود از نبیرگان حضرت شیخ
بوده از خانه بیرون آمد و بحضرت شیخ بانک گشت خالی را حضرت شیخ در ایوان نشسته
بودند در مقابل آن توده خشتی بوده مگر از بهر دیواری آورده بودند حضرت شیخ بان
طفل اشارت کردند و فرمودند که ازان توده خشتی بمن بیار تا بران بنشینم طفل
دوید یک خشت درست بر سر گرفته بیاورد و پیش حضرت شیخ آورده نهاد چنانکه
بران خشت نشستند و باز شیخ فرمود که برو خشتی دیگر برای مولانا نظام الدین بیار او رفت
خشتی دیگر درست و راست آورده پیش ایشان نهاد دیگر اشارت کردند که خشتی
دیگر بهر مولانا جمال الدین بیار او رفت خشتی دیگر ازان توده راست و درست
آورده و پیش مولانا جمال الدین نهاد دیگر فرمودند که خشتی دیگر بهر مولانا بدرالدین
بیار چنانکه بهر مولانا برادر نیز خشتی درست آورده نهاد و باز حضرت شیخ فرمودند
که خشتی دیگر بهر یوسف بیار ان یوسف در میان حال ایستاده بود آن طفل رفت
نزدیک توده خشتها ایستاده زمانی ان خشتها را شیب و بالا زده نیم خشتی بلکه کمتر از
نیم گرفته آورد و در پیش یوسف نهاد چنانکه همه یاران متعجب و حیران شدند بعد
ازان حضرت شیخ الاسلام روی سوی یوسف آورده فرمود ای یوسف حکیم رحیم
حکم ایزد سبحانه در حق بندگان رفته است همان میشود چون نصیب تو مساوی دیگران
باشد چه توان کرد این قسمت خدای است برانچه دست دهد هم بران راضی و شاکر
باید بود و کلمه شکایت بزبان نباید آورد نقل است از حضرت شیخ نصیرالدین قدس سره
در خیر المجالس مرقوم نموده است که در اجودهن بودم از نویسنده یک بیت در راحت
جیوان شد ترک چاکری داد و فرزندان برادر دیگر خود سپرد بخدمت شیخ فریدالدین
رح ارادت آورد و مشغول عبادت حق شد برادر در تعهد فرزندان او دیگر کسی

بلکه به ازان کردی الغرض میان چند روزان برادر در از رحمت شد چنانکه ساختگی تجهیز
و تکفین کردند و چادر بالا کشیدند این برادر زار زار دیگریست و بخدمت شیخ
شیخ پرسید تراچه افتاد گفت برادری داشتم من که مشغول بودم بقوت او از
ترتیب معاش فرزندان او کردی بلکه بر از ان میرسانید که من میرسانیدم چون بمیرد
فرزندان من در من که بگیرند و برای قوت ایشان پریشانی می باید شد و این از ذوق
طاعت و عبادت میسر نخواهد شد بعد ازان خدمت شیخ فریدالدین قدس سره او را
نزدیک طلبیدند و فرمودند که بدین الیک جرا در تو صحبت یافت در شام میخوا
مواجه او چه از خدمت شیخ باغم د گفت ای فلان چنانکه تو که این زمان در دو منه
آمده من پیوسته از محبت حق همچنان ام ولی با کسی نمیگویم درین سخن حالی جد
شد او را ایام مبارک خدمت شیخ تواضع نمودند و در بزرگی ذات و فور علم و کشف
و کرامت مسخر بودند و با دب تمام بر سر دو زانو نشسته بعد ازان بر لفظ مبارک
راندند در روایت برای است تا مجاهده نکند چیزی نیابند والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا اول مجاهده بعد ازان مشاهده باز این آیت خواندند فمن جاهد فانما
یجاهد لنفسه فرمودند هر که مجاهده کرد برای خویش خواهد کرد و در آخرت ترقی درجات
او خواهد بود بعد ازان بر لفظ مبارک راندند سالها خدمت شیخ الاسلام فریدالدین
قدس سره زنبیل گردانیدند خدمت شیخ نظام الدین یاد کرده فرموده است در ان
شب که دیگ با کل کریل در خانه شیخ بسیر میخوردیم مارا روز عید بودی در ان
ایام که دیل و کریل بودی خدمت شیخ و یاران میخوردند اما چون دیل و کریل خو
زنبیل میگردانیدند و حضرت شیخ نظام الدین چند گاه زنبیل گردانیده اند آنگاه بر لفظ
مبارک رانده اند که همچنین خونها خورده جائی رسیده اند الحمد لله رب العالمین
حضرت شیخ با خود گفت ای مسعود شکم خود را از لقمه چرب و شیرین فربه مکن

که نوای کار سیاه این بگفت و مجلس را وداع کرد و همچنان او در تکاف روان شد و رلمتی
فراز گرفت زیرا که معتقدان بسیار بودند در اجودهن رغبت مردمان و دشت و ملک بودند
با خود گفت اینجا به باشم و بفراغ مشغول شوم کل کریل و دلیه و بلو خوام خورد چون
خواجه ما چنین مجاهده و ریاضت بر خود اختیار کرد میان خواجه ما و شیخ بدرالدین غزنوی
که یک خلیفه او بود بما القدر فرق است که از آسمان و زمین الحمد لله رب العالمین
نقلی که در جنس او در باب اباحت و حرمت سماع که در ان اختلاف علما است
گفتند فرمود سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است فرمود
الآفة فی التدبیر والسلامة فی التسلیم فرمود العلما اشراف الناس والفقرا
اشراف الاشراف فرمود الفقیر بین العلماء والاشراف کالبدر بین الکواکب
السماء فرمود ارذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقلست که مردی بحضرت
شیخ فریدالدین قدس سره عرضداشت کرد که بجانب سلطان غیاث الدین بلبن
سفارشنامه برای من در قلم آرید شیخ نوشت رفعت قضیته الی الله ثم الیک فان
اعطاه شیئا فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعطه شیئا فالمانع هو الله
وانت المعذور از حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی در خیر المجالس
مرقوم است در مجلس نشست و مقتی با خیر و السعادت دولت پابوس بدست آمد
بنده بی خاطر داشت که حکایتی که خدمت شیخ نظام الدین از شیخ فریدالدین یافته بود
چگونه یافته بعد از زبان مبارک بشنود فرمودند حکایت بر دو نوع است خلق از او
میگفتند مکتوب میکوبند شیخ الاسلام فریدالدین در کشتی سوار بودند یاران همه خفته بودند
حضرت شیخ آواز داد که نظام الدین از ایشان بیدار بودند گفتند لبیک شیخ فرمودند
نظام الدین لبیر خود را میطلبم بعد از زمانی دیگر گفت شیخ نظام الدین را از ان گفتند
لبیک شیخ فریدالدین میگفت یا مسعود میخواهد نظام الدین لبیر خود را الفقر بدهد خدا تعالی

بنده بعد ازان خدمت شیخ را نعمت روان کرد یکبار ایشان میگویند که روزی در وقت
از خدمت شیخ شنیده ام امروز بدرالدین اسحاق خادم جائی رفته بود مرا گفته که شیخ
در حجره بر جای من بنشین یعنی اگر خدمت شیخ دستک زنند جواب بدهی و حاضر شده باشی
چون شیخ بجای نشسته بودم از درون آواز شنیدم و این دو بیت یقین دانستم
که خدمت شیخ میخواندند خواهم که همیشه در هوای تو زیم خاکی شوم و زیر پای تو زیم
مقصود من بنده ز کونین توئی از بهر تو میرم و از بهر تو زیم من با خود گفتم که نظام
وقت خالی است درون بردم باز گفتم این وقت دیگر است نباید که محل نباشد
باز گفتم این وقت دیگر است اگر وقت خوش خواهد بود دلغمی خواهیم یافت و اگر نخواهد
بود ایشان بخشنده اند خواهند بخشید این بگفتم و یکدست بر یک طبق در نهادم
و دست دوم بر طبق دیگر آهسته در باز کردم و درون رفتم و سر بر زمین نهادم
خدمت شیخ دستها پشت گرفته مستقبل قبله میرفتند و تواجد میکردند و باز می گشتند و بار
بار میخواندند این بیت میخواندند مقصود من بنده ز کونین توئی از بهر تو میرم و از برای
تو زیم شیخ فرمود بگو آمدی چه میخواهی بخواه شیخ گفت خواجه خواستم خدمت شیخ
فرمود آمین دادم خدمت شیخ میفرمایند که آنچه من خواسته بودم همان زمان آنرا دریافتم
بعد ازان حضرت شیخ میفرمودند که سالها است که این زمان را میخواستم که [illegible]
آن زمان از حق میخواستم که موت من در سماع باشد بنده عرضداشت کرد که چه مرتبه و
قرب خواهد بود و تقرب در سماع که خدمت شیخ تمنا میکرد خدمت خواجه این بیت
فرمودند رقص آن نبود که هر زمان برخیزی والحمد لله رب العالمین نقل است
فوائد الفواد که یکی از پسران شیخ الاسلام فریدالدین قدس سره نظام الدین گفت اول
شیخ او را از همه پسران دوستتر داشتی و بخدمت شیخ عظیم گستاخ بودی که [illegible]
بود و آنچه او گفتی از فایت اگر ادرد دوست داشتی بخندیدی از آنچه او گفتی [illegible]

امروز این پسر و فتی پسر گفته بود بعد از چندگاه بدست یکی خدمت شیخ الاسلام گفته فرستاد
الحمد خدمت شیخ عرضداشت کرد که مخدوم زاده نظام الدین سلام رسانیده است شیخ فرمود
که میگوئی بار آخر گفت که مخدوم زاده نظام الدین شیخ همچنان پرسید تا آخر گفت که پسر شما
نظام الدین شیخ فرمود آری چگونه است لبلاست حضرت سلطان المشائخ فرمودند
بکمال استغراق ایشان چگونه در یاد حق بود که پسر خود را بچندین تعریف و تفهیم نگاه داشت
نقل است از حضرت شیخ عبدالحق قدس سره چنانچه در ملفوظ راحت القلوب من جمع
حضرت سلطان المشائخ مرقوم است تاریخ دهم روز پنجشنبه ماه مبارک رمضان سن
خمس و خمسین و ستمایه دولت پابوس میسر شد عزیزان اهل صفه حاضر بودند سخن
در ماه رمضان میرفت بر لفظ مبارک راند که ماه مبارک رمضان بزرگ ماهی است که درین ماه
ابلیس لعین را در بند میکنند تا از شر او جمله مؤمنان روزه داران ایمن باشند و جمله ذکر
رحمت درین ماه کشاده کردند درین ماه هر شبی هر روزه دار یک فرشته طبق رحمت
بدست گرفته از آسمان فرود می آید و فرمان از حضرت رب العزت نازل میشود چون وقت
روزه افطار کنند این طبق رحمت بر او نثار کنند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که روزه سری
سریست میان بنده و مولی و هر عبادت [illegible] است از [illegible] مکافات [illegible] معین و لیکن ثواب
این روزه کسی نداند بجز خدای تعالی زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید روزه سر است
و من دانم که ثواب چه دهم بعد ازان فرمود که این ماه را حق سبحانه تعالی سه قسم
کرده است اول قسم او دهه رحمت نام کرده است دوم قسم را دهه مغفرت و سیوم قسم
دهه آزادی نام کرد پس در اول دهه هم رحمت است و برکت از آسمان بر بندگان
نازل میشود یعنی رحمت خدای تعالی از آسمان فرود می آید و در دهه دوم امر زمین را [illegible]
و بخشید پس در آن دهه دوم هیچ ساعتی و لحظه نیست که جمله مسلمانان [illegible] از دوزخ
آزاد میکنند و خدای تعالی قلم رانده است که در دهه سیوم جمله روزه داران را از آتش

دوزخ نجات دهم و همه را آزاد کرده‌ایم بعد از آن بر لفظ مبارک راندند هرگاه در آخر
ماه مبارک رمضان شمار کرده و خطاها و تقصیرات او را عفو کرده‌اند و برکت و خیر و زکاة
کنند و هرگاه در رفتن ماه مبارک رمضان دلتنگ گردد خدای عز و جل او را شاد کند
دو جهانی و هر که وقتی غمناک نگردد [illegible] بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که در داشتن روزه
ماه رمضان مبارک ثواب بسیار است لیکن روزه در تمام اعمال او مقبول شده و همان
مقدار او به ریا پاک کرده‌اند بعد از آن فرمودند شب قدر را کسی نداند مگر در دهه آخر
ماه رمضان مبارک که هر ده شب شب قدر است میباید که مرد درین شبها غافل
نباشد تا از سعادت آن شب محروم نماند آنگاه هم درین محل فرمودند که مردانی اند
که ایشان را درین ماه هر شبی از دهه آخر شب قدر است و لیکن آن شب در ایشان
مرکب است پس مقام یار راحت است شب قدر چون ایشان هر کس [illegible] دولت برسد
بعد از آن فرمودند بزرگان خواجگان در شبهای رمضان هر شب ختم قرآن در تراویح
کرده‌اند هم درین محل فرمودند که شیخ عثمان هارونی هر شبی در تراویح دو ختم کردی چنانچه
در تمام ماه شصت ختم بکردی بعد از آن فرمودند وقتی دعاگوی غزنین مسافر بود در
مسجد امام حدادی فرمود آمدم ماه رمضان المبارک بود شیخ عبدالله باخرزی نام
در آن مسجد امامی بود هر شبی شصت ختم قرآن در تراویح بکردی و چهل پاره
دیگر زیادت میخواندی چنانکه دعاگوی در آن ماه مبارک رمضان همانجا بود در خیال او
این سعادت بردوم آنگاه شیخ الاسلام قدس الله سره چشم پر آب کرده و فرمود
تا در خلال [illegible] همچنین نکتهٔ و مجاهده کنی هرگز بمقامی نرسی زیرا که درین ره همه می‌اند
دریافت [illegible] بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره
هفتاد سال مر خدای را عز و جل عبادت کردی و لیکن دوکان [illegible] سال در هیچ [illegible] او
او به وز رسانیدی آنگاه بار یافت چون بار یافت هاتف آواز داد که [illegible]

آن کس دنیا برابر و برابری تا از او بیرون نیکی بیشتر نتوانی آمد گفت الهی هیچ ندارم آواز
برآمد که گرد خود برآ چون نظر بجز کرد دم کوزه بود چون از نظر او را دور انداخت آنگاه
بمقام مراد رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و بالا کرد
و گفت خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز با کوزهٔ خالی بار نیافت این مردمان
با چندین علائق دنیا حاجت وصال که بار یابند بعد از آن روی سوی حاضران کرد و فرمود
اینک ماه رمضان رسید کسی باشد که در نماز با ما موافقت کند تا هر شبی در نماز تراویح
ختم قرآن کنیم همه حاضران روی بر زمین آوردند و درین سخن متکفل شدند و گفتند [illegible]
بسعادت بعد از آن شیخ الاسلام هر شبی در تراویح دو ختم قرآن و ده سی پاره دیگر
میخواندند هنوز یک پاس شب باقی ماندی که نماز تمام شدی و در آن ماه مبارک رمضان
دعاگوی هم برابر ایشان این نماز دریافت بعد از آن سخن در کشف و کرامات افتاد
بر لفظ مبارک راندند که شیخ جمال الدین احمد و بنده وقتی یکجا بودیم و او درویش صاحب
نعمت بود چند نفر از طائفه قلندران با سیخهای آهنی در کمر زده بیامدند و سلام
گفتند در آستانهٔ شیخ جمال الدین بنشستند و این قلندران سخنی با مزاح درشت میگفتند
شیخ جمال الدین ما حضر طعام پیش آورد و ایشان گفتند ما را میل بجغرات است
در آن روز در دولت خانهٔ ایشان جغرات حاضر نبود ایشان در خشم شدند [illegible] شیخ
جمال الدین روی این درویشان دید و من روی ایشان دیدم گفتم لب آب است که جماعتی [illegible]
بروید آنجا حوالهٔ ایشان کنید که بروید جغرات هر چه توانید بردارید شیخ جمال الدین او
بدیشان کرد و گفت لب آب روید و هر چه بجغرات حاجت است برگیرید این سخن
در وی [illegible] دشوار آمد [illegible] برخاستند چون نزدیک لب آب رسیدند دیدند که
همه آب جغرات گشته بود آن قدر که نتوانستند بخوردند و برگرفتند بعد از آن هم درین
محل فرمودند از بزرگی شیخ جمال الدین وقتی دیگر مردی از حج بیامد و روی بر زمین آورد

وگفت من در حج بودم شما را در طواف دیدم که در طواف میکردید شیخ جمال بانگ برآورد
وگفت ای نامرد ویش حکایت مردان مرد چنین فاش نکنند که تو میکنی دم درکش
که مردان خدا در کلیم اند انچنین خود چه چیز است که کعبه پیش مردان ایستاده است اگر مردان
خواهند یکبار مانی که تا تو چشم برهم زنی از مشرق تا مغرب بگذرند و باز بمقام خویش آیند
همدرین میان دست آن مرد بگرفت و گفت چشم برهم نه خود را هم شیخ را
زیر کوه قاف دید که نزدیک آن فرشته که بر آن کره موکل است و باز همان لحظه
هم خود را هم شیخ را در مقام خود دید و اقرار کرد در این سخن هم بگفت آری یا شیخ
که مردان خدا بر آن جنس اند بکر خدا عز وجل بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره
بر لفظ مبارک راند که شیخ جمال الدین آنچه را کسی در ... ندیده اما جوان وقت ...
در آمدی تا پیدا شدی آخر معلوم شد که در کعبه برابر مکتان ... از کذا رزی ...
قطع با آمدی بعد از آن شیخ الاسلام همدرین سخن بودند که جوکی سرگشته و مجادر
کشیده بخدمت شیخ الاسلام آمد و روی بر زمین آورد تا دیرگاه روی بر زمین
بود چون نظر شیخ بر آن جوکی افتاد گفتند سر برکن جوکی سر برکرد و دست بسته
اردو با ایستاد شیخ الاسلام پرسید که ای جوکی از کجائی و چگونه آمدی جوکی
گفت جدا دور ... که شیخ الاسلام پرسید آنگاه جوکی آهسته آغاز کرد که
در هیبت شیخ چنان اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد از آن شیخ
الاسلام روی بدعاگوی آورد و گفت این جوکی بدعوی بر ما آمده بود چون او را د...
بر زمین آورد در خاطرم گذشت که روی او بر زمین سخت شود هرچند او خواهد
سر برکند نتواند اما این جوکی از دعوی خود باز نیامدی تا قیامت همچنان افتاده ...
بعد از آن فرمودند که ای جوکی خود را در جوک تا کجا رسانیدی جوکی گفت که
جوک همین است که خود را در هوا پرانم شیخ الاسلام قدس سره فرمود که ...

بین نهم

اکنون کیم جوکی نشسته بود بر فور در هوا رفت شیخ الاسلام چون اینحال معاینه کرده نعلین
که در پیش ایشان افتاده بودند بر دو را بجانب جوکی پرتاب کردند بفرمان خدا تعالی نعلین
در هوا شدند و بر سر جوکی رسیدند بر طرفی که او در هوا میشد خود را نعلین بر آن
جوکی میرسانیدند و میزدند چنانچه جوکی را برابر زمین فرود آوردند جوکی در پای
شیخ الاسلام قدس الله سره افتاد و قرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه باشد او
خود چگونه خواهد بود بر فور آن جوکی مسلمان شد و یکی از واصلان حق تعالی گشت
بعد از آن آن جوکی همدرین مجلس حکایت روز و کیفیت باد آغاز کرد که فرزندان
نیک که در عالم پیدا ... و از سبب این که مباشرت کردن نمیتوانند در ... مباشرت
روز تعیین است که در آن روز چون مباشرت کنند با حلال خود امید است که فرزند
نیک آید ... تمام کیفیت گذشت این دعاگوی یاد گرفت بعد از زمانی کیفیت
برینه که شیخ الاسلام عرض کردند تبسم کردند و فرمودند مولانا نظام الدین تو خود را ...
اما ترا ... چه بکار می آید هم برو بگذار یکنفر صوف پوشیده از جانب بیت
المقدس بخدمت شیخ الاسلام رسید سر فرود آورد و فرمان شد که بنشین ... مسافر
بنظر تیز بسوی شیخ الاسلام میدید حضرت شیخ الاسلام سر فرود میکرد و بعد از زمانی برخاست
و سر خود بر قدم شیخ الاسلام انداخت و گفت ای مخدوم من شما را در بیت المقدس
دیدم که جاروب میکردید چون اینجا رسیدم شما اینجا هستید که ... من فرید مسعود را چون ...
شیخ الاسلام گفت همچنین است اما شما چه وعده کرده بودید که ما کسی نگوییم مکران خود
را از امروز کردید آنکه دشمن شده است شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ای عزیز من مردان
خدا در هر جا که هستند همانجا بیت المقدس است بلکه جای عرش و کرسی است و هرچه در آنجا ...
خدا عز وجل است هم پیدا است شیخ الاسلام بانگ بر آن درویش زد ... چشم
برهم نه و باز کن چون چشم باز کرد هرچه از زبان شیخ بر آمده بود در پیش خود دید ...

نموه از دهوش گشت چون بهوش باز آمد اقرار کرد و هم بشیخ الاسلام بیعت نمو
داده او در خلافت شبستان بخشید مدتی آنجا رفت بعد از آن هم از امها
که شیخ الاسلام هر روز یکبار در بیت المقدس رفتی جاروب کرده باز آمدی
هم از احوال خود حکایت کردند که من بیست سال در طعام فکر بودم که وقتی نشستم و
میفرمود چنانچه جوی خون بطریق جوی آب از پایهای من جاری شد و یا دهند
در مدت مذکور وقتی نفس خود را سیر آب داده ام یانه و طعام هم سیر
القصه همدرین که درویش بیامد کرا و را شیخ شهاب الدین غزنوی میگفتند
مریدان شیخ الاسلام بود بیامد و روی برزمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست
بدست او الی الامر صد دینار خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره فرستاده بود آن
پنجاه دینار برای خود نگاه داشت و پنجاه بخدمت شیخ الاسلام فرستاد ان حضر
دیده تبسم فرمودند که شهاب الدین نکو قسمت کرده برادرانه ! مادر
نوع نکو نیست شهاب الدین از صدق شرمنده شد آن صد دینار دیگر را و خود بود
شیخ الاسلام نثار شیخ الاسلام فرمود که اگر این نوع ترا ترغیب نکردم تو ذخیره میکن
دیگر نمیفهمد مردان هر سیر چیز آن صد دینار هم او را بداد فرمود از سر عسل
ترا بیعت کنم که در بیعت تو خلل بود اکنون برو هرگز امیخواهی کلاه بده که کار تو تمام
الحمد لله علی ذلک والخطأ لدیکم [illegible] هم از فوائد الفواد که حضرت سلطان الاولیا
فرموده اند شنیدم از حضرت شیخ الاسلام فریدالدین قدس سره که حضرت شیخ ابوسعید
قدس سره در راه صحبت مریدی او را بجنس آمده زانوی شیخ ابوسعید شیخ فرمود فرو
مریدی [illegible] شیخ ابوسعید باز فرمود فروتر مرید زانو از اسب [illegible] ابوسعید آنگاه فرمود
تا گفتم فروتر مقصود من نه بلباس خود بود و کاهت برجسته فروتر [illegible]
درین باب حدیث [illegible] از همه آن کتاب ها حضرت سلطان المشایخ فرموده اند بعد از

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام فریدالدین مرا اشتیاق حج عظیم غالب آمد گفتم باری بزیارت شیخ بردم
چون بزیارت شیخ بردم مقصود من آنجا حاصل شد مع شیء زاید بار دیگر همین هوس
دامنگیر شد باز بزیارت شیخ الاسلام رفتم و مقصود حاصل کردم [illegible] روزی
آنحضرت بشهری در آمدند پیرزنی را دیدند که جزع میکرد استفسار سبب جزع او فرمودند
از واقعه گفت پسری داشتم که حاکم شهر وی را بناحق بردار کشیده حضرت ایشان
فرمودند آن دار کجاست آن پیرزن دلالت مکان دار کرد بمجرد آنکه نظر آنحضرت
بران مطلوب افتاد وی بدست مبارک [illegible] رسانیدند باذن الله تعالی زنده شد و همراه
آنحضرت بپای خود بخانه مادر آمد درین اثنا بر لفظ مبارک راندند که الصوفی یحیی
و یمیت [illegible] وارد و درین مرتبه متصف [illegible] صفت میگردد و آری الخلق
بان خلاق الذکر [illegible] حضرت حق سبحانه [illegible] والله المستعان
نقل [illegible] از ملک العلما شیخ حسین چشتی [illegible] الاسلامی که حضرت شیخ الاسلام
قدس الله سره و حضرت شیخ بهاءالدین زکریا و سید جلال بخاری و شهباز قلندر قدس الله
ارواحهم در مقامی سیر بودند ناگاه عبور ایشان در شهری از شهرهای اتفاق کر
مردم آنجا [illegible] و خوشدلی بودند مگر پیرزنی از غایت تنگدلی می نالید و زار زار گر
آنحضرت رحم نموده تفقد حال آن عجوزه فرمودند که بخلاف خلق شهر چه باعث
که انهم از غم و غصه می‌آیی بعد از انکار و رد سوال عجوزه عرض کرد که ای خاصه خدا
[illegible] حرم کبریا در جمیع عمر یک پسر داشتم که ذخیره پیری این ضعیفه او بود مدتی
[illegible] است و هیچ اثری از وی ظاهر نیست چه شود که از توجه عالی حضرت شما
[illegible] مشایخ بزرگوار مهربانی بحال او مبذول داشته به سیر روحانی
مشغول گشتند بعضی سیر عالم آسمان اختیار کردند و بعضی زیر زمین سیر کردند و بعضی
بر و بعضی بحر و اعماق دریا اختیار کردند بعد از تجسس بسیار و اندک زمانی هم حالی

دست رجوع کردند آنحضرت بعد از دیر فرزندان عجوزه برسر آورده مراجعت فرمودند
و بعد از آن بر حواله کردن فرزندان عجوزه گویا حیات از سر نو یافت یاران طریقت استفسار نمودند
که ما همه نو دانستیم و سبب دیر کشیدن حضرت خواجه بود در لفظ مبارک راندند که کیفیت
این پسر چنین است که او در کشتی سوار بود ناگاه کشتی شکسته و او را ماهی در دریا فرو برده بود
از شکم ماهی او را حاضر کرده در دریا انداخت و اجزا او در دریا متفرق گشت تا آنهمه اجزا او را جمع نموده
در شکم ماهی انداختیم چون آن ماهی از شکم خود بیرون انداخته باذن الله تعالی زنده شد همراه
کرده آوردیم والله اعلم بالصواب منقول است از کلش اولیا که چون حضرت خواجه
کرام و سرور مشایخ عظام حضرت خواجه معین الملة والدین حسن سنجری قدس سره
در دهلی رسیدند و این خبر حضرت قطب المشایخ حضرت خواجه قطب الدین شنیدند استقبال
نمودند حضرت شیخ فرید الدین همراه نشد در عوام الناس چنانست که چون حضرت
خواجه از شیخ فرید گفت که ای فرید خواجه کلان آمده است شما هم استقبال خود میاید
جواب دادند که یکدل داشتم آنرا در آستانه شما خرج کردم دیگر دل ندارم که پیش ایشان
بروم اما صحیح آنست که قطب العالم بدین سبب نرفتند که ادب پیر مرکز خود دراز خواجه
گرفت چرا که اگر ادب نگاهم هم نیک نباشد چرا که پیر پیر ما است الغرض چون حضرت
خواجه قطب الدین قدس الله سره بحضرت خواجه کلان مشرف شدند حضرت خواجه بزرگ
پرسیدند که مولانا مسعود چون نمی آید حضرت خواجه التماس نمود که فقیر شنیدن خبر
ولیکن حضرت ایشان شنید سرعت رسید حضرت خواجه کلان فرمودند او ولی الله
چون حضرت خواجه کلان برخلاف حلول نزول اجلال ارزانی فرمودند گفتند که
قطب الدین بیا مسعود رو بینیم هر دو خواجه بحضرت شیخ فرید الدین آمدند شیخ در
بود حضرت قطب شاه فرمود که ای مسعود حضرت خواجه کلان تشریف آورده اند
شیخ فرید از اندرون حجره دویده پای مبارک ایشان بوسید بعده حضرت خواجه
کلان حضرت

کلان با حضرت خواجه قطب الدین فرمود که مسعود را امروز نعمت بدهم گفت چنانچه بدست
آنگاه حضرت خواجه کلان شیخ فرید الدین را در میان ایستاده کرده مقابله قبله ساختند و خود
در جانب چپ ایستاده شدند حضرت خواجه قطب الدین جانب راست ایستاده کردند
و با خواجه قطب الدین فرمودند که آنچه نعمت من از پیر خود یافتم بفرید مسعود دادم
حضرت خواجه قطب العالم همچنان کیفیت بعده حضرت خواجه کلان فرمود که در آن مجلس
از حضرت پیر دستگیر یا حضرت خواجه عثمان هارونی قدس الله سره برای من نعمت بیاید
آورده چهار صد اولیاء در الوقت حاضر بودند فرمان حضرت حق سبحانه و تعالی مر آن اولیاء
شد که شما هم نعمت را بمعین الدین بدهید آن چهار صد اولیاء نعمت بمن عطا کردند اکنون
آنچه باطن از پیر خود و از اولیاء رسیده است همه را بفرید الدین مسعود عطا کردم از حال
مراتب علیه دعلام بیت که حضرت قطب العالم شیخ فرید الدین قدس سره رسیدند چون در خدمت
پیر بردند شان راه پنج از پس شنیدند دست خویش ای شیخ همه عضوی بود که صد زبانم
نیامد وصف شان اندر بیانم ــ منقول از سراج الهدایه ملفوظ حضرت قطب عالمیان
مخدوم جهانیان قدس سره از وقتی شیخ جلال الدین تبریزی که بحج برای الله جانب شیخ
فرید الدین قدس الله اسرار بودند یک انار آورده بودند شیخ فرید الدین انار را قسمت
کرده و یک دانه حصه خود بروی مال بستند بوقت افطار شیخ فرید الدین آن دانه بخورد
چنان ذوق پیدا شد که اندازه نبوده شیخ در خاطر خویش گفت که آن همه انار قسمت کردی
از چنین ذوق خود محروم شد قسمت نکردم این اندیشه هم در دل خود داشته تا که
با شیخ قطب الدین ملاقات شد شیخ انکار کرد که ای بابا فرید الدین حاصل آن انار بحال او
بود آن خود لیکن نیست شما گفته دیگر چند مناقب شیخ الاسلام فرید الدین از انفاس
مخدوم جهانیان شیخ حسام الدین طالب ثراه نقل کرده دیگر از کتاب اسرار ابراهیم شیخ
نظام الدین خدمت شیخ فرید الدین بیکر و بیامد شیخ نظام الدین مجتبی با ره شده بود

جای پنهانی کنجد نبود ناگاه با یاری از ایشان تقاضا کرد شیخ التفات شد و بی ذوق شد
آغاز کرد های مولانا نظام الدین کی مباحث شیخ نظام الدین گفت و نعوذ منک شیخ
باشم این یار گفت یک شیخ همچو تو کسی متعلمی را به مجالست مدار و آنجا در شال شیخ
فرید الدین بی ادبی بسیار کرد چون شیخ نظام الدین در خانقاه شیخ فرید الدین آمد
تمام کیفیت تقریر کرد شیخ فرید الدین آغاز کرد که ای بابا نظام الدین اگر شما را
و دوستی ملاقات شود دشنام بد گویند شیخ نظام الدین همان آغاز کرد
شود شیخ فرید الدین هم آن یک مصراع علی التقاضات کرده ترا سلامت باد
مرا نگون ساری بعده شیخ فرید الدین آغاز کرد که ای بابا نظام الدین یک
سری [illegible] کن برای متعلم شیخ نظام الدین بر حکم اشارت شیخ فرید الدین
طعام بر سر خویش کرده برد چون متعلم دید چراغ مانده بر حکایت و خوان
نظام الدین فرود آورده آغاز کرد و خدا [illegible] رحمت کند بر آن شیخ که ترا
است گرد [illegible] مانده بود طعام خوردن فارغ شد آغاز کرد
مولانا نظام الدین ملازمت شیخ فرید الدین [illegible] کردم آن متعلم چون ملاقات شیخ
کرد فی الحال ارادت آورد [illegible] از فرزندان [illegible] قدس الله سره
و آنچه در سراج الهدایه مرقوم است که وقتی شیخ فرید الدین مسافر بود
فرود آمده ناگاه شور بسیار شد شیخ دید هر طرف خلق جمع شده
بعده شیخ فرید مردی بینی بریده خون [illegible] دید ناگاه
بیرون آمد [illegible] شد شیخ فرید الدین [illegible] این شیطان است
تمثلی کرد شیخ آغاز کرد [illegible] شیطان آغاز کرد
شیخ شما در بهشت تنها خواهید رفت شیخ گفت خیر با متابعان خود شیطان
گفت من تنها [illegible] متابعان باید [illegible] متابعان من اند گفت

مکتوب [illegible] برسانی فی الحال [illegible] افت [illegible] شیخ
[illegible] شیخ [illegible] تاریخ [illegible] سلطان [illegible]
سلطان تمام کیفیت پیش شیخ [illegible] جواب مکتوب [illegible]
و برو [illegible] سلطان [illegible] رساند [illegible] از کتاب [illegible]
از شیخ بهاء الدین [illegible] شیخ بهاء الدین [illegible] و مطلب
[illegible] آغاز کرد [illegible] بردم شیخ بهاء الدین گفت [illegible]
[illegible] برسانی این مطلب [illegible] شیخ فرید الدین گفت شیخ بهاء الدین
[illegible] رسانید [illegible] شیخ فرید الدین [illegible] شیخ بهاء الدین
[illegible] شیخ فرید الدین فرمودند [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] شیخ فرید الدین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بازگرد در ملتان [illegible] مطلب [illegible] برفت و تمام کیفیت [illegible] شیخ بهاء الدین
گفت [illegible] شیخ فرید الدین گفته بود [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
این حرف [illegible] گفته بود [illegible]
است [illegible] آن حضرت [illegible]
او گفت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] شده و [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible] از حضرت مخدوم
[illegible] قدس الله سره در سراج الهدایه مرقوم است [illegible]
[illegible] شیخ گفت [illegible] و آن رفتند و فرود آمده
[illegible] است [illegible] ملاقات شد

کفتند کرانی دل اوست باز یار کرده همدوران ره بردند همچنان کردند همچنان تا کاه دار
شیخ زین الدین ملاقات شد شیخ پرسید چه یار کرده‌اید گفتند شکر شیخ گفت حلم باشی
کوانده رفتند انان روز با شیخ فرید الدین شکر گنج ملکیفتندی [illegible] از سراج الحفاظ
مخدوم جهانیان شیخ و در سراج الهدایه مرقوم است که وقتی زنی در بنگاله بخدمت شیخ فرید
الدین آمده بود آغاز کرد الغوث مرا فرزند نیست مرا فرزند بدهان شیخ گفت یکی دادم دوم
سیوم تا هفت پسر از درگاه رب العزت دادم هم پیش شیخ متعلم بود او حیران ماند که شیخ
چه میگوید متعلم را طاقت نماند آغاز کرد ای شیخ این دعوی خدائی است شیخ ساکت ماند
هیچ نگفت بعد مدتی آن زن با هفت پسر بخدمت شیخ فرید الدین آمد همان متعلم خدمت
شیخ نیز آمده بود چه بیند آن متعلم را که آن زن همگانی با هفت پسر آمد متعلم حیران
بعد شیخ فرید الدین بدان متعلم جواب گفته آغاز کرد ای مولانا بنده مسعود چه گوید حالا
است که هر چه خدا تعالی فرمود و امر در جهان ساری است هر چه در خاطر بنده میگذرد بالا
زبان بر دل می آید خدا تعالی همان میکند آن متعلم در پای شیخ افتاد و مرید شد و وقتی دیگر
از آنجا در شیخ فرید الدین گفت ای بابا در خانه تو درگاه باجی گفت نه باجی باز شیخ گفت
اگر باجی از مشرق تا مغرب باجی امروز همچنان معاینه شده است که در چهار طرف عالم
زیارت فیض می‌بودند که شیخ فرید الدین وضو نماز دیگر میکردند وقت وضو آفتابه
بر زمین زد افتاد شکسته شد حاضران حیران ماندند بعد مدتی مردی بیامد شد آغاز کرد
از راه ملتان می آمدم تا شیری نزدیک بود در حکایت که مرا کرد شیخ فرید الدین بابا
بیدا شد و آن آفتابه را بر سر شیر زد آفتابه شکست و شیر هم با سر شکسته گریخت
من خلاص یافتم بعده تحقیق معلوم شد آفتابه همان بود که اندر ختن آن شیر بود و [illegible]
الاولیا ملفوظست حضرت شیخ فرید الدین قدس سره من جمع حضرت قطب الاولیا شیخ
اسحاق رح بعد از آن فرمود که درویش امام محمد طاهر غزالی در تاریخ خود نبشته

وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را احوال پیدا شد و در آن حال از حجره بیرون آمده
بودند و در میان آن باغ چاهی بود و آبی رفته پای مبارک خود در آن چاه آویخته نشستند
در عالم احوال خویش مشغول بود موسی اشعری رضی الله عنه همراه بود او را فرمودند
اگر کسی از اصحاب بیاید مرا خبر کنی و او را اعلان نه کنی همچنین امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه
و امیر المومنین حضرت عمر خطاب رضی الله عنه در آمدند ابو موسی اشعری از اعلان ایشان
خبر خدمت رسول صلی الله علیه وسلم عرض نمود فرمان شد که تا در آیند در آمدند فرمان شد که
ایشان نیز بنشینند زمانی گذشت عثمان و علی رضی الله عنهما در آمدند ابو موسی اشعری خبر کرد
فرمان شد که در آیند در چاه بنشینند چهار حضرت نشستند تا دیر که همچنان نشسته
بودند رسول صلی الله علیه وسلم همچنان در احوال خویش مشغول بودند آگاه فرمودند که ای
یاران چنانچه در احوال یکجا ایم در ممات نیز یکجا خواهیم بود و در روز بعث نیز یکجا خواهیم
بود یاران برخاستند و روی مبارک بر زمین آوردند که الحمد لله بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم
فرمودند این زمان جبت در پیش من دو کشته بودند در تماشا دران فرو رفته بودم
تقدیر ادیدم که یکی از مردار ده و چهار نفر دیگر است کرده اند پرسیدم که این نفر کدام از
کیستند گفتند که یکی از دین شما و چهار از دین یاران شما از آن شادی بخود گنجیدیم
الغا این سخن بشما گفتیم که همه وقت یکجا خواهیم بود بعد از آن شیخ الاسلام ادام الله
برکاته فرمودند که ای درویش احوال همین است که آن زمان که صاحب سری در چیزی
فرو شود همدوران مستغرق حال میان شد آنگاه فرمودند چون امید درویش در سر ایشان
از آن اسرار دوست یعنی در احوال خود صحبت کند الله آن زمان چیزی از احوال خود
کشف کرده شدی چنانچه اخیر السمع برادر دوم شیخ بهاء الدین ذکریا رسید این سخن را
مالیده انداز بر فور بر دعاگوی نوشت که امید درویش را نیز مادانی که هست که تو میگویی
واین نیز دانیان اسرار نیکو نیست جواب نوشت که ای یار در کار از گفتگوی گلاشته

دوریای سینه من از اسرار دوست مالامال شده و ذره جائی نمانده که در ان گنجد زمان این
اسرار دوست از عالم اسرار تجلی میشود و چون محل نمانده بضرورت اسرار کشف
کرده میشود و از از بسیاری بیرون ریزد و لیکن ای برادرم هر چند که میخواهم
که نگاه دارم رمزی از اسرار بیرون ندهم نمیتوانم چه کنم چون حرارت سینه درویش
او در سینه سر فرو برد که یار کار بعقد ادر رسانیدم چنین گفت شیخ الاسلام این حکایت تمام
کرده بود بیهوش شد و شبانروز بر سر مصلی افتاده بود و جز از خواندن التحیات
هیچ نخورد و باز آمد و بایستاد و روی سوی آسمان کرد و این ابیات بر زبان مبارک
ابیات نیست آنانکه در هوا خورشید النشسته اند از جمله کس پرنده و تنهان
خود را فدا کنیم تو ای دوست از ده اند کاهی فتاده گاه بثریا نشسته اند
تفکر بردل باده اند - آن عاشقان ز مهر تو خورشید النشسته اند بعد ازان فرمود که
الفقیر وقتی آنیده ملتان بر دعا گو آمد و گفت در خدمت شیخ بهاء الدین ذکریا قدس الله
سره الوزیر بودم او را وقتی بیم بند گراز خانقاه خود بیرون آمد و گفت بینید
که امروز هر که روی شیخ بهاء الدین ذکریا ببیند فردای قیامت من ضامنم که او در
رفعا الله جمع مسلمانان شده بروی امدند و روی او را میدیدند که شیخ بهاء الدین
سوگند میخورد و در سر من فرو خوانده امد که ای درویش که بهاء الدین هر که امروز روی
ببیند در دنیا فردا قیامت آتش دوزخ بروی حرام کنم همین را این حکایت
کرد دعاگوی را وقتی پیدا شد و گفت ای درویش اگر برادرم بهاء الدین ذکریا
این سخن گفته مرا امروز روی من بیند دوزخ نرود دعاگوی نیز سوگند میخورم
هر که در دنیا از میلمان دست من گرفته باشد و یا به دست فرزندان من مصافحه
باشد و یا دست مریدان من گرفته باشد و یا کسی که در خانه من باشد و دیدن
باشد آتش دوزخ بروی حرام باشد زیرا چه پیر من این سخن گفته بود که فردا

بود

تنها ترا در چه وجهار ده است هر که دست تو و دست مریدان تو یا دست فرزندان تو گرفته
باشد در دوزخ نرود و جای او در بهشت باشد ان شاء الله هزار هزار بار در سر من این انداخته
که این شیخ فریدینک محبت شده است چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد در عالم تحیر
افتاد و هفت شبانروز در عالم شکر مشغول بود که الطعام و الشراب حاجت نشد چون باز در
عالم صحو آمد بطاعت مشغول شد زهی بزرگی و شوکت حضرت سلطان الاولیا شیخ
فرید الدین قدس الله سره که لایق این مقام هر کسی نیست خوشوقت آنکس که از این پیاله
بیت اسرار محبت را نبود هر کسی قابل در خیبت از دریا ز غیبت هر که
لا اله الا الله محمد رسول الله از دست خط خاص مبارک حضرت مولانا بدرالدین
اسحاق قدس الله سره که مرید و خلیفه و عزیز حضرت شیخ فرید الدین قدس الله سره بودند
و اصل مکتوب که دستخط مولانا مذکور است در پاک پتن در خانه نظام حجام میر موجود
بندگی حضرت گنج شکر است یافتم و بحضور شیخ صاحب الله نقل گرفتم که جد نظام مذکور
در خدمت ملازمت حضرت شیخ فرید الدین بود و منظور کیمیا اثر آن حضرت مقبول
افتاد چون اختصار یک از ... حجام مذکور از آنحضرت دیدند ... مکتوب
سطور از مولانا بدرالدین اسحاق لوزی ... بروی مرحمت فرمودند و نقل از خط
خاص مولانا مذکور است الا بعض از احوال قطب العالم حضرت شیخ فرید الدین قدس الله
سره چنین است چون قطب العالم را عشق جلالی در کمال شد و از دنیا گوشه گرفت
در صحرا افتاد ... تشنه شده دید که چاه است فاما دلو و رسن ندارد و شیخ در
طلب دلو و رسن شد ... که از آواز غیب ... بر سر چاه آمد و
ایستاده شد بحکم ... در کمال آب از پایان طلب چاه رسید آهوان مذکور آب را
خوردند بندگی شیخ هم دید آب از پاتالو ... شد شیخ مناجات کرد که الهی از
آهوان هم بهتر هستم فرمان آمد که فرید تو طلب رسن و دلو کردی ایشان ...

دو بار کوزه از دست شیخ در کمال متعجب شد فی الحال کوزه را جنگ در میدان باده جبه ... گرفت
که حال او را از اینک او ... ستبر دو دور دو ... تا حدیکه خون و ریم از جبین جاری شد چون
حلقها ... نفس شیخ فوت ان ... کرد ... شیخ گفت که هنوز ...
و سرکشی ... تابع روح ... فی الحال دست بالا کرد و یک سنگ گرفت ...
خود انداخت مزه شیرین یافت خواست که از دهان دور کند و یک حلقه دیگر کشید
آواز غیب شنید که ای فرید خطا تو گنج شکر گردانیدیم ... شیخ نام او را در ایام تو
یک یکبار درین چله ... درد کند هر حاجت ... حاجت او را بمقصود رسانم
... سالی ما جای ... است خواجه فرید مولانا فرید درویش فرید حاجی فرید شیخ فرید
گنج شکر با نامه اعتقاد ذکر کند تا بمقصود رسد الغرض چون از زهد چله فارغ شد
نیت ارادت پیر در خاطر مبارک کرد حضرت شیخ بهاوالدین و حضرت شیخ فرید نیت
ارادت بر طرف حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی روان شدند چون بپای
بوس شیخ مذکور مشرف شدند لیکن حضرت شیخ شهاب الدین دراز بود و در حالت
حضرت شیخ فرید ... این ... قبل ... نزد ... شیخ شهاب
الدین شیخ بهاوالدین را مرید کرد و شیخ فرید را فرمود که پیر شما حضرت خواجه
قطب الدین در دهلی است چون چندمدت باز ... بعده روی سوی طرف دهلی آورد
وقت بازگشت در میان ملتان شده آمد با حضرت شیخ بهاوالدین ملاقات
کرد شیخ جلال الدین ... برادر شیخ فریدالدین ... دو یکی در زهد مشغول شد
بودیم سبب چه شد که ما را شیخ شهاب الدین عنایت کرد و بطرف خواجه قطب الدین
... تا در میان خود از مرتبه و مقامات آن ... کنیم شیخ بهاوالدین
شیخ فریدالدین را بشارت کرد که بشما شیخ بهاوالدین ... از ...
نشسته بودند بمتابعت پیر خود ... حضرت شیخ شهاب الدین ... بود

شیخ

بالای النفس ... مشهور است که شیخ شهاب الدین قدس ... روی چند ... کرده بود ...
درویش ان الغرض ... شیخ فریدالدین ... شیخ بهاوالدین افتاد شیخ فرید ...
کرد ... بالا شد ... از نظر هم غائب شد و مقامات از یکدیگر معلوم شد الغرض
چون خود معانقه کردند بعده شیخ بطرف دهلی روان شد در چند مدت بدهلی رسید
و رسیدار حضرت خواجه قطب الدین ... بطور ... مردم گفتند که خواجه اول روز ... خوردن
بازی میکنند ... تاج زرین با مرصع و یاقوت و جواهر و زمرد و دو ختم ... دارد
و وقت نماز ظهر در مسجد ... سفید ریش نشسته ... علم خدا ... بیان میکنند
حضرت شیخ رفت اول روز دید ... اما چون ... بازی میکنند با خورده است
با ... بسیار ... باز وقت ظهر در مسجد حاضر شد دید که خواجه قطب الدین حاضر
سفید ریش نشسته است علم خدا را بیان میکند شیخ فرید ... شد و دست بسته
با ادب ایستاده شد ... خواجه قطب الدین بر شیخ فریدالدین افتاد فرمود که ...
... این کوزه را بردار و پیش من بیار شیخ شتاب رفت و دست بر کوزه
انداخت ... نتوانست خواجه قطب الدین فرمود که ای فریدالدین ...
شیخ بهاوالدین نسبت که با آسمان رسانیدی ... مرا با خود ... بازی کرده دیدی در
... که ... خورد ... چون ... شهاب الدین ... شیخ در
... اعتقاد تو در حق پیری و مریدی نرسیده است ... شیخ بسیار منفعل شد
و عذر تقصیر بیان کرد چنانچه حضرت خواجه فرموده که ... در خدمت ما باش ...
... کرد چون حضرت فریدالدین در خدمت ... خود را حاجت غسل شد از حجره شریف
بیرون آمدند شیخ فرید فرمود ... آب گرم کنی این سخن فرموده باز اندرون رفتند
حضرت شیخ در تفحص ... هیچ جا نیافت ... حضرت شیخ افتاده ...
... سوختگی ... بعده در تفحص ... شد در ... نیافت حضرت شیخ

در طلب آتش شد چنانچه راست نظر کرد یکبار روشنائی دید بران شعاع رسیدند خانه شیخ
در آمدند چه بینند که یک مردی خواب میکند و زنش چرخه میگرداند آن زن از حسن وجوه بود
جانب شیخ نظاره کرد شیخ گفت ای خواهر مرا آتش بده بمجرد شنیدن اینها سخن
اندرونش سوخت که لفظ محرمیت مانع مرا و او بود زن گفت که آتش من این نیست
شیخ گفت چه میخواهی چون چشم مکحل بودند گفت اگر یک چشم بدهی آتش
شیخ چشم را کشید و لوی داد و آتش گرفت در وان شد آن زن متحیر شد
خود را بیدار کرد و گفت که واقعه چنین است آن مرد چشم را بدست خود گرفته در عقب
شیخ روان شد دید که شیخ در روضه حضرت خواجه در آمدند آن مرد نیز در عقب آن
در آمد حضرت شیخ آتش افروخت و آب گرم کرد بعد زمانی حضرت خواجه بیرون آمد
فرمودند آب گرم هست حضرت شیخ آب با خشی آوردند خواجه غسل کرد چون نظر بجانب
شیخ انداخت خون دید پرسید که فرید این خون چیست شیخ عرض کرد که شیخ نیست
خواجه باندرون روان شد آن مرد چشم را گرفته از عقب رسید و التماس نمود که یا خواجه
این چشم این مرد است که کشیده و در بهای آتش داده آورده حضرت خواجه شیخ را
فرمود و گفت ای فرید چرا چشم کشیدی عرض کرد که این مختصر یک چشم است اگر
چشم باشد هم در کار حضرت خرج کنم بعده حضرت خواجه فرمود که چشم را در جای
شیخ در جانش نهاد راست و درست شد اما اندکی کمتر نشسته آن زن از آنحضرت
بشرف بیعت مشرف ساختند و اجل نعمت ز پیر خود یافته بودند حضرت شیخ مفر
فرمودند که چون خواجه قطب الدین به بزرگ کمال صدق رسیده است اشارت
که برو ای فرید مقام تو خطه اجودهن است چون آنجا خواهی رسید ترا خورد کان
خواهند زد و شیخ فرید در خطه اجودهن آمد بالا چاه تخته برای وضو نشست ایکلو حجام
شد بندگی شیخ را مجاهدت گرد همه را او قت منظر شیخ فرید مقبول افتاد چون شیخ در

اجودهن

اجودهن آمدند ساکنان شهر اول همه ولیان و سر تکوالیان و دیگیان و جگر والیان و چند
خانه قطعات هم بود اما معتقد یکی جوگی بودند جوگی شیخ پیدا شد بسیار مردمان بحضرت شیخ معتقد
شدند و معتقد جوگی بود که هر خالی غیث از شیر هر کز چون بندگی حضرت پیدا شد کم جوگی
خالی شد فی الحال جوگی کسان خود از سر قد طرف شیخ فرستاد شیخ در نماز مشغول بود که
ایشان آمدند بادب تمام نشستند طاقت دم زدن نتوانستند جوگی مردم دیگر فرستاد
ایشان نیز همین طریق نقش دیوار شده استاده ماندند باز دیگر مردم فرستاد ایشان هم علی
هذا القیاس جوگی خود آمد بندگی شیخ را گفت مرا چیزی بنمای یا از من چیزی بنمای شیخ گفت
اول تو بنمای جوگی فی الحال بچوب و چرم خود را پرواز کرد و خود هم بر بالای آن چرم پای
بر بالا کرده نشست تمام عالم نظاره میکردند حضرت شیخ ندا از غیب شنید که اگر کفش حضرت
اشارت کنی در پرواز رفته بر سر جوگی زده زده فرود آرد و اگر نعلین پایی را اشارت کنی اشارت
کنی جهان خلاص کنند کرده و بر زمین افکنند بندگی شیخ اهل ترس و مهربان دل بود کفش
چپ را اشارت کرد کفش پرید بر سر جوگی زدن گرفت تا جهان خدا بر زمین افتاد و از
شیخ امان خواست شیخ جوگی را مسلمان کرد و نام او بر کمال نهاد چند مدت در خدمت ملازم
شد بعد مدت شیخ وداع کرد طرف دریا و قبر تا الی غایت فرزندان جوگی آنجا اند و لنگر طلب
العام میبه بهند یتیم و غریب و مکس و جوگی و صاحب وقت همون طریق است اعتقاد
باک دارد این سطور تحریر یافت در معنی انکه کلاه داری و سر تراشی و کار خیر و جمعه
در باب ایکلو حجام عنایت شده است بدر شد و مشغول دادند هر که تعدی کند از فرزندان
و مریدان من از ور نجیده باشم و براد و براد و اولاد او مسلم دارند هیچ اسمی و رسم اولاد او
اورا مزاحمت نه شد که او ساخته و پرداخته از ان ما است در باب زیاد است
داند فی التاریخ تا ... شهر ذی حجه سنه ستمایه و ... السنه ...
از نزد الکا شیخ فرید الحق والدین گنجشکر قدس الله سره حضرت شیخ شهاب الدین ... حضرت شیخ

... ودین و حضرت شیخ نظام الدین و حضرت شیخ یعقوب و حضرت شیخ عبدالله و حضرت
شیخ [illegible] و حضرت سید السادات منبع البرکات ال طاها و یس [illegible] سید المرسلین
[illegible] صدرالدین ابواسحاق داماد حضرت شیخ صفی الدین قدس سره [illegible] و در بیان ازواج
[illegible] گلشن اولیا مرقوم شده که آنحضرت را سه زن بودند یکی عصمت شاه
[illegible] دختر سلطان غیاث الدین [illegible] دوم شاره و سیوم [illegible] این هر دو کنیز
[illegible] بودند که از خانه پدر آورده بودند قصه اینجا بدین طریق است که سلطان غیاث الدین
[illegible] روزی [illegible] پابوس آنحضرت قطب العالم رسید و لقاء راحت افزای حضرت [illegible]
[illegible] چون [illegible] بنظر مبارک ایشان گذشت و منظور شد اما [illegible]
[illegible] از حضرت قطب العالم [illegible] قدم رنجه فرمایند در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بود عرض او قبول فرمودند و در سرای سلطان
تشریف ارزانی فرمودند سلطان [illegible] عصمت [illegible]
آنحضرت [illegible] دختر سلطان [illegible] حضرت قطب العالم [illegible]
[illegible] از سلطان پرسید این دختر کیست سلطان عرض کرد که دختر بنده [illegible] حضرت
قطب العالم [illegible] از خانه سلطان برآمده [illegible] تشریف رسیدند سلطان [illegible]
[illegible] را دریافته [illegible] حضرت قطب العالم [illegible]
[illegible] دختری [illegible] پرستش فرمودند [illegible] این دختر [illegible]
[illegible] عرض کن که غیاث الدین
[illegible] حضرت در آید دختر بنده [illegible] قبول فرمایند
[illegible] حضرت قطب العالم [illegible] عرض رسانید فرمودند [illegible]
[illegible] حکم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] مردم مستورات [illegible]

[illegible] وزیر رفته [illegible] پیش پادشاه عرض کرد
[illegible] چون قطب العالم را از درگاه [illegible] حکم شد [illegible] گفت
[illegible] از محبت [illegible] دیگر [illegible] فرمان آمد [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم عرض کرد [illegible] فرمان شد [illegible]
[illegible] چون [illegible] فرزندان [illegible] از برکت ایشان [illegible]
[illegible] قبول نمودند القصه چون آگاه [illegible] وزیر [illegible] قطب [illegible] حضرت شیخ
[illegible] اقدام نمود چون [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و حضرت قطب العالم [illegible] قدم [illegible]
[illegible] مسند شریف [illegible] ساختند [illegible] از مسند [illegible]
[illegible] سلام کرد [illegible] حضرت قطب العالم [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم عرض رسانید که موجب [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حضرت قطب العالم
[illegible] یاران [illegible] فرمودند ای یاران در میان شما کسی هست که
[illegible] یاران [illegible] شیخ محمود [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
آنحضرت [illegible] حضرت قطب العالم قدس سره [illegible]
[illegible] زر و زیور و پیرایه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سیوم مرتبه مقدار زر و زیور و پیرایه [illegible]

قیمت خود سیصد کرک جمیع را سلطان داده بود ایشان بحضرت قطب العالم
گرویده که ایشان بدعا بگویند اگر کسی از ینها قابل خدمت حضرت قطب العالم باشد
آمرا به ایشان الگاه حضرت قطب العالم از ایشان دو کنیزک را خوش کرده فرمودند این برادر
بدارید و دیگرانرا پس چه دیدند این دو را که حضرت قطب العالم بر خدمت خود خوش
کردند یکی را نام شاه او بود دوم را نام شکر آتون چون سلطان بر جاریه چیزی
دنیاوی روح و حج خود و خدمتی برای حضرت ایشان میفرستاد ایشان خورش می
و بجای بیز از جمع بیرا بود بخدمت قطب العالم عرض نموده تا آنکه دیدی که شهر خواهم بود
سلطان را هم ما را این تشویش خواهد داد و مشوش احوال ما خواهد شد بهتر آنست
این شهر رو یکبارگی بشهر دیگر ادم حضرت قطب العالم را این سخن بسیار پسندید
نموده از خطه دهلی با اجودهن تشریف فرمودند و بجای خود شیخ نجیب الدین متوکل
گذاشتند سبب نقل ایشان از دهلی این بوده و در روایتی دیگر چنان منقول است که آن حضرت را
دو زن بوده یکی مسمات بی بی هزیره دختر سلطان غیاث الدین که ذکر او بالا گذشت
دوم مادر شیخ نصر الله مسمات بی بی کلثوم و قتیکه ایشان بیوه شده بعد ازان حضرت
قطب العالم ایشان را در عقد خود درآوردند و شیخ نصر الله همراه مادر خود ربیب
آن حضرت بود و اصح روایت همین است بعد از آنحضرت را هشت فرزند بودند
پنج پسر و سه دختر که ایشان از حضرت عصمت پناه بی بی هزیره دختر سلطان
غیاث الدین اند از المرحمه متولد شده بودند بدین تفصیل اول حضرت شیخ شهاب
الدین گنج علم دوم شیخ حضرت نظام الدین شهید سیوم حضرت بدر الدین
که بشرف سجاده آنحضرت مشرف گشتند چهارم حضرت شیخ یعقوب پنجم شیخ عبد الله
قدس الله سرهم که ایشان در خورد سالگی فوت شدند و دیگر سه دختر اول بی بی
فاطمه دوم حضرت بی بی مستوره سیوم حضرت بی بی شریفه و شیخ نصر الله فرزند

حضرت قطب العالم بود و آنحضرت شیخ نصر الله را هم بسیار دوست میداشتند و فرزند
خوانده بودند از دختر سلطان غیاث الدین شش فرزند بودند سه پسر اول
حضرت شیخ شهاب الدین دوم حضرت شیخ نظام الدین سیوم حضرت شیخ بدر الدین
و سه دختر که نامهای ایشان بالا مسطور است و از اشاره شیخ نصر الله و از شیخ
شیخ یعقوب و شیخ عبد الله قدس الله سرهم اما این روایت ضعیف است و اصح
روایت اول است که هر هشت فرزند مذکور از دختر سلطان غیاث الدین متولد
شده اند و شیخ عبد الله بسبب آنحضرت است ذکر اولاد و بعضی از فرزندان که
تفصیل بیشتر مذکور خواهد شد الفقیر الحقیر الداعی کاتب الحروف از والد بزرگوار
پیر دستگیر شیخ محمود محمد چشتی نظامی بواسطه شنیده که حضرت گنج شکر قدس الله
سره تاج محمود و چون بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا مشرف گشتند
بعد از فراغ حج در زیارت مرقد آن سرور صلی الله علیه وسلم بجانب حجره ای
که در آن مکه مشرف موجود حجره کجا است و همواره مقفل می باشد در باب آن حجره
حضرت فرموده بودند روزی در فرزندان صاحب سجاده ما می آید در این حجره وی بکشاید
ایشان تا آن زمان از آن کسی نکشاده بود و قتیکه پیران آن حجره رسیدند بقوت باطنی
در آن حجره را گشوده اند و در آن حجره طواف فرموده نموده و رکعت نماز ادا نمودند بعد ازان
بالهام خاطر حضرت ایشان افتاد که در کوهستان این دیار سیری کنم تا عجائب و غرائب
قدرت آفریدگار جل وعلا ببینم چون بسیر در آمدند و در اثنای سیر عبور در بعضی از
مواضع کوهستان افتاد که در آنجا مردم عمارتها خوب بنا کرده بودند و شهری عجیب
آباد آن نموده و در آنجا نزول فرمودند از آن مردم استفسار واقع شد که شما مردم
از کدام قوم می باشید عرض نمودند که ما از فرزندان حضرت گنج شکر می باشیم در جواب
باز فرمودند که از نسل کدام پسر از پسران آن حضرت می باشید در جواب عرض نمودند

کرده که ما از نسل هیچ یکی ازین پسران شما گفتند نیستیم و قصه با غرابتی دارد والا
خالی است که وقتی در سیر عبور آنحضرت درین شهر اتفاق بود ما مقدم شریف آنحضرت را
غنیمت دانسته بهر ضیافت مشغول شدیم و تنگی دختر قبیله ما که جمیله دهر بود در وقت
خدمت کردن آنحضرت نظر بر روی مبارک ایشان کرد و در دل خود این آرزو برد
که چه شدی اگر از ما نیز و جنیت این مسافر خوب منظر فرزندی بوجود آمدی و سلطانی
کشور حسن گشتی بمجرد خطور این تمنی در اشراف باطن آنحضرت این راز آن جمیله
حامله شد چون روزی چند برین بر آمد آنحضرت را اتفاق سفر افتاد چون حیات وضع حمل
بر حمل گذشت در میان قوم فتنه بر خاست حیران شده به تهدید تمام آن جمیله را در
معرض خطاب و عتاب در آوردند که این چه چیز شنیع بود که از تو بعید و در پوست
و ناموس ما چه بجای دردی او وی قسم یاد کرد که از ما هیچ فعلی که نامرضی خدا و رسول بود
بوقوع نیامده مردم گفتند که این حرکت نیست مگر از آن مسافر ناگهان که گویا جنت
تصدیق وی بعد از شش ماه حضرت گنجشکر را باز اتفاق سفر این دیار افتاد و دم
قبیله آنحضرت را بعد بدر مواخذه قوی معاتبه کردند که این نوع فعلی که در میان قبیله
سر زده است نیست مگر از تو آنحضرت هر چند که مواقعه میفرمود [illegible] ایشان جا
نمیگرفت بالاخر فرمودند که از دختر بپرسید که گاهی خطره در دل وی خطور کرده
بعد از استفسار قوم آن جمیله خطره مذکوره بر روی کار آورد و قوم هنوز قبول نکرد
گفتند که اگر کرامت و خارق عادتی بمن بار عائی قبول بعید [illegible] بسیار آنحضرت
ناچار شد که تسکین آنها کنند فرمودند که چه میخواهید گفتند که در صحیح الروم و بارش
خواه اگر این خارق عادت آید قصه [illegible] القصه چون دعا
در آمدند آنحضرت فرمودند که چه عجب از قدرت بیکاری که برد ابی واسطه شوهر حامله ساخت
اگر از آسمان سنگ نثار فرمایند بمجرد گفتن آنحضرت سنگ از آسمان در بارش آمد و

شیخ

یکی شد از ان باز لقب آنحضرت گنجشکر افتاد و ما فرزندان آن طرف آنحضرت ایستیم باز
گفت که در حضرت یکی از فرزندان صلبی حضرت گنجشکر الحال صاحب سجاده شیخ تاج الدین
محمود است خادمان حضرت شیخ تاج الدین محمود فرمودند که الصاحب سجاده و فقرات
آنکه دم اینجمیع را غنیمت شمرده آنشب ما را بشرف مهمانداری ایشان مشرف گشتند
و بعض از آنها مرید شدند و بعضی شرف خلافت یافتند و الله اعلم بالصواب ذکر و بیان
عدد خلفای آنحضرت قدس الله سره نقلست از سیر الاولیا که آنحضرت را ده هزار خلیفه
در زمین بودند و سی و ده هزار در دریا و پانصد و پنجاه و دو در هوا و چهارصد بالای آسمان
چهارم و در کوه قاف هفت هزار خلیفه بر آسمان هفتم چهارده هزار خلیفه اند و در غیب الغیب
هفتصد خلیفه اند و ده هزار خلفا که در زمین اند از آنجمله بیست و دو سلسله بسیار بزرگ معروف
و مشهور اند از حضرت [illegible] در شرح [illegible] اسامی ایشان اینست اول بندگی حضرت شیخ
شهاب الدین دوم بندگی حضرت شیخ یعقوب سیوم بندگی حضرت سید شیخ بدر الدین چهارم بندگی
حضرت شیخ نظام الدین قدس الله سره [illegible] حضرت گنجشکر اند پنجم بندگی حضرت شیخ نور الدین
[illegible] آنحضرت ششم شیخ جمال الدین هانسوی هفتم سلطان المشائخ شیخ نظام الدین
احمد محمد بدایونی هشتم بندگی حضرت سید بدر الدین اسحاق داماد آنحضرت نهم بندگی حضرت
شیخ نجیب الدین متوکل برادر آنحضرت دهم بندگی حضرت شیخ محمد سراج یازدهم بندگی
حضرت شیخ علی شکر ریز دوازدهم بندگی حضرت شیخ [illegible] سیزدهم بندگی حضرت
شیخ علی شکر باران چهاردهم بندگی حضرت شیخ ذکریا سندی پانزدهم بندگی حضرت
شیخ زین الدین دمشقی شانزدهم بندگی حضرت شیخ بابا [illegible] هفدهم بندگی حضرت
شیخ [illegible] کابلی هژدهم بندگی حضرت جلال الدین نوزدهم بندگی حضرت شیخ صدر دیوانه
بیستم حضرت شیخ علی صابر خواهرزاده آنحضرت بیست و یکم بندگی حضرت شیخ [illegible] بیست و دوم شیخ
رکن الدین قدس الله سرهم اجمعین از سیر الاولیا منقولست که از جمله بندگی

خلیفه مذکور ده خلیفه چنان اند که در میان ایشان حضرت و ایشان هیچ فرق نمی‌کنند ایشان ایشان را
است اول شیخ جمال الدین هانسوی دوم حضرت شیخ نظام الدین احمد محمد بدوانی سیوم حضرت
شیخ محمد سراج چهارم حضرت علی شکر زیر پنجم حضرت شیخ [illegible] ششم حضرت شیخ علی
شکرباران هفتم شیخ زکریا سندهی هشتم شیخ زین الدین دمشقی نهم شیخ بابا دهم و دوم
حضرت شیخ جمال کاملی قدس الله سره ذکر در مناقب شیخ المشایخ برهان العارفین مخدوم
شیخ جمال الدین هانسوی قدس الله سره که از خلفا نامدار و اصحاب کبار حضرت فرد الافراد
تاج الاصفیا شمس العارفین مخدوم شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز بودند نقل است
از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین محمد بدوانی قدس الله سره چنانچه در [illegible]
مرقوم است مرا و شیخ جمال الدین هانسوی و خواجه شمس الدین دبیر و قاضی [illegible] از یاران عزیز
یکی اتفاق مراجعت شد از حضرت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره در
وقت وداع شیخ جمال الدین وصیتی درخواست کرد و ادب اهل ارادت آنست که
چون بر عزم سفر از شیخ خود رخصت شوند وصیتی خود کنند اگر شیخ پیش از سوال وصیت
کرد فهو المراد و الا در حال درخواست کنند شیخ شیوخ العالم فرمود [illegible] وصیت [illegible] است
که [illegible] را [illegible] صاحبت می باید خوش دارید مختصر
تو نیز [illegible] است شیخ جمال الدین محکم وصیت لطفا میفرمودند و خواجه شمس الدین
دبیر را معدن لطافت و کان ظرافت بود تا نزدیک [illegible] رسیدیم از دوستداران
شیخ جمال الدین قدس الله سره عزیزی میران نام در مانده آن موضع بود قدوم یاران را
میمون دانسته استقبال کرد شیخ جمال الدین و جمیع یاران در منزل خود فرود آورد
و [illegible] گران پیشی آورد شیخ جمال الدین فرمودند میزبانی تکلف کرده
[illegible] اجازت [illegible] تا سوال [illegible] بگفت [illegible] اجازت [illegible] یاران [illegible]
[illegible] بود خلق [illegible] شیخ جمال الدین [illegible] گشت [illegible] گفت

[illegible] و [illegible] شیخ گذشته بود و گر یاران [illegible] و [illegible]
[illegible] پیش [illegible] و برای [illegible] شیخ جمال الدین [illegible] یاران [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] یاران [illegible]
[illegible] و مشقت بسیار کشیدم به ملاقات شدم از اسپ فرود آمدم [illegible]
شدم [illegible] شیخ شیوخ العالم فرید الدین [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] و [illegible] تمام [illegible] الخ [illegible] نفس [illegible]
[illegible] خورش [illegible] شد [illegible] سلطان المشایخ [illegible]
[illegible] سیوم شیخ جمال الدین [illegible] از من [illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible] شیخ العالم [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] از شیخ [illegible] الدین [illegible] سوال کرد [illegible]
[illegible] ای [illegible] الوجود [illegible]
و [illegible] شیخ جمال الدین [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] و جواب شیخ شیوخ العالم [illegible] شیخ جمال الدین
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible]
[illegible] روزی شیخ العالم فرمود [illegible] جمال [illegible]
[illegible] شیخ العالم [illegible]
[illegible] شیخ العالم [illegible]
[illegible] خورش [illegible] سلطان المشایخ فرمود [illegible]
[illegible] جمال الدین [illegible] شیخ جمال الدین [illegible]
[illegible] خشک [illegible]

بوده‌ام کردم فرمود که اول برای شما موجود کرده ام الکلام مکیوم لبوده آنجا نازل فرمود در مجلس جامع فرا آورد در تنخ
قال ابن الاباشیخ ابوبکر طوسی حیدری که در کناره آب جوان متصل اندیشت خانگاهی جوان بهشت الله
بالا سود دولت او در ولیش عزیز بود معامله او بجنید دیان السمنی گشت المعرضی کشیخ جمال الدین
د شیخ ابوبکر رحمها محبت بود و واسطه محبت مولانا حسام الدین ارادت بخدمت شیخ
جمال الدین داشت در آن ایام که شیخ جمال الدین بزیارت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی
قدس سره در شهری تعدی بشیخ ابوبکر طوسی ملاقات کردی و مولانا حسام الدین قدوم شیخ جمال الدین
را تهنیت شمردی و ضیافتها کردی و حضرتها حاضر آوردی الوقتی وقتی شیخ جمال الدین را از آنجا
باز آمد مولانا حسام الدین استقبال کرد و شیخ ابابکر طوسی مولانا حسام الدین را گفت که شیخ جمال الدین
را گوی که شیخ میروم الوقتی چون مولانا حسام الدین در شهر را ب رسیده تو و حضور کردن رسید برای آنکه
شیخ جمال الدین رسیده بود و بدین کرده مولانا حسام الدین در آب رسیده در میان بود شیخ جمال الدین
مولانا شیخ حسام الدین با او از جنید پرسید کران یار رسید ما حکایت است یعنی ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین
گفت که شیخ برده شیخ جمال الدین باز مولانا حسام الدین را گفت که تو برای آن برده این بیت
گو من اقتدا مام پیرسیم ای بدی ترا سرم نثار او لیتر تکبیر چه بود که هزار او لیتر در غا وطن بلند
بالا کرد آنکه بوبکر محمد ابن بغا را او لیتر که از شیخ قطب الدین منور نیست شیخ جمال الدین را منقولست
که هر بار از روز با نزار این حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران لسمع مبارک شیخ جمال رسیده بنی ثلث مثالم می بود و از هیبت آنکه
دلم هوا رچون خدمت ایشان بجوار رحمت رب العالمین پیوستند یاران و عزیزان
بزرگ ایشان در قلق و اضطراب بودند که حال ایشان در گور چه گونه خواهد بود الوقتی بعد
چند گاه خواستند تا بر قران ایشان گنبدی راست کنند بنیاد گنبد کاوید تن گرفتند چون نزدیک لحد
رسیدند بغتة بوی بهشتی بر روی مبارک جانب قبله پیدا شد از آن بوی بهشت آید پیدا
حالت از آنجا دور است شد و آنجا قبر را سماع کردند سلطان المشایخ میفرمود مولانا جمال الدین

مولانا نقل از خواب دیده فرمود چون مرا اندر گور نهادند دو فرشته عذاب نزد آمدند باز فرشته دیگر
آمد گفت آنجا فرمان رسانیده او درآید در کیفیت صلوة البروج که متصل شفقت نماز شام میکنند
اکنون متصل هر وضو میخوانند بخشیدم لکل آیت از سیر الاولیاء چون مخدوم شیخ جمال الدین انتقال کرد مادر
مولانا کرخادم شیخ جمال الدین بود مع مصلا و عصا شیخ جمال الدین که از شیخ شیوخ العالم یافته بود
و مولانا برهان الدین صوفی پسر شیخ محمد جمال الدین که بعد شیخ قطب الدین منور بود در عالم صغیر بود و خدمت
شیخ شیوخ العالم برسمت آن مصلا و عصا و بسمت که شیخ جمال الدین روان کرده بود و مولانا
برهان الدین صوفی بخشید و فرمود چنانچه جمال الله محبان ما بود او هم محبت ما باشد و اینجا فرمود که شنیده
که در خدمت مولانا نظام الدین باشید در بین محلات ما در موضعان بخدمت شیخ شیوخ العالم فضل آمده
برای آنکه و آنکه خواجه بالاهی لیتی خود دست طاقت ایمانی که از آنجا تو آنه آورد و شیخ شیوخ فرموده
که مادر موسنان نیز پیوستند کامجنبی با لاجو تاهی لیتی ما شب چهاردهم اول شب خورد و بیامخه تدریج بکمال
مریدان الوقتی مولانا برهان الدین بمرتبه کمال رسیده و او صاف مشایخ کبار از برکت تنظیم شیخ شیوخ العالم
ادا جمع شد یک مرتبه هم گرفت و با اعتقاد و صافی از دل محبت سلطان المشایخ آغاز بیده و هم
سال بخدمت سلطان المشایخ در آنسی می آمد و سلطان المشایخ میفرمود که محبت او در جماعتی که
گرد است کنند چون او صاف انکسار خاصه او بود بحسب آداب در جماعتی بنه بر کیفیت مشغول شد و هم
وقت که خواستی بخدمت سلطان المشایخ بر و اول جامهای پاکیزه خود را بعود و عطریات دیگر
معطر کرده آنگاه بخدمت سلطان المشایخ میرفت که چه کرامات در دیگر روز طلب شدی و حکمت
این ازان بزرگ پرسیدند فرمود چون بخدمت بندگی میروند جامهای خوش پوشیده بروند و این
بزرگ جامع کمال بود و ظاهری آراسته و باطنی معمور داشت سلطان المشایخ میفرمود مولانا
مولانا برهان الدین پسر بزرگ شیخ جمال الدین بانسوی دیوانه شده بود و مانند هزار چهار شنیدم
که او شنیدم میگفت العلم حجاب الله الاکبر و النقیم این دیوانه معنی کرده است این حدیث از ویرسیدم
او گفت علم دون حق است و هر چه دون حق باشد حجاب باشد و از وی مناقب سلطان المشایخ

نظام الدین احمد محمد بداونی قدس الله سره العزیز ؛ از کلمات اولیاء که شیخ نظام الدین در خواندن علوم دینی
بسیار مقید بودند چنانچه در برادران تحصیل علم میکردند و مستعد تر میگشتند روزی کتاب در دست گرفته
جانب استاد میرفت در اثنای راه دید که زنی [illegible] مانند حور پر نور سرو قبال تازه نهال استاد
مقید شده استاده ماندند نه طاقت گفتار و نه قدرت رفتار سر در وادی حیرت نهادند چنانچه
اختیار از دست داده و کتاب از دست افتاد القصه چند یاران که همراه ایشان بودند متحیر
و حیران گشتند هر چند گوش شنیدند شیخ سخن نگردند لیکن بهزار حیله شیخ را بجا نه رسانیدند خویشان
و عزیزان جمع شده نصیحت میکردند و گفتند که شما چندین علوم خوانده اید و علمای زمانه گشته اید ما هم
امید داریم فیض و بهره و نصیحت از شما داریم چیزی که بکنید که از شما نفع بکریم نیز گفتند که در دهلی باکی
میخواهم که یک قاضی نصب کنند آنجا بروید تا قاضی شوید بالضرورت بارادهٔ قوت ایشان شیخ نظام الدین
در دهلی آمدند و با سلطان ملاقات کردند سلطان دانشمند را رجوع کرده و تحت کتاب حضرت
شیخ از جهة آنکه سلطان بسیار خوش گشت وانعام فاخر فرموده از مجلس برخاست چه در طالع
شیخ چون شیخ در شکم مادر بود مدد ذات یافته بودند حقیقت ولادت چه در شرف ایشان
بود که در روز جمعه اثر مادر ایشان در خواب دید که ای پسر خواه یا شوهر هر دو یکی نخواهد بود چون سوم
کرت در خواب دید پسر را برگزید شوهر خوش از این سرای رحلت ورزید القصه بکرد شیخ بزیارت
آستانه بوسی حضرت قطب الحق خواجه قطب الدین قدس الله سره و بشرف سعادت آستانه بوسی
مشرف گردید در مقام آنحضرت یک [illegible] ماند چون شیخ نظام الدین بروی رسیده ساخته
شد که در باب ایشان از زبان ایشان در اختیار قضا چه بیرون آمد مجذوب علی الفور بر زبان
که نظام الدین تو قاضی شدن میخواهی من ترا بادشاه دین می بینم از این سخن در خاطر ایشان
ملالی گردید سر زده در منزل آمدند و با یاران و عزیزان گفتند که ما درویشی و فقر میخواهیم این
ملامت آغاز کردند و انواع نصیحت میگفتند حضرت شیخ چند که یاران را فرا داد که بروید لفرح
بهمتحات رفتند شیخ کتابها را جمع کرده در آب انداخت و خود را بحال دیگر ساخت
یاران

یاران آمده چه دیدند که ایشان سامانی دیگر ساخته اند را نشسته اند که دلیلی بر قید ها برآمده آمده و بعد از شیخ
وفق گفت چرا جای ما مریدسازیم در آن وقت از دهلی آزاد و بنا بر انتظام حضرت شیخ نجیب الدین متوکل برادر
حضرت قطب العالم گنجشکر قدس الله سرهما بودند که مرید ان سازیم شیخ را به حضرت شیخ نجیب الدین
بردند حضرت ایشان فرمودند که حضرت قطب العالم بسلامت سعادت در صدر حیات اند بعد
چگونه این گستاخی کنم و در خاطر شریف گردید که ایشان نزدیکم که بر قطب العالم روی مردم بگوید
گفت جانب شیخ مایل میکنند آنگاه بر این طرز سخن راندند فرمودند که درین زمانه دو مشایخ اند یکی
ازیکی غوث العالم شیخ بهاء الدین ذکریا و دوم قطب العالم فرید الدین گنجشکر که یکی از ایشان مرید
سازید بعده شیخ نظام الدین بجانب کعبه که قبلهٔ حاجات است روان شد چون در ملتانی رسیده خبر
آن در راه جای آنجا امن نبود آنجا توقف کردند چون مردم بسیار جمع شدند آنگاه از آنجا
روان شده همراه ایشان گردیده بهر این قافله شده میرفت هر جا که آدمی نشست این مردم نیز
می نشستند چون او روان میشد شیخ نظام الدین همراه آنمرد که بود تابع او شده الامی بر پا گرد
در جای ایستاد و زبان گشاد که حضرت بیر دستگیر شفیع وقت ماست و روان شد حضرت شیخ
نظام الدین پرسیدند که کرا میگوئی گفت حضرت قطب العالم شیخ فرید گنج را یاد میکنم و مدد میخواهم
از آنجا میل دل ایشان بجانب قطب العالم زیاده شد چون در مقام سرست رسیدند در خاطر
ایشان افتاد که در میان تبرنده ف و دراجودهن رسم یا در میان متحیر شده در ملتان رسم
چند قدم از سرستی میداد و باز میگشت خاطر شیخ یک جا آرام نگرفت سه روز همین طریق گردید
بعده حضرت رسالت پناه را در خواب دید فرمودند که شیخ نظام الدین را دراجودهن بر آنگاه از آنجا
راه یقین شد و در راه اجودهن در آمدند در قطب العالم رسیدند و بحاط کمال حال آنجای ایشان را
دیده و پای مبارک ایشان را بوسیده و سر بر زمین نهاد حضرت قطب العالم فرمودند که سر بردار آنگاه
سلطان المشایخ عرض کرد که در خاطر چیزی دارم اما از هیبت که دارم نمیتوانم فرمودند که آنچه
در خاطر است پیش از آنست فاما تکلم داخل دو میشر آنگاه شیخ سر برداشت حضرت قطب

[illegible] را از سر [illegible] و دیگر فرود آورده و شیخ را [illegible] ساختند و بر زبان مبارک خود فرموده
انعام الله [illegible] مباشر آن فرمان شده بود که نظام الدین بداوانی کی آمد باشد که این دولت خداوند
بود [illegible] نظام الدین [illegible] [illegible] بعده حضرت شیخ را از آن جایگاه تعیین فرمودند شیخ
[illegible] اکنون موجب فرمان [illegible] تعیین فرموده [illegible] یاران [illegible] بودند [illegible]
[illegible] اقدام نمودند و جای شیخ نظام الدین تعیین فرمودند [illegible]
[illegible] چارپای شیخ نظام الدین [illegible] بر خواهیده [illegible] شیخ رفتند
و چارپای [illegible] و گفتند که حضرت قطب العالم این چارپای [illegible] شیخ [illegible] اولیا
[illegible] حضرت مولانا رفته [illegible] قطب العالم [illegible]
[illegible] چارپای [illegible] حضرت قطب العالم رسانید [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] چارپای [illegible] مولانا باز [illegible] شیخ [illegible] فرمان حضرت قطب العالم رسانید [illegible]
[illegible] حکم [illegible] نشست مخدوم مولانا باز گشت
[illegible] حضرت قطب العالم [illegible] فرمودند [illegible] مراد خود [illegible]
شیخ [illegible] چارپای [illegible] شدند [illegible] اول روز [illegible]
[illegible] شیخ چهار ده سال [illegible] در خدمت قطب العالم بودند و [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم فرمودند [illegible] شیخ نظام گرفته [illegible]
با شیخ گفتند [illegible] شیخ [illegible] خاطر یاران [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم [illegible] حضرت قطب العالم فرمودند که [illegible]
[illegible] قطب العالم قسمت آنحضرت [illegible] حضرت قطب العالم
فرمودند که [illegible] طعام [illegible] اسراف [illegible] شیخ [illegible] فرمودند [illegible]
دیگر [illegible] فرمودند که طعام [illegible] اسراف [illegible] خود [illegible]
[illegible] قطب العالم فرمودند که [illegible] بودم [illegible] تعیین [illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible] سبحان الله [illegible] صفات منبع البرکات بودند [illegible]
[illegible] مریدی اند مریدان سلطان المشائخ نظام الدین و الحمد از حضرت [illegible]
اولیا که

[illegible] شیخ [illegible] مریدان [illegible] غریب [illegible] فرمودند [illegible] رسید و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] میکرد [illegible] بعد چند روز [illegible] رسید [illegible]
[illegible] از مریدان حضرت نظام الدین [illegible] [illegible] رسید [illegible]
[illegible] رسید [illegible] از مریدان حضرت شیخ نظام الدین رسید [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] حضرت شیخ [illegible] باز گشت [illegible]
[illegible] بعد [illegible] شدت [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] همچون [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible] جای خود [illegible] متحیر گشت [illegible]
[illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible]
[illegible] حضرت شیخ رسید [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] سلطان المشائخ قدس الله سره [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] شرف الدین [illegible]
[illegible] از حضرت قطب العالم پرسید که شرف الدین مرید که بود فرمودند که مرید سلطان المشائخ شیخ
نظام الدین [illegible] مردم [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت شیخ شرف الدین [illegible] مرید [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان اول رفت [illegible] سلطان المشائخ [illegible] نماز میگذارد [illegible]
[illegible] دوم بر فلک دوم رفت باز همین دید روز سیوم بر آسمان سیوم رفت [illegible]
[illegible] آسمان چهارم رفت دید که حضرت شیخ نظام الدین بالا بوریا نماز میگذارد [illegible]

جزوه و [illegible] افتاده است [illegible] گوران گفت گفته‌اند از شیخ نور قطب العالم است [illegible]
گفته که او [illegible] چون لشکر [illegible] بر مصلای نماز [illegible] شیخ شرف الدین
[illegible] روز [illegible] آسمان [illegible] حضرت شیخ [illegible] نماز میکند [illegible] روز [illegible]
برفت [illegible] شیخ [illegible] نماز میکند و روز [illegible] آسمان [illegible] رفت [illegible] حضرت شیخ [illegible]
نماز میگذارد [illegible] مصلای [illegible] گفته‌اند [illegible] شیخ [illegible]
است المعروف [illegible] قدس سره [illegible] گفته [illegible]
[illegible] مصلا نماز گذارد و با شیخ شرف الدین [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] سلطان المشائخ بر مصلا [illegible] نماز میگذارد [illegible] حبیب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین [illegible] قدس سره
[illegible] نماز میکند [illegible] شیخ شرف الدین [illegible]
[illegible] سلطان المشائخ شیخ نظام الدین [illegible]
نماز میکند [illegible] شیخ شرف الدین [illegible] احوال [illegible] سلطان
المشائخ [illegible] سلطان المشائخ [illegible]
[illegible] شیخ شرف الدین [illegible]
[illegible] سلطان المشائخ [illegible] سلطان المشائخ [illegible]
[illegible] شیخ شرف الدین [illegible]
[illegible] سلطان المشائخ [illegible]
چون وقت [illegible] سلطان المشائخ [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible] سلطان
المشائخ [illegible] شیخ شرف الدین [illegible]
[illegible]

[illegible] از مخدوم جهانیان بخارائی قدس الله سره [illegible] در سراج الهدایه مرقوم است که [illegible]
[illegible] شیخ نظام الدین [illegible] شیخ بود و از خانه خود [illegible]
[illegible] این بچه بزرگ شود [illegible] گفت [illegible] بزرگ شود [illegible] گفت ملک شود [illegible]
[illegible] بزرگ شود [illegible] گفت [illegible] شود [illegible] گفت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] این بچه [illegible] بزرگ شود پادشاه [illegible] این [illegible]
[illegible] از مخدوم جهانیان قدس الله سره در سراج الهدایه مرقوم است که [illegible] شیخ صلاح الدین
[illegible] مرد غیب [illegible] شیخ صلاح الدین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] از شیخ صلاح الدین گفت شیخ قطب الدین مرد غیب گفت [illegible] از شیخ گفت شیخ فرید الدین
مرد غیب گفت [illegible] از شیخ گفت شیخ نظام الدین مرد غیب گفت [illegible] شیخ صلاح الدین گفت مرا
[illegible] مرد غیب گفت از فرزندان [illegible]
شیخ نظام الدین [illegible] ذوق تمام بود نقل [illegible] از مخدوم جهانیان قدس الله سره
[illegible] در سراج الهدایه مرقوم است که [illegible] حضرت شیخ فرید الدین [illegible] خلافت نامه
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible] شیخ جمال الدین هانسوی [illegible]
جمال الدین [illegible] شیخ فرید الدین شیخ نظام الدین [illegible]
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible] شیخ نظام الدین [illegible] شیخ
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible] خلافت نامه [illegible] شیخ جمال الدین [illegible]
[illegible] خادم [illegible] دوات و قلم [illegible] خادم قلم و دوات آورد شیخ جمال الدین این بیت
[illegible] هزاران [illegible] هزاران [illegible]
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible] شیخ نظام الدین [illegible]
ظاهری و باطنی [illegible] شیخ قطب الدین [illegible] هانسوی [illegible] شیخ جمال الدین [illegible] شیخ نظام
[illegible] مولانا وجیه الدین [illegible]

[illegible]

از خواجه خضر علیه السلام حل کرد مولانا آغاز کرد که ای خواجه اگر مرا مشکل نبود با شما ملاقات کی شدی
گفت که من در مطبخ شیخ نظام الدین می‌باشم مولانا حیران ماند روز دیگر مولانا را با شیخ نظام الدین
بحث بود از خبر ارادت آورده بنده شد نقل است از مخدوم جهانیان قدس الله سره در سراج الهدایه
مرقوم است که روزی خادم شیخ نظام الدین پیش آمد و عرضداشت که برای کندوری چیزی نیست شیخ گفت
برو قرض کن بیار خادم گفت بقال از و قرض می‌آوردم جائی رفته است شیخ گفت لبی صوفیان
بابا افطار خواهند خادم گفت بار دیگر امیر خسرو نشسته بود تنکه زر پیش شیخ نظام الدین آورد شیخ
آغاز کرد که این تنکه زر از کجا آوردی امیر خسرو گفت از بندگی شیخ تنکه زر یافته بودم برنخست
کفن خود نگاه داشته بودم در کلاه خویش داشتم گفتند ای خسرو باز لبستان تنکه زر خود را ما را فقیری
امیر خسرو باز ستد و در درون کلاه داشت شیخ نظام الدین نماز دیگر گزارد و خادم پیش آمد سر برزمین
نهاد آغاز کرد زن خضر خان طعام فرستاده است زن خضر خان نیت کرده بود که اگر مراد من برآید هزار
تنکه نقره بخدمت شیخ نظام الدین خواهم فرستاد ای الله الله تو بگفتی که صوفیان من افطار نخواهند کرد اکنون
لبستان تنکها را زر برون آورد و قرضها ادا کرد و در حجره بر بیکار چون وقت افطار شد شیخ نظام الدین امیر خسرو
گفت بعد افطار توقف کن در خانه زنان مصلحتی هست امیر خسرو بر حکم اشارت ماند بعد ادای نماز
خفتن شیخ امیر خسرو را طلبید و خود و امیر خسرو برون آمدند نزدیک غاری که بود در تاریک شیخ و امیر خسرو
برو در درون غار آمدند شهری دیدند امیر خسرو حیران ماند شیخ نظام الدین و امیر خسرو در بازار رفتند
خلق در پای شیخ می‌افتادند و خنده‌ها می‌آوردند امیر خسرو لب بی‌ادب از مخدوم شهر پرسید که این کدام شهر است
آنکس گفت ای امیر خسرو برابر شیخ نظام الدین می‌باشی نمیدانی که کدام شهر است امیر خسرو گفت نمیدانم
آغاز کرد که این شهر ... است حاملان ... در کنند در شیخ نظام الدین خروج میشود نمیدانند که شیخ نظام الدین
آنجا از گفت شیخ گفت ای خسرو ما را خدای تعالی از خزانه غیب روزی میرساند امیر خسرو شرمنده شد
در پای شیخ افتاد و گفت ای شیخ بخشنده باش شیخ نظام الدین آغاز کرد بخشیدم نقل است از مخدوم
جهانیان قدس الله سره در آنچه در سراج الهدایه مرقوم است وقتی کسی پیش شیخ نظام الدین عرض کرد که مولانا

در شیخ می‌گفت

از شیخ گرفته شیخ رکن الدین مولانا نظام الدین میگوینده و چون ذکر شیخ نظام الدین در مجلس شیخ
الشیوخ مخدوم شیخ رکن الدین میگویند شیخ نظام الدین آغاز کرد که من حکم در حرفی شیخ رکن الدین
میگویند شیخ رکن الدین نوشته اند من خلاف حکم الغیر گفت شیخ رکن الدین الکنت عزیز
گفت شیخ رکن الدین چرا مولانا میگویید شیخ نظام الدین گفتند جائی که کمی ضعیف نبشته اند
آنکه شیخ رکن الدین به سبب آن کوتاه نبشته اند مخدوم جهانیان حسام الدین در اثنای این حکایت
بگفتند که شیخ نظام الدین را قطب گرده نبشته اند وقتی نزدیک وفات شیخ نظام الدین وصیت
کرده بودند یکی آنکه نماز جنازه من شیخ رکن الدین امامت کنند دوم آنکه پیش جنازه من سلطان محمد
نرود بنا بر آن شیخ رکن الدین در شهر دهلی آمدند امامت ایشان کردند و جنازه بر دوش نهادند سلطان محمد
امر و دیگر پیش شیخ منع کرده گرفته قائم شد ... از مخدوم جهانیان قدس الله سره در آنچه در سراج
الهدایه مرقوم است که روزی حضرت شیخ نظام الدین تخته در ور نشسته بوده و گفتند کسی در خانه نیاید
امیر خسرو خبر یافتند که امروز چنین فرمان شده است پیش در شیخ آمد کسی در را واز نمیکرد امیر خسرو
جانب دیوار دو خانه که حضرت شیخ مشغول بودند آمد شیخ چه شنید که امیر خسرو ایستاده است شیخ
نفسی آغاز کرد با یاران آواز نفسی شیخ شنیدند با یکدیگر گفتند شاید کسی درون در آمده باشد تخته
در را واز کردند در آمدند چه دیدند که امیر خسرو ایستاده است یاران گفتند که امیر خسرو بر کشید مخدوم
نفقت شیخ در باب او بسیار است امیر خسرو الحمد رفت و در پای شیخ افتاد و گفت بخشنده باش شیخ از
کی اجازت رفته است شیخ گفت بخشیده باشم سر بردار امیر خسرو گفت سر بر نمیدارم تا شیخ نگویند
... چه میکردند باز نفسی چه بود یاران گفتند اعتقاد امیر معلوم شد سر بر نمیدارد تا که شیخ بیان
نکرد شیخ آغاز کرد که در سرما روح خواندند که ای نظام الدین گفتها که ما برای تو در آخرت دو بهشت
... چون سجده افتادم گفتم عرض میکردند حور چنین و قصر چنین و باغ چنین و جویها چنین ...
... عرض میکردند امیر خسرو گفت که شیخ را ... خطاب شد فرمان شد شیخ ملکی اند ملوک بهشت
امیر خسرو گفت که یا شیخ مرا چه مشغولی است که نزدیک شیخ باشم شیخ گفت مقدار تو باشی ای

امیر خسرو سر بر دار ... خسرو خوش شد سر بر داشت یاران همه خوش شدند باز گشتند این علم را ... گویند چنانکه [illegible]
شیخ محمد ... در سکرات موت بود ... آغاز کرد دیگر بار ... بهشت [illegible]
چشم باز کرد و گفت ... بهشت ... میکنند [illegible]
بر خود میبردم ... خرقه ... در روایتی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج [illegible]
یافته بود ... بحضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره رسیده بود و حضرت
ایشان ... پیران خویش نظام الدین اولیا عطا فرمودند و سلطان المشایخ شیخ نظام الدین
... وقت ... پیران خویش بحضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی ... فرمودند چنانکه
منقولست که حضرت ایشان ... وصیت فرمودند که خرقه مبارک را در قبر ... [illegible]
از ... خرقه ... [illegible]
کار فرموده خرقه ... حضرت شیخ نظام الدین [illegible]
... قدس الله سره ... اسرار محبت
... وفات حضرت ایشان ... [illegible]
روز چهارشنبه ... سنه ... عالم فانی در عالم باقی ... [illegible]
شیخ نصیر الحق والشرع والدین محمود اودهی چراغ دهلی ... شیخ السعادات [illegible]
جلال الحق والشرع والدین مخدوم جهانیان بخاری قدس الله سره ... سراج الهدایه مرقوم است [illegible]
مروی است ... مجلس شیخ نظام الدین قدس الله سره ... شیخ بزرگ [illegible]
شیخ نظام الدین زمانی ... نصیر الدین محمود ... [illegible]
... از مخدوم جهانیان [illegible]
سراج الهدایه مرقوم است ... شیخ نظام الدین ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

... شیخ نظام الدین ... [illegible]
... وقت افطار شیخ نظام الدین شیخ نصیر الدین ... [illegible]
... شیخ نصیر الدین میگفتند ... [illegible]
نصیر الدین ... شیخ نظام الدین ... [illegible]
... و حلوای تمام خوردم از برکات ... شیخ نظام الدین [illegible]
... شیخ الاسلام نصیر الدین ... شیخ نصیر الدین [illegible]
... [illegible]
... شیخ حسام الدین ... [illegible]
... سلطان محمد ... شیخ نصیر الدین ... [illegible]
... شیخ الاسلام نصیر الدین [illegible]
... شیخ ... [illegible]
... شیخ نظام الحق والدین [illegible]
... نصیر الدین سلطان محمد ... شیخ نظام الدین [illegible]
... مخدوم جهانیان شیخ حسام الدین ... سلطان محمد [illegible]
... شیخ ... شیخ نصیر الدین میگفتند ... [illegible]
... [illegible]
... شیخ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نقل است از جامع العلوم ملفوظ حضرت مخدوم جهانیان قدس الله سره ... سید علاء الدین
... ماه رمضان ... شیخ رکن الدین ... [illegible]

شیخ خوراکان قدس الله سرها فرموده اند که روزی در مدینه مبارک بر روضه مقدسه حضرت نبوی علیه السلام در طرف
سر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سلام میگفتم شیخ مدینه عبدالله مطری را دیدم دست دراز کرده [illegible] طرف
پایان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آورد و گفت در اینجا سلام بحضرت رسول علیه السلام بگو که انعام
شیخ رکن الدین و شیخ نصیرالدین است از اینجا آن سلام گفتند پس بعد از آن در مکه مبارک
شیخ [illegible] کعبه نزدیک مصلی شیخ نصیرالدین محمود صحبت شیخ عبدالله یافعی دعای کو را گفت بود
این ایام مشغول شوی و جای دیگر نرود دعای کو در عقب [illegible] در مصلی مشغول شد قدم بر قدم
مصلای [illegible] نهادم مرا چه مجاب شد چون صحبت کردم شیخ عبدالله یافعی و مشایخ دیگر مرا دعا کردند که
[illegible] بعد از آن در عقب مرد و مصلی مشغول میشدم شیخ رکن الدین را وفات بود و
شیخ نصیرالدین در حیات بود و شب با شیخ نصیرالدین را دیدم ملاقات [illegible] مرا منع کرد در حیات
[illegible] شب جمعه دو شنبه حاضر شدی الشفه مبارک [illegible] در نشاء صحبت کل من
[illegible] لیلة الجمعة ولیلة الاثنین فی المکة المبارکة والمدینة المشرفة لیس بر [illegible] صحبت
[illegible] شب جمعه و شب دوشنبه در مکه و مدینه در زمانی حیرت و بعد از آنکه روضه مبارک
[illegible] آورده فرموده فرزندان [illegible] صحبت و دلالت بود پس سید [illegible] از
[illegible] جامع العلوم مرقوم است فرموده چون شیخ نصیرالدین وفات یافت
[illegible] دعاگوی معتکف [illegible] بود و بعد از شیخ عبدالله مطری [illegible] روضه میگذشت
[illegible] مسجد حجره سلام کردن [illegible] شیخ عبدالله مطری [illegible] کرده و جواب سلام دادم
[illegible] گفت مات الشیخ [illegible] الیوم و انا [illegible] فی الصلاة
[illegible] معتکف اغلق الباب وصلی صلوة جنازة [illegible] و الا [illegible]
و گفت [illegible] امروز شیخ نصیرالدین [illegible] مدینه [illegible] جنازه او [illegible] معتکف
[illegible] دیگر نمی [illegible] مسجد [illegible] نماز جنازه [illegible]
[illegible] شیخ نصیرالدین [illegible] ماه مبارک رمضان بوده است سبحان الله [illegible] عظمت و کرامت

[illegible] شیخ فریدالحق والدین قدس الله سره که [illegible] اسرار و [illegible] بیت [illegible] در بیان ولادت
[illegible] آنحضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ فریدالدین گنجشکر قدس الله سره العزیز [illegible] از حضرت
[illegible] بر دستگیر [illegible] کاتب الحروف شیخ [illegible] شیخ [illegible]
آنحضرت متولد گشت چون در شام [illegible] مطلع [illegible] در روزه رمضان [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] شیر [illegible] آنحضرت شیخ المشایخ [illegible] شیخ [illegible] قدس الله سره [illegible]
[illegible] روزه [illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] فرزند متولد شده است [illegible] طلوع صبح صادق این [illegible] شیر [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] صبح صادق [illegible] آنحضرت شیر [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] آنحضرت [illegible] روزه ماه رمضان [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] رمضان بوده [illegible] رمضان [illegible] مردم شهادت [illegible]
[illegible] سوال از شیر [illegible] آنحضرت [illegible] در میان مرض موت [illegible]
شیخ شیوخ العالم فریدالحق والدین گنجشکر قدس الله سره [illegible] سلطان المشایخ [illegible]
[illegible] قدس سره [illegible] شیخ العالم [illegible] رحمت [illegible] از مسلسل [illegible] شیخ
[illegible] در وقت نقل حاضر بود به چشم پر آب [illegible] در ماه شوال [illegible]
[illegible] نقل آن [illegible] پنجم ماه محرم بود و وقت رحلت [illegible] فلان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] در وقت رحلت قطب المشایخ قطب الدین قدس الله سره العزیز [illegible]
حاضر بودم [illegible] بودم سلطان المشایخ [illegible] و گریه میکرد چنانچه [illegible] حاضران
[illegible] پنجم ماه محرم [illegible] شیوخ العالم غالب شد نماز خفتن [illegible]
[illegible] بیهوش گشت بعد از ساعتی بهوش آمد پرسید [illegible] نماز خفتن [illegible] گفتند
[illegible] دیگر بگذارم [illegible] دوم کرت نماز گذارد و باز بیهوش گشت [illegible]
[illegible] باز بیهوش [illegible] و گفت [illegible] نماز گذارده ام گفتند [illegible] فرمود [illegible]

دیگر بگذارم گو تا نگاه باز میسر شود و یا نه سیوم آنست هم بگذارد و از سیر [illegible] منقولست که بعد از
بر زبان مبارک رانده که مولانا نظام [illegible] است [illegible] خواجه خود حاضر بودم
وابسته نگوش مولانا بدرالدین اسحاق فرموده که بعد نقل من جامه که از حضرت شیخ
قدس الله سره یافته بودم چنانکه [illegible] شیخ نظام الدین رسانند این بگفت و آب تجدید برای نماز
طلب نمود و وضو ساخت دوگانه بگزارد و در سجده رفت چنانکه هم در سجده رحلت
انا لله و انا الیه راجعون نقل است از سلطان المشایخ نظام الدین قدس الله سره چون خود شیخ
قطب العالم فرید الحق والدین قدس الله سره برحمت حق پیوست از آسمان ندا برآمد که دوست
بدوست پیوست و بمقام قرب رسید [illegible] حضرت سلطان المشایخ ازین حرف
چندان گریست که بیهوش شد و اصحاب حضرت بر همین حکم گریست و این بیت بر لفظ
مبارک راند در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کی ملک الموت نگنجد هرگز [illegible] از سیر
الاولیا مصنف کتاب [illegible] سید مبارک بن سید محمد کرمانی [illegible] دارد
میگوید که چون شیخ شیوخ العالم فرید الدین قدس الله سره برحمت حق پیوستند و در مقام مقعد
صدق قرار گرفت [illegible] خواستند بالای جنازه شیخ شیوخ العالم [illegible]
والولین [illegible] که میر سید محمد [illegible] در خانه آمد و یک چادر
بود و آن چادر بالای جنازه شیخ العالم انداختند و اتفاق فرزندان شیخ شیوخ العالم این بود که
بیرون حصار [illegible] در مقامی که شهدا [illegible] دفن کنند [illegible] بیرون حصار
[illegible] خواجه نظام الدین [illegible] شیخ شیوخ العالم که [illegible] سلطان غیاث الدین بلبن [illegible]
[illegible] بود [illegible] سید [illegible] مذکور خواب [illegible]
شیخ شیوخ العالم را [illegible] خواجه نظام الدین مرخص شده جانب [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible] سید [illegible]
بیرون [illegible] شیخ شیوخ العالم رحلت [illegible] نظام الدین [illegible]

شود [illegible]

[illegible] چون [illegible] خواست که درون حصار [illegible] سید [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم بیرون [illegible] الوض [illegible] رسید [illegible] خواهید [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم بیشتری [illegible] مشغول بودند مقامی [illegible] خواجه [illegible]
گفت [illegible] شیخ شیوخ العالم را بیرون حصار دفن کنید [illegible] مجلس [illegible] شیخ
شیوخ العالم [illegible] از بیرون زیارت کنند و بگذارد و بعد نماز جنازه هم بیرون [illegible]
[illegible] بازدرون حصار آوردند و درین مقام که مدفون گشت دفن کردند سلطان المشایخ
[illegible] بخدمت شیخ شیوخ العالم آمد و گفت [illegible] حجره [illegible] مسکینان [illegible]
آب [illegible] از خشت [illegible] شیخ شیوخ العالم فرمود [illegible] مدت [illegible]
[illegible] خشت [illegible] القصه [illegible] و اولاد شیخ را [illegible] حجره عمارت
شود [illegible] بعد نقل شیخ شیوخ العالم حجره را خراب کردند و [illegible] شیخ شیوخ العالم
[illegible] چون [illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible] خشت [illegible]
[illegible] خشت [illegible] طیب الله مرقده و جعل حظیرة القدس مثواه
از سلطان المشایخ [illegible] شیخ شیوخ العالم فرید الدین قدس الله سره چند سال [illegible] فرموده
[illegible] نقل [illegible] یا حی یا قیوم و وفات آنحضرت در سنه [illegible]
[illegible] و چهار [illegible] واقعست [illegible] تاریخ [illegible] فرید عصری
[illegible] سلطان المشایخ فرمود که اول شیخ سعد الدین حمویه قدس الله سره نقل کرد [illegible]
[illegible] شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله سره و بعد از [illegible] سال شیخ بهاء الدین
زکریا قدس الله سره و بعد از [illegible] شیخ شیوخ العالم فرید الحق والشرع والدین قدس الله
سره و بعد از آن [illegible] شیخ ابو الغیث یمنی قدس الله سره سلطان المشایخ [illegible]
[illegible] شیخ بزرگوار در حیات بودند شیخ شیوخ العالم فرید الدین و شیخ ابو الغیث
[illegible] سیف الدین باخرزی و شیخ سعد الدین حمویه و شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله سرهم اجمعین

[illegible]

شیخ عالم فرید ملت و دین شیخ ابو الغیث و شیخ سیف الدین شیخ سعد حمویہ شیخ الوقت
شیخ صاحب نفس علاؤ الدین نور بخش شیخ سرور یک عطر شیر کمی با ارشاد و دنیا و دین ابی مقام
واحرام حضرت قطب العالم شیخ فرید الدین گنج شکر قدس اللہ سرہ کہ لائق اینمقام ہر کس نیست خواندنی
السبیل کہ این کلمات اسرار محبت انبود بر اہل قابل نیست ہر در بار نیست [illegible]
لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ نور و نام سند حضرت قطب العالم شیخ السموات والارض فرید الحق
قدس اللہ سرہ ہر صبح [illegible] خواند خدا تعالی آسان گرداند یا سلطان المشائخ یا سلطان الاولیاء
یا ملک الاقطاب یا مخدوم اول و آخر یا لسان الحق یا معشوق الحق یا قبول الدارین
یا مخدوم [illegible] یا شیخ شیوخ العالم یا شیخ شمس العارفین یا شیخ سراج الموحدین یا شیخ سلطان
الاتقیا یا شیخ تاج الاصفیا یا شیخ [illegible] یا شیخ الفاتحین یا شیخ العابدین
یا شیخ الطاہرین یا شیخ القاہرین یا شیخ الفاضلین یا شیخ المفضلین یا شیخ الشافعین یا شیخ
الاشفعین یا شیخ السالکین یا شیخ العاشقین یا شیخ المعتقدین یا شیخ الزاہدین یا شیخ المتقین
یا حضرت محمد حسینی یا شیخ شیخ العالمین یا شیخ العارفین یا شیخ الاورعین یا شیخ الکبری
یا شیخ الزاہدین یا شیخ الراکعین یا شیخ الساجدین یا شیخ العابدین یا شیخ المتورعین یا شیخ الاولیاء
یا شیخ الواصلین یا شیخ المخلصین یا شیخ المستغفرین یا شیخ برہان العاشقین یا شیخ المعز
یا شیخ [illegible] یا شیخ علاؤ الحق یا شیخ کمال الحق یا شیخ عین الحق یا شیخ حق الحق یا شیخ عماد
الحق یا شیخ نور الحق یا شیخ حمید الحق یا شیخ صاحب الکشف یا شیخ غیاث الوصف
یا شیخ الدوام یا شیخ فرید الدین مسعود اجودھنی یا شیخ الطالبین یا شیخ الکاملین یا شیخ المحبین
یا شیخ صاحب العظمۃ یا شیخ درویش الکاملین یا سلطان المتوکلین یا شیخ الاسلام و المسلمین
یا شیخ المومنین یا شیخ العاکفین یا شیخ المطلوبین یا شیخ المطلوبین یا شیخ المخصوصین
یا شیخ الموحدین یا شیخ الثقلین یا شیخ الکونین یا شیخ الطاہرین یا شیخ الکبریا یا شیخ
الافضلین یا شیخ الاسعدین یا شیخ اعلی علیین یا شیخ الہادین یا شیخ الآدمیین یا شیخ

الراشدین یا سبیل السالکین یا شیخ المقبولین یا شیخ الاخیار یا شیخ النجباء یا شیخ الکبرا و یا شیخ العلماء
یا شیخ قبول سبحانی یا شیخ بحر حقائق معانی یا شیخ صاحب الذوق یا شیخ غالب الشوق یا شیخ قمر الانوار یا شیخ
نور الانوار یا شیخ قدوۃ الاطوار یا شیخ السموات والارضین یا شیخ بر یا شیخ بحر یا شیخ الامام یا شیخ
تمام الطریقت یا شیخ برہان الحقیقۃ یا شیخ سلطان المجاہدین یا شیخ ملک السالکین یا شیخ یحیی و
بحت یا شیخ غوث الاعظم اغثنی وامددنی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات یا شیخ فرید الحق والشرع
والدین مسعود اجودھنی قدس اللہ سرہ اقض حاجتی بحرمۃ النبی والہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم
الراحمین بسم اللہ الرحمن الرحیم اسماء گرامی شیخ فرید قدس اللہ سرہ خواجہ فرید قطب فرید مولانا فرید
درویش فرید مسکین فرید ناصر فرید حاجی فرید غازی فرید سیاح فرید شاہ فرید بابا فرید حسنی
فرید اجودھنی فرید قطب العالم فرید شکر گنج فرید صاحب گنج فرید خادم فرید مخدوم فرید مستورین منظور فرید
اللہ دوستی فرید رحم اللہ فرید حبیب اللہ فرید مقبول اللہ فرید نور اللہ فرید یار اللہ فرید شیخ اللہ فرید کرم اللہ
فرید ولی اللہ فرید [illegible] اللہ فرید محب اللہ فرید فضل اللہ فرید اولیاء اللہ فرید محیط اللہ فرید واصل اللہ
فرید عبد اللہ فرید سر اللہ فرید روح اللہ فرید اولیا فرید الفقیہ فرید الصفیا فرید شیخ یحیی و بحت
فرید شیخ الاسلام فرید فقیر فرید غریب فرید متوکل فرید متکفل فرید متحمل فرید عابد فرید زاہد
فرید ہادی فرید مہدی فرید موحد فرید عالم فرید عامل فرید صابر فرید شاکر فرید عاشق فرید عزیز
فرید عارف فرید عارف فرید صافی فرید صوفی فرید خالص فرید مخلص فرید شاہ جہان فرید شیخ الاسلام
فرید قطب الاقطاب فرید غوث فرید حجت الحق فرید [illegible] فرید صدیق فرید مرشد فرید خواجہ [illegible]
[illegible] فرید محبت الحق فرید متقی فرید متین فرید مجتہد فرید حافظ الحرمین فرید امام الثقلین فرید
شیخ الاعظم فرید پیر پیران فرید غوث الثقلین فرید شیخ العالمین فرید اول فرید آخر فرید
ظاہر فرید باطن فرید نصیر الدین فرید محبوب سبحانی فرید بر فرید بحر فرید [illegible] فرید [illegible] فرید
سلطان فرید پیران فرید خواجہ فرید خواجہ عالم فرید سلطان المشائخ فرید شیخ شیوخ العالم فرید
تمام الدین فرید کمال الدین فرید جلال الدین فرید بدر الدین فرید محرم اسرار فرید شیخ [illegible]

سبحانی فرید واصل فرید فاضل فرید ناصر فرید حافظ فرید سالک فرید ناسک فرید ناظر فرید کامل فرید حق فرید وکیل فرید کبیر فرید حمید فرید محمود فرید منصور فرید قاصد فرید موجود فرید مسعود فرید دوم فرید قدم فرید برتر فرید فرید الدین فرید فرید اکبر فرید فرید الحق فرید شکر گنج مسعود اجودهنی فرید معشوق فرید غوث الدهر فرید غوث العالم فرید سراج المحققین فرید برهان العاشقین فرید محیط العارفین فرید شیخ الاسلام والمسلمین فرید العالمین فرید عاشق العابدین فرید محی القلوب فرید مرجع القلوب فرید صاحب الآیات فرید وارث العلوم الدنیا فرید قطب الحق والشرع والدین فرید اللهم اغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین از زبان در بار یکه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس الله سره العزیز تبرک و تیمن پیوست مولانا فرید همچو او در دو عالم مولی نا فرید در جناب امیر خسرو دهلوی که از بهر ترک ترکم از ره بر تارک بشتم ترک تاراک کریم اما کریم ترک ترک است این بیت از زبان حضرت امیر خسرو قدس سره تضمین کرده ام بیان فضل الابیات ذکر مریدان و خلفا

است... در بیان حسب و نسب و اولاد و ازواج و تاریخ وفات شیخ حضرت بدر العارفین حضرت شیخ بدر الدین سلیمان ابن شیخ حضرت فرید الحق والشرع والدین گنج شکر قدس الله سره مکرر است سجاده حضرت ایشان مشرف بودند و در بیان حسب آنحضرت قدس سره ... از ذکر ... اولیا و الشیخ المشایخ طریقت آن آفتاب عالم حقیقت یعنی شیخ بدر الدین سلیمان بن ابی الشیخ شیوخ العالم فرید الدین قدس الله سره که بعلم و تقوی مشهور و باوصاف مشایخ کبار موصوف بود و بعد وفات شیخ شیوخ العالم بر سجاده شیخ فرید الدین باتفاق برادران و اهل اراده و خلفا بود ... و المقام با نور حضور بر جا ... در لقب منور گردانید که الولد سر ابیه ...

سر الاولیا مکتوب است ... شیخ بدر الدین سلیمان مخلوق بود ... بر طریقت مشایخ چشت قدس الله سره العزیز سجاده بود در چشت نشسته ... و خواجه قطب الدین در خانه صغیر بودند ... چشت ... اقربا و دیگر رضا ... حضرت حسینی رحمة الله علیه ... در عهد سلطان غیاث الدین بلبن در شهر دهلی آمده بودند بزرگان:

او خلیفه بزرگ صاحب نعمت که از خلفای خاندان چشت یکی خواجه بزرگی بوقت ستدن نام مبارک او تکبیر گوینده الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد دوم خواجه خورد که بوقت شنیدن نام مبارک ایشان تسمیه گویند بسم الله الرحمن الرحیم بجهت این معنی و بار نوشتن کشف سجاده خاندان چشت که بخواجه قطب الدین میرسید بحضرت خواجه علی روانه کردند چنانچه این حکایت مشهور گشت الغرض این دو خلیفه صاحب نعمت چون نزدیک اجودهن رسیدند شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین را خبر رسید که این دو بزرگ از خاندان چشت می‌رسند شیخ شیوخ العالم استقبال کرده و بزرگ ... بتعظیم تمام جو ... فرود آوردند و ضیافت ... کرده بودند مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین سلیمان را در نظر مبارک ایشان آوردند گفت که ایشان را ... کلاه و اراده ... ایشان بزرگان گفته اند که ما را چه محل آنکه با شیخ کردن تو چون تو شایسته ... بهم شیخ شیوخ العالم فرمود که ما این نعمت از خاندان شما داریم مطلوب ... که کلاه از دست شما پوشند بعد آن بزرگان گفتند چون مخدوم مقصود ... فرمود و کلاه از جامه خانه مخدوم بیارند مخدوم بدست مبارک خود کشیده دادند و مولانا بدر الدین اسحاق ... شیخ شیوخ العالم بدان بزرگان داد و آن بزرگان از نظر مبارک شیخ شیوخ العالم مولانا شهاب الدین و مولانا بدر الدین سلیمان را کلاه پوشانیدند ... از برکت آن میان هر دو فرزندان یکی عالم با عمل دوم وارث سجاده شیخ شیوخ العالم گشت الغرض چون ... مشایخ چشت را فرق بود شیخ بدر الدین ... معنی رعایت کرده شیخ بدر الدین سلیمان وفات یافت در گنبد شیخ شیوخ العالم مدفون یافت

از ... از ازواج و اولاد و تاریخ وفات آنحضرت رحمة الله علیه شیخ بدر الدین را دو زوجه اول عصمت پناه عفت دستگاه ... ملکوت ملک ... قاضی ابو مسلم ... دوم بی بی حاجیان ... شیخ بدر الدین سلیمان ... ذبیح ... از ... چهار پسر و چهار دختر پسران ... شیخ علاء الدین ... صاحب سجاده شیخ

و شیخ محمد شهید و شیخ محمود و شیخ تاج الدین قدس الله سرهم و دختران مسماة بی بی عفت و بی بی
و بی بی رضیه و بی بی زینب و بی بی رقیه و از ایشان دختران مسطوره و پسر دیگر دختر پسران با اسم شیخ
مودود و شیخ احمد قدس الله سرهما و وفات آنحضرت بتاریخ چهارم ماه شعبان المعظم بود که رحلت کرد
رحلت از جمله پسران خود حضرت شیخ علاء الدین صریح باشارت فرمود که بر سجاده قطب العالم و ایشان
بنشیند شیخ نورالدین قدس سره پنج سال بر سجاده خلافت حضرت شیخ شیوخ العالم نشست
عظمت و کرامت شیخ نورالدین که لائق این مقام هر کسی نیست ... حسب و اولاد در وفات
حضرت شیخ المشایخ والاولیا قطب الانام غوث الاسلام شیخ علاء الدین قدس الله سره این بنده محمود
شیخ بهاء الدین سلیمان ابن حضرت گنجشکر قدس الله سرهم از زبان پیر دستگیر والد بزرگوار خود شنیده
شیخ مودود در صحبت سید الولی شنیدم که حضرت شیخ علاء الدین صاحب سجاده حضرت شیخ گنجشکر
بکمالیه رخ داشت چنانچه نقل از سیر الاولیاء اولیاء افضل مشایخ الطریقة ان اولیا الحقیقت
در علو درجات و رفعت مقامات و شدت مجاهدات یعنی شیخ علاء الملة والدین ابن
شیخ بدرالدین سلیمان ابن شیخ شیوخ العالم فریدالدین قدس الله سره العزیز و این بزرگ در شش
ساله بود که بر سجاده شیخ شیوخ العالم بجای پدر نشست پنجاه و چهار سال حق آن سجاده کما هی
حق بگذارد و چنان صیت عظمت و کرامت او هم در حیات عزیز او میان عالم منتشر شد و اسم مبارک
میان اسامی اولیا مذکور و مشهور گشت چنانکه در دیار ... و ...
خلق ... محبت و اعتقاد ... ساخته اند و قبر او را ... و بنام او نذر ...
و تبرک میدهند و در آن صدقات و فتوحات میکنند ... از سید محمد کرمانی رحمة الله علیه که مولف ...
... شیخ علاء الدین قدس الله سره هم ... میان ... و شیخ علاء الدین حق ... تمام شد ...
... مولانا بدرالدین اسحاق کلام الله یکی خوانده چنانچه کیفیت مشرح در ذکر مولانا
اسحاق تحریر یافته است سید محمد کرمانی میفرماید که خدمت والد من سید محمود روزی در ...
... شیخ علاء الدین بخدمت شیخ شیوخ العالم ... برکت ... بود و ... گرفته الی

بود دیم

در مجلس شیخ شیوخ العالم قبول از دهن مبارک بر کام شیخ علاء الدین ... و بعد از ... بحث
... فرود آمده و برگرد شیخ نشسته ... نام درویشی بود که در خلوة خدمت کردی روزی این خواجه
پیش شیخ شیوخ العالم را وضو میکنانید و سجاده درست کرده بود و بعد از وضو شیخ شیوخ العالم
بنشیند ... در اثنای این کلام شیخ شیوخ العالم بوضو مشغول بودند و شیخ ... علاء الدین
... در سجاده بنشست خواجه ... جانب شیخ علاء الدین دید و انگشتان بدندان گرفت
درین حال شیخ شیوخ العالم جانب خواجه ... دید ... شیخ علاء الدین ... دست ...
... شیخ شیوخ العالم تبسم کرد و گفت ... چرا ...
مبارک شیخ شیوخ العالم قریب دو قرن بر سجاده شیخ شیوخ بنشست چنانکه ...
... جای دیگر نرفت ... از مقام خود ... و خلق ...
... و اگر کسی بجهة ارادت ... شیخ شیوخ العالم کردی ...
... بیابان ... و کلاه ... صوم دوام ... آن بزرگ ... آن بزرگ
... وقت طعام خوردن ... جز ... و ایام تشریق ... جز از ... افطار کرد
و افطار خدمت ایشان بوقت ... شب بودی چندان ... چنانکه از ...
... در ... باقدری ... یک کاسه ... وقت
افطار جز این طعام حلوا ... از آن ... حلوا از وقت
که خلق ... بر کسانی که خاطر مبارک او ... و ... خارج ...
... وقت ... و عام ... از ... خلوت در
... شیخ شیوخ العالم ... از درویشان و محتاجان ... ایشان صف زده بودند از ...
... خدمت ... و ... و اگر کسی ... چیزی ...
... از مقام ... شدی و در محلی دیگر هم در میان صف ... شدی ... از ...
خدمت شیخ را خبر میکردند که این مرد ... رسیده ... و چندان ... که ...

رسیده بودی اگرچه کرامات این حرکت کردی بر درگرفتی و زجر نمودی یا مقصود شیخ این بود
تا کسی مشاغل الخیر نشود و کسانیکه بخدمت خاص شیخ مشغول میبودند یا طائفه که آب وضو
میکنانیدند و قومی که جامها میدوختند و میشستند هیچ آفریده را مجال نبودی که آب خوردن
بران نشان رساند و اگر بران نشان دستی و یا آبی یا کسی رسانیدی او را از خانقاه بیرون کردی
و طهارت و لطافت برین حد که شنیدی منقولست در آنچه شیخ رکن الدین نبیره شیخ
الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیهما از شهر دهلی بملتان میرفت بزیارت شیخ [illegible]
العالم قدس الله سره رفت چون از [illegible] خیمه متبرکه بیرون آمد با شیخ علاء الدین معانقه بیشتر
و شیخ علاء الدین ملاقات کرد شیخ رکن الدین بحکم مصافحه و معانقه بیشتر شد و شیخ علاء الدین
در کنار گرفت گفت ای جد [illegible] شما را استقامت بخشید که است هرآینه کسی نمیتوانند [illegible] از جائی
بجنباند فاما [illegible] صفة قرابت التعلق [illegible] آنکسان [illegible] این فرمود و [illegible]
وداع کردند چون شیخ علاء الدین در مقام خود آمد فی الحال آن جامها کشید و غسلی [illegible] کرد
و جامهای دیگر پوشید و بر سجاده نشست مگر مفتی بخدمت شیخ رکن الدین رسانیدند و گفتند
این چه بزرگی و تکبرات که سبب معانقه مجروح شما پاکی و پاکیزگی [illegible] اینچنین تعصب کنند شیخ رکن الدین
فرمود [illegible] علاء الدین چه داند و را میرسد که چنین [illegible] زیرا آنچه از ما بدی در میان ما آید
و او از آن [illegible] نمی کند [illegible] بر سر حرف اگر کسی از دست ظلم و متعدیان در روضه متبرکه
که شیخ شیوخ العالم در آمدی نجات بودی اگر کسی مظلوم ابزور و تعدی از حرم روضه متبرکه
بیرون آوردی اگرچه پادشاه وقت بودی از هیبت پادشاه دین و دنیا [illegible]
[illegible] از حضرت قطب العالم شیخ محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ فضل [illegible] که حضرت شیخ
تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره که چون در عهد حضرت مرحوم
سلطان محمد تغلق که او را ظالم میگفتند یک روزی از [illegible] آمد و [illegible] که از خالو او [illegible]
پیران مال بگیرد [illegible] گرفته در جوار [illegible] رسید و کارهای خود را بخدمت حضرت

قطب العالم شیخ علاء الدین موج دریا قدس الله سره فرستاد و که [illegible] خانواده را امال نذر
شما مال بر هدیه حضرت شیخ علاء الدین فرمودند که یا در این مال [illegible] ما خانواده نگرفته آورده
پیش ما هیچ کسی نه بعد از آن ما هم بر قدر حقوق خواهیم داد و کلامی مذکور بر حکم اشارت شیخ
[illegible] و خود پیش سلطان نفرستادند و کیفیت حال باز نمودند بعد از آن حضرت
شیخ علاء الدین فقرا و مسکینان را طلبیدند و فرمودند که ای مسکینان خدا تعالی این مال
نصیب ازان فقرا بود شما بگیرید فقرا و درویشان [illegible] حضرت شیخ علاء الدین همگان را [illegible]
ازان روز لقب آنحضرت موج دریا افتاد و هر راهی که گذر میکردند مردمان میگفتند که شیخ علاء الدین
موج دریا میآید چون این خبر به سلطان محمد تغلق رسید در غضب شد و با کوکبه و شوکت
بادشاهانه [illegible] شیخ علاء الدین آمد چون دید که حضرت شیخ علاء الدین بر سجاده نشسته [illegible]
از سلطان مذکور نزدیکتر شد خواست که حضرت شیخ [illegible] حضرت شیخ علاء الدین [illegible]
آستین مبارک خود دراز کردند از هر دو آستین دو شیر از غیب بیرون آمدند و [illegible] استاده
سلطان را بدیدند چون سلطان این ماجرا مشاهده دید از فعل خود باز آمده و سر بر پای حضرت شیخ
نهاد و توبه کرد [illegible] حضرت شیخ علاء الدین از الحاح سلطان مذکور شیران را فرمودند [illegible]
[illegible] شیران [illegible] شدند و رفتند [illegible] سلطان مذکور [illegible] شیخ [illegible] از جواهر
در [illegible] شیخ مذکور گذرانید حضرت شیخ علاء الدین فرمودند که ما این را چه کنیم ما فقیریم واپس
[illegible] سلطان بسیار عاجزی و الحاح نمود بعد از آن [illegible] حضرت شیخ [illegible]
و سلطان سر بزمین آورده در خانه خود رفت که در آن اثنا یک پیر زالی [illegible] بخدمت حضرت
شیخ علاء الدین عرضه داشت نمود که ما گرسنه ایم و خراب حالیم امروز [illegible]
[illegible] آمده البته چیزی [illegible] فتوح خوب گذرانیده است [illegible] قسمت [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] سلطان امروز نذر کرده است [illegible] آورده حضرت شیخ
علاء الدین بدان پیرزن داد و فرمود که [illegible] تو [illegible] آنجا پیرزن گفت

که مقام منظر مبارک گذرانیده باشد فرمودند که خبر چنین نیست [illegible] بر زبان آن شیخ را [illegible]
بر در دیدبان جز لبسط [illegible] رسید که آن شیخ سلطان را یک [illegible] در بارگاه مغرور شد سلطان
یک کس را فرستاد که [illegible] بیرون آن بیرزن را داده شیخ باز زد چون آن کس سلطان پیش آن
بیرزن رسید و چند بار از [illegible] آن دست داد [illegible] این خوب [illegible] آن شیخ [illegible]
الحال آن بیرزن آن شیخ را [illegible] کس [illegible] سلطان گرفته [illegible]
[illegible] و کسی [illegible] حضرت شیخ فرستاد گفت که آن شیخ را [illegible] عنایت فرمایند که
[illegible] شریف [illegible] سال [illegible] چون آن کس سلطان [illegible] شیخ علاء الدین
رسید [illegible] حضرت شیخ از صفای باطن خود در دانسته که [illegible] برای آن [illegible] کس خود
را فرستاده است آخر الامر حضرت شیخ نظر مبارک [illegible] کس سلطان کرد و فرمود که برود در آن
حجره آن شیخ خود [illegible] چون کس [illegible] در آن حجره رفت چه بیند که تن آن شیخ [illegible]
[illegible] آویخته اند این حیران ماند و بیرون از آن حجره شد و بر [illegible]
حضرت شیخ [illegible] رفت و آنچه معاینه کرده بود پیش سلطان عرض نمود که چون سلطان این
کرامت حضرت شیخ [illegible] از خانه پای برهنه دوید و بر پای شیخ [illegible] و الحاح و تضرع بسیار نمود
[illegible] آورده [illegible] از بیرزن [illegible] گناه را از خدا [illegible] چند سال [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] حضرت شیخ [illegible] الدین صلاح او [illegible] سلطان عنایت کرده
[illegible] بر چشم [illegible] مختص [illegible]
[illegible] بر تو مکشوف خواهد شد آن [illegible] رسانید
سلطان آن [illegible] هر روز همچنین کردن گرفت و از آن روز سلطان بر تخت نشسته بود
[illegible] بزرگ [illegible] بود چون او مرد او را دفن کردند آن شخص [illegible] او را دفن
کرده بود [illegible] به قبرستان [illegible] و قبر او را کندند و صندوق او را [illegible] او را بیرون
آورده [illegible] کرده [illegible] کرامت [illegible] دست [illegible]

[illegible] پیش که آمده است [illegible] از آن آنگه و فصل [illegible] سلطان ۵
مکشوف گشت [illegible] کسان خود را [illegible] شخص البته [illegible] ۵
کسان [illegible] نگاه [illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible] ۵
[illegible] پیش سلطان آمد و گفت که تو خود را [illegible] ۵
[illegible] سلطان گفت [illegible] ظلم [illegible] شیخ شده
[illegible] شیخ [illegible] پیش [illegible] رفت [illegible] معلوم کرد و باز گشت از آن روز نام ۵
سلطان محمد عادل شد بعد از آن سلطان [illegible] و ملازمت [illegible] حضرت شیخ علاء الدین
[illegible] عرض نمود که خواهش [illegible] که یک [illegible] حضرت شیخ فرمودند که [illegible]
[illegible] توفیق خواهد شد خواهد کرد سلطان [illegible]
[illegible] بعد از مدت چند حضرت شیخ به رحمت حق پیوستند و این خبر به سلطان رسید [illegible]
[illegible] گنبد عالی [illegible] مقبره مقدسه منوره حضرت شیخ
[illegible] حضرت شیخ [illegible] قدس الله سره [illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible] بزرگ بود [illegible] عظمت و کرامت [illegible]
[illegible] حضرت شیخ معز الدین [illegible] مقام حضرت شیخ فرید الحق قدس الله سره [illegible] شیخ علاء الدین
[illegible] بود و در سماع ذوق تمام داشت [illegible] حافظ کلام [illegible] بود سلطان
محمد تغلق [illegible] احترام و اکرام او [illegible] شیخ الاسلام ممالک هندوستان گردانید و وفات
حضرت شیخ علاء الدین موج دریا قدس الله سره [illegible] شوال بوده و مدت خلافت [illegible]
[illegible] سال [illegible] خلافت [illegible] عظمت و کرامت شیخ علاء الدین موج دریا [illegible]
[illegible] محبت [illegible] دل [illegible]
[illegible] حضرت قطب الاولیا حضرت شیخ علاء الدین موج دریا [illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قدس الله سره مشرف بوده [illegible] صاحب سجاده [illegible]

سوم جانگه شیخ صدرالدین را او دو پسر بود اول باسم بندگی حضرت قطب الاولیا معزالدین که از خرقه
سجاده شیخ قدس سره و دوم شیخ علاءالدین که او اولاد دری سیران یتیم مالک گردیدست شیخ
مسعود بن شیخ حسن بن شیخ [illegible] بن شیخ [illegible] بن شیخ سلطان بن شیخ داود بن [illegible] شیخ
[illegible] بندگی حضرت شیخ رکن الدین [illegible] بن [illegible] حضرت شیخ علاءالدین مذکور حسب
و اولاد دو تاریخ وفات بندگی حضرت شیخ معزالدین ابن شیخ علاءالدین قدس الله سرهما از زبان
والد بزرگوار پیر دستگیر قطب الاولیا شیخ مودود محمد چشتی [illegible] شنیده ام که حضرت
شیخ معزالدین پسر بزرگ شیخ و خلیفه اعظم شیخ علاءالدین قدس الله سرهما الاولیا
که شیخ معزالدین که صاحب کرامات و مقامات و [illegible] معظم [illegible] کرامت و [illegible]
مستغنی بود و [illegible] در سماع [illegible] مبارک او را [illegible] تحقیق [illegible] از دودمان
کرامت و بزرگی است و شیخ معزالدین تحصیل علم [illegible] کامل کرده بود و در دین و دنیا
حظی کامل داشت و [illegible] در مقام شیخ شیوخ العالم فریدالدین قدس الله سره [illegible]
[illegible] سلطان محمد تغلق [illegible] طلب
[illegible] و تعظیم و تکریم او بود [illegible] امور [illegible]
[illegible] رسانید [illegible]
[illegible] شیخ معزالدین [illegible] از دست [illegible]
[illegible] شهادت رسید و شیخ معزالدین در [illegible] پیران [illegible]
شیخ شیوخ العالم [illegible] شیخ فضیل [illegible] شیخ معزالدین [illegible]
و امروز [illegible] و نقش مبارک [illegible]
[illegible] شیخ علاءالدین [illegible] تاریخ شهادت آنحضرت [illegible]
[illegible] مدت خلافت شیخ معزالدین [illegible] سال بر سجاده [illegible]
[illegible] حضرت شیخ معزالدین [illegible] شیخ معزالدین [illegible]

باسم بندگی

باسم بندگی حضرت قطب الاولیا شیخ فضیل صاحب سجاده قدس سره دوم شیخ صدرالدین [illegible]
[illegible] و تاریخ وفات بعد خلافت او و اولاد شیخ فضیل قدس الله سره شنیده ام
از زبان والد بزرگوار پیر دستگیر قطب الاولیا شیخ مودود محمد چشتی [illegible] که حضرت
شیخ بزرگ و خلیفه شیخ معزالدین است قدس الله سره چنانچه در سیر الاولیا [illegible]
[illegible] فضیل الدین فضیل که هر روز [illegible] اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم فریدالدین
بر سجاده کرامت نشسته است و [illegible] و سیرت آبا و اجداد و [illegible] سجاده
[illegible] خود میکند و [illegible] مشغولی [illegible] ترک و تجرید [illegible] و مقبول [illegible]
[illegible] و معتقدان آن خاندان کرامت امید [illegible]
[illegible] شیخ فضیل صاحب نعمت و کرامت بود [illegible] مبارک [illegible]
مقبول [illegible] وفات وی تاریخ بیست و دوم رجب است و [illegible] سال [illegible] سجاده
[illegible] چون وقت شیخ به آخر رسید جانشینی حضرت [illegible] بحکم پیران به پسر خود شیخ
منور [illegible] عظمت و کرامت شیخ فضیل است [illegible] شیخ فضیل [illegible]
باسم بندگی حضرت شیخ الاسلام و المسلمین شیخ منور صاحب سجاده دوم شیخ سعدالدین المعروف
[illegible] شیخ شمس الدین دریائی [illegible] برادران [illegible] بسیار محبت و مودت [illegible]
[illegible] شیخ منور صاحب سجاده به آخر رسید بحکم پیران خود [illegible] برادر خورد شیخ
شمس الدین دریائی جانشینی به پسر خود شیخ نورالدین تسلیم نمود و چون شیخ منور [illegible]
شیخ شمس الدین دریائی نیز نعمت باطنی خود به برادرزاده شیخ نورالدین صاحب سجاده [illegible]
[illegible] برادر خورد شیخ منور [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] دینی و دنیاوی [illegible]
[illegible] کشیده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت موافق ساعت تولد شیخ شمس الدین [illegible]
سعدالدین [illegible] شیخ شمس الدین صاحب نعمت و کرامت بود [illegible] مبارک [illegible]

وراه کامقبول گردیده گشت چنانچه در مشایخ طریقت و اولیا حقیقت ارجات و رفعت
مقامات و رشد مجاهدات در عصر خویش مثل و نظیر نداشت در بذل ارشاد و اظهارات
ظاهری و باطنی مستثنی بود و ملقب به لقب [illegible] ازان بوده که چه کلمات آنحضرت شیخ علاء الدین
صحیح ادا بود و دیگر آنحضرت اکثر مصلی بر دنیا انداخته خود را با خدا مشغول می‌داشت [illegible]
نور شمس [illegible] موافق سنه هجری هفتصد و چهل و دو [illegible] سال بود و عمر آنحضرت [illegible]
[illegible] و چهار سال [illegible] و وصال او بحساب جمل شاه شمس [illegible] نه صد و نود و [illegible]
ذکر در بیان وفات و مدت خلافت و اولاد شیخ منور قدس الله سره شنیده ام از زبان بزرگ
[illegible] شیخ مودود محمد چشتی [illegible] که شیخ منور کبیر و خلیفه شیخ فضیل است [illegible]
باعظمت و کرامت و صاحب نعمت بود و نظر مبارک وی اکسیر نعمت هر که منظور وی گشتی
مقبول [illegible] گشتی که شیخ منور [illegible] اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم بر سجاده کرامت
نشسته و خلافت سجاده شیخ شیوخ العالم ابو احمد [illegible] آورده و [illegible] تا ترک و تجرید [illegible]
به عظمت و کرامت چون وقت شیخ بآخر رسید جانشین حضرت گنج شکر را [illegible]
به پسر خود شیخ نور الدین تسلیم کرد و در تاریخ سیوم ماه صفر برحمت حق پیوست و مدت
صدارت شیخ منور [illegible] در بیان اولاد [illegible] شیخ منور [illegible] پسر [illegible]
اول [illegible] حضرت شیخ المشایخ و الاولیا شیخ نور الدین قدس سره صاحب سجاده
دوم [illegible] حضرت سراج المحققین برهان السالکین شیخ بهاء الدین قدس سره صاحب سجاده
آنحضرت [illegible] شیخ نور الدین مذکور یافته اند سیوم شیخ خوجه چهارم شیخ محمد [illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible] در بیان حسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد شیخ نور الدین [illegible]
سجاده شنیدم از زبان پیر بزرگوار شیخ مودود محمد چشتی که حضرت شیخ نور الدین
پسر و خلیفه [illegible] حضرت شیخ منور است شیخ با عظمت و هیبت و کرامت بود و صاحب
وجد و سماع و [illegible] و از ماسوی الله دور گشتی و همیشه [illegible]
مشغول بودی و از علائق و عوائق دنیا فارغ بودی و بجای اجداد خود در مقام شیخ شیوخ
العالم نشست و اطاعت سجاده حضرت گنج شکر [illegible] آورد [illegible]

پس بر رفعت مقام حضرت گنج شکر باشاره پیران خود [illegible] شیخ بهاء الدین [illegible] شیخ منور سپرد
و او برحمت حق پیوست [illegible] شیخ بهاء الدین بر سجاده نشست و مدت خلافت شیخ [redacted]
[redacted] خلافت نشسته ماند [redacted] در بیان حسب
و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد شیخ بهاء الدین قدس الله سره شنیدم از زبان والد بزرگوار
[redacted] شیخ با هیبت و عظمت و کرامت بود و صاحب
وجد و سماع و نظر وی اکسیر نعمت بود [illegible] ترک و تجرید [illegible]
بود در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و اطاعت سجاده آنحضرت بسیار کردی و در مجاهده و ریاضت
[illegible] مشغول با حق [illegible] با خلق بود و وقت [illegible] شیخ شیوخ
العالم را به پسر خود باشاره پیران [redacted] عالم رحلت نمود و مدت خلافت شیخ بهاء الدین
[redacted] بر سجاده خلافت نشسته بود و [illegible] شیخ بهاء الدین را دو پسر بود اول
[illegible] حضرت شیخ احمد صاحب سجاده قدس سره دوم شیخ نعمت الله ذکر در بیان حسب و تاریخ وفات
و مدت خلافت و اولاد [illegible] حضرت شیخ احمد قدس سره شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاقطاب [illegible]
بزرگوار خود شیخ مودود چشتی که آنحضرت شیخ احمد پسر و خلیفه حضرت شیخ بهاء الدین است شیخ [illegible]
مشایخ کبار بود و بجای اجداد خود در مقام شیخ شیوخ العالم قدس الله سره نشست صاحب [illegible]
[illegible] ریاضت و [illegible] همیشه در ترک و تجرید مشغول با حق می‌ماند [illegible]
بالقطع [illegible] شدی و مریدان صاحب خوارق و کرامت بودند و در [illegible] خدمت مقام شیخ
شیوخ العالم را باشارت پیران به پسر خود شیخ عطاء الله [illegible] برحمت [illegible] بتاریخ هشتم ماه ذی القعده
[illegible] وفات یافت [illegible] شیخ علاء الدین [illegible] مدت سجاده نشینی شیخ احمد [illegible]
[illegible] بر سجاده خلافت نشسته [illegible] شیخ احمد مذکور را چهار پسر بود اول [illegible] حضرت شیخ
عطاء الله صاحب سجاده دوم شیخ برهان [illegible] چهارم شیخ بهاء الدین ذکر در بیان حسب
و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد [illegible] حضرت شیخ عطاء الله قدس سره شنیدم [illegible]

[illegible] (margin note)

هشتم ماه ذی القعده (margin note)

زبان میرزا سکر والد بزرگوار خود شیخ محمود محمد چشتی قدس سره که حضرت شیخ عطاء الله کبیر
و خلیفه شیخ محمد وارث شیخ ما موارد و مشایخ کبار بود و صاحب کشف و کرامت بود و بجای اجداد خود
در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و رعایه سجاده آنحضرت بسیار کردی و در زمان خود مستثنی بود
کرامات و مقامات و حالات وی معروف و مشهور گشت و آوازه ریاضت وی که پیدا و درد خود
وجود نسب معرفت وی مردمان آمده بار بزیارت او می آمدند هر که نظر میکرد منور میشد چون دم آخر او
رسید خدمت تمام شیخ شیوخ العالم باشاره پیران خود بپسر خود حضرت شیخ محمد مفوض کرد و نبید و تاریخ
هفتم ماه جمادی الاول [illegible] برحمت حق پیوست هم در گنبد شیخ علاء الدین مدفون ساختند و مدت
سجاده نشینی آن حضرت هفده سال بود که بر سجاده و خلافت بزرگوار خود نشسته ماند و شیخ
عطاء الله را دو پسر بودند اول بنده حضرت سلطان الاولیا شیخ محمد صاحب سجاده دوم شیخ
قطب الدین [illegible] در بیان حسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد بنده حضرت شیخ محمد [illegible]
[illegible] شنیدم از زبان والد خود که حضرت شیخ محمد پسر و خلیفه شیخ عطاء الله شیخ با عظمت
و کرامت بود بجای اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و رعایه سجاده
آنحضرت بسیار کردی روز و شب مشغول با حق میبودی هر چه میرسید بفقرا و مساکین می بخشید
و آوازه کرامت و همت وی معروف و مشهور بود چنانچه مسموع است از حضرت ضیاء الملة
والطریقت قطب [illegible] شیخ محمد بن شیخ ابراهیم صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره که اولاد
حضرت شیخ محمد [illegible] حضرت شیخ شیوخ العالم نشسته بودند که پادشاه [illegible]
از ولایت [illegible] همراه او بود چون از زیارت حضرت شیخ
قطب العالم [illegible] معانقه [illegible] حضرت شیخ [illegible] کردند حضرت شیخ از اشراف
باطن [illegible] طعام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حضرت شیخ محمد [illegible] مشهور است [illegible]
در [illegible] فقیر [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه

هفتم جمادی الاول

[illegible] شاه [illegible] شیخ افتاد و سر بر زمین نهاد و عرض نمود که جز حضرت این سر را کسی دیگر نداند
آورده که خبر پادشاه است هندوستان ترا و فرزندان ترا مبارکباد و چون وقت وصال
حضرت شیخ نزدیک رسید خدمت مقام شیخ العالم پسر خود بإشاره پیران بشیخ ابراهیم
سپرده [illegible] چهارم ماه شوال او وفات یافتند و هم در گنبد شیخ علاء الدین مدفون کردند
و مدت سجاده نشینی آنحضرت بیست و دو سال بود که بر سجاده خلافت نشسته ماند
و شیخ محمد مذکور را سه پسر بودند اول بإسم سراج المحققین حضرت شیخ ابراهیم دوم
شیخ خلیل سوم شیخ [illegible] در بیان حسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد حضرت
شیخ ابراهیم قدس الله سره شنیدم از زبان والد خود که شیخ ابراهیم پسر و خلیفه شیخ محمد
بن شیخ [illegible] و مشایخ کبار [illegible] ریاضت و مشقت و همت معروف و مشهور بجای
اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و رعایه سجاده آنحضرت را بوجهی
آورده در میان او صاحب ولایت بودند و کرامات و حالات آنحضرت [illegible]
[illegible] چنانچه مسموع است از حضرت ضیاء الطریقت قطب العالم شیخ محمد بن شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شبی دزدی در خانه شیخ ابراهیم بن شیخ محمد چشتی
دزدی اسباب [illegible] آمد بفرمان الله تعالی نابینا گشت و از کوری چشم [illegible] شیخ
[illegible] تهجد برخاست و خادمه را فرمود که آب بجهت تجدید وضو بیار خادمه مذکور
[illegible] برفت دید که دزد کور شده ایستاده است و میگوید که اگر بینائی چشم با من باز دهد
[illegible] مسلمان شوم [illegible] بسمع شیخ رسید [illegible] ساخت و [illegible]
[illegible] دست دعا بدرگاه عز و جل دراز کرد که [illegible] این دزد بینا شود [illegible]
[illegible] دزد بینا چشم باز یافت و مسلمان شد و [illegible] در خدمت [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] حضرت شیخ آورد [illegible]
سوال کرد که [illegible] کرامات خود [illegible] حضرت شیخ فرمود که [illegible]

کرامات نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی بهتر است که از این سخن باز آئی هر چند که حضرت شیخ منع او [illegible]
[illegible] از آنکه خود را زیاده [illegible] آخر الامر حضرت شیخ دست او گرفت و در یک لحظه [illegible] خود برد و خود
[illegible] کرامات خود را [illegible] هنوز این سخن تمامی از زبان مبارک شیخ بیرون نیامده بود که تمام
وجود سوداگر را آتش گرفت هر چند [illegible] که نیز [illegible] رسید و جان را بحق تسلیم کرد و الله
و بعد از آن [illegible] ایشان شیخ کلاه خود را از سر کشید و [illegible] برکت گرفته [illegible]
[illegible] از اطراف و جوانب می‌آمدند چون وقت حضرت شیخ با خر رسید [illegible]
پسران جانشین حضرت گنج شکر را به پسر خود باسم شیخ تاج الدین محمود مخصوص گردانید
[illegible] بیست و یکم ماه رجب بخدمت حق پیوستند و مرید [illegible] شیخ علاء الدین [illegible] موجود را
[illegible] و مدت سجاده نشینی حضرت شیخ ابراهیم چهل و دو سال بود [illegible]
شیخ [illegible] از نسبت [illegible] و شیخ برادر و پسر بودند اول باسم [illegible] ضیاء الدین
[illegible] پسران پیر دستگیر حاجی [illegible] شیخ تاج الدین محمود قدس الله سره دو شیخ
[illegible] در بیان حسب و نسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد
حضرت شیخ تاج الدین محمود قدس الله سره و شیخ نفیس الدین پسر بزرگ ایشان که صاحب سجاده
[illegible] پیر دستگیر حضرت شیخ مودود و شیخ محمد چشتی قدس الله سره که حضرت شیخ [illegible]
[illegible] و خلیفه خاص شیخ ابراهیم بالاراده بودند و شیخ با عظمت و کرامت و مشایخ
بودند بجای [illegible] خود در مقام [illegible] شیخ العالم [illegible] و رعایت آن سجاده [illegible]
[illegible] آن حضرت در [illegible] خود [illegible] میدانستند که [illegible] و تمامی [illegible]
الا آن حضرت کیمیا اثر بود [illegible] نظر [illegible] و خلفای آن حضرت [illegible]
[illegible] بودند [illegible] والد بزرگوار این [illegible] حضرت شیخ مودود و شیخ محمد چشتی و شیخ
[illegible] و سید محمد [illegible] و شیخ ابوالفتح چشتی [illegible] و شیخ نظام [illegible]
[illegible] شیخ قطب الدین و شیخ برهان الدین و شیخ علاء الدین پسران آن حضرت و سید العلاء

تا القصه بعضی خلفای آن حضرت در اطراف و جوانب عالم گزیده و حضرت شیخ همراه در یاد حق
مستغرق بودند و [illegible] بزرگان [illegible] مناقب ایشان معروف و مشهور اند
[illegible] از شیخ ابوالمعالی [illegible] طوسی ساکن [illegible] که داخل صوبه [illegible] است
[illegible] که حضرت قطب الاقطاب شیخ تاج الدین محمود [illegible] بکار مسافر بروند [illegible]
[illegible] باز داران حضرت شیخ [illegible] و [illegible] تمامی شهر
تفحص کردند مرغ نیافتند [illegible] سیف الدین و [illegible] شیخ ابوالمعالی [illegible] ماکیان بودند اما
[illegible] حاضر نبود و باز داران حضرت شیخ تمام الحاح نزد خادمان [illegible] گفتند که [illegible] مرغ [illegible]
و مرغ [illegible] دادند و گفتند [illegible] هرچند باز داران عاجزی کردند قبول نکردند
[illegible] نزد [illegible] از جائی خرید کرده آوردند چون شب شد همه ماکیان [illegible]
بردند [illegible] این خبر [illegible] رسید [illegible] جانب حضرت
شیخ [illegible] حضرت شیخ سوار شده و باز در دست گرفته [illegible] شکار رفتند چون
مبارک حضرت شیخ [illegible] حضرت شیخ فرمودند که [illegible] شده است
[illegible] قاضی [illegible] شیخ افتاده عرض نمود که [illegible] عفو فرمایند
فرمودند [illegible] حضرت شیخ [illegible]
بسیار شفقت و مرحمت فرمودند و خرقه خلافت [illegible] حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس سره عطا فرمودند [illegible] که [illegible] شیخ ابوالمعالی [illegible]
[illegible] خانه آتش گرفته است [illegible] مبارک بود [illegible]
[illegible] رسیده بود و دیگر همه اشیا سوخته بود [illegible] مستقیم است
[illegible] الله [illegible] آتش نمیسوزد [illegible] از حضرت والد بزرگوار چون
[illegible] اکابر دین و مشایخ اهل [illegible] عادات
[illegible] وفات [illegible] ملک المشایخ [illegible] اولیا پسران دستگیر شیخ تاج الدین

محمود مسند نشین سجاده حضرت قطب الاولیا شیخ زین الدین گنج‌بخش گنج‌شکر قدس الله سره باتفاق [illegible]
اقتدار از علمای زمان ایشانرا التماس خارق کردند در مقام آزمایش آمده بجهت کشف کرامت
جمعی بر داشت شخصی [illegible] خود را از مرده بر جنازه کرده بصورت میت در بیت تابوت
[illegible] رو و چشم [illegible] بیتابی بادی قرار داد که چون حضرت شیخ تکبیر بر آرند تو از سر جنازه
بر خاسته فرار نمائی و از خدمت ایشان استدعای نماز جنازه نمود حضرت ایشان بعد از استفسار
سه مرتبه چون تکبیر افتتاح نماز جنازه گفتند آنمرد زنده در تابوت بقرار حلت نمود و بازش العباد
استغفار بر خاستن وی معلوم نمود که حقیقت حال چیست و باعتذار درست و با خلوص ارادت
تعظیم و احترام قیام نمود و نیز بسیجیت رسیده کو [illegible] بجهة امتحان کرامت کرده بجهة در طبق
ساخته پیش ایشان نهاد و با انتظار اکرکشف خارق عادت ایشان شود پس از آنکه حضرت ایشان
سرپوش از روی طبق بر داشتند و فرمودند که ای گربه باذن الله تعالی برخیز و برو که زنده شده
گربه باذن او را یک عقیده و اخلاص هزار شده انکار او در این مرتبه یکی در بیعت آمد
که مجلس را این مقام بخواست بعد از آن حضرت شیخ باشاره پیران خویش از پسران خود
جانشینی حضرت گنج‌شکر قدس الله سره بنبیره حضرت شیخ فیض الله مفوض کردند ایشان [illegible]
آنحضرت بجای اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم نشستند و خلعت [illegible]
بر سجاده خویش بوده که رعایت سجاده شیخ شیوخ العالم را چه میکردند و قدم بقدم بزرگان [illegible]
خود و پیر [illegible] میرفتند [illegible] واعظم کبار حضرت شیخ تاریخ بیعت [illegible]
[illegible] بر حمت حق پیوسته و عمر شریف [illegible] سالی [illegible] سجاده [illegible]
و حضرت شیخ خدمت مقام شیخ شیوخ العالم را بحضرت شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] پیران خود سپرده شیخ ابراهیم مذکور [illegible] جد و صباح [illegible]
بر قدم اجداد خویش [illegible] بزرگان خود بر مقام شیخ شیوخ العالم نشست
و بیعت با حق سبحانه تعالی [illegible] بود بعد از چند [illegible] حضرت شیخ تاج الدین محمود

شیخ مخدوم شیخ صفر [illegible] برحمت حق پیوستند عمر شریف حضرت ایشان [illegible] ۱۰۱۹
سال بود و مدت خلافت حضرت شیخ [illegible] و شش سال بود که بر سجاده خلافت بزرگان
خویش [illegible] نشستند و مزار فیض الله در گنبد شیخ علاء الدین موج دریا است و مزار
حضرت شیخ تاج الدین محمود [illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible] گنبد شیخ علاء الدین
[illegible] کرامت حضرت شیخ تاج الدین محمود و شیخ فیض الله پسر
[illegible] حضرت ایشان [illegible] انتقام [illegible] شیخ تاج الدین محمود را [illegible] پسر [illegible]
دختر بودند پسران اول [illegible] حضرت شیخ المشایخ شیخ فیض الله [illegible] سجاده [illegible]
دوم شیخ فتح الله [illegible] سیوم شیخ غضنفر [illegible] چهارم شیخ احمد قتال [illegible] شیخ [illegible]
ششم شیخ عبد الواحد هفتم شیخ محمد [illegible] هشتم شیخ عبد الله نهم شیخ حسن محمد
دهم شیخ کرم الله یازدهم شیخ [illegible] دوازدهم شیخ [illegible] محمد [illegible] سیزدهم
شیخ برهان الدین چهاردهم شیخ حسینی پانزدهم شیخ علی الدین و شیخ فیض الله [illegible] شیخ تاج الدین
محمود [illegible] اول [illegible] شیخ [illegible] الاولیا [illegible] عارف الحق
شیخ ابراهیم [illegible] سجاده دوم شیخ عارف سیوم شیخ [illegible]
شیخ تاج الدین محمود [illegible] کرامات [illegible] رود [illegible]
کرامت [illegible] شیخ محمود چشتی قدس الله سره [illegible] کرامت مخدوم شیخ تاج الدین محمود
چشتی البهی کرامت [illegible] شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت برهان العاشقین شیخ تاج الدین محمود چشتی
البهی کرامت شیخ شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت کاملان الملک شیخ تاج الدین
محمود چشتی البهی کرامت [illegible] شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت عالم العالم شیخ تاج
محمود چشتی البهی کرامت [illegible] شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت صاحب الولایات
شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت [illegible] شیخ تاج الدین محمود چشتی البهی
کرامت [illegible] تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت [illegible] تاج الدین محمود چشتی البهی کرامت

طالب الحق شیخ تاج الدین محمود چشتی البی بحرت محقق شیخ تاج الدین محمود چشتی
البی بحرت صاحب سجاده شیخ تاج الدین محمود چشتی البی بحرت حاجی الحرمین شیخ
تاج الدین محمود چشتی البی بحرت عزیز شیخ تاج الدین محمود چشتی البی بحرت ضیاء الافاق
برهان الحق والشرع والدین تاج الدین محمود چشتی قدس الله سره العزیز سروانی تا هرات
[illegible] در کار کتاب اطوف جمع نموده است [illegible] در حال حسب تاریخ وفات ولادت
حضرت [illegible] شیخ ابراهیم قدس سره مکاتب اطوف شنیده از زبان پیر روشن ضمیر
والد بزرگوار خود شیخ محمود و محمد چشتی که حضرت شیخ ابراهیم ابن فضل الله ابن
[illegible] حضرت شیخ تاج الدین محمود بزرگ و پسر خورد و خلیفه حضرت شیخ ابراهیم است
شیخ با عظمت و هیبت بود همیشه در مجاهده و ریاضت مشغول بودی و بجای اجداد
خود [illegible] در مقام شیخ شیوخ العالم نشسته [illegible] سجاده نشین حضرت گنج شکر با جمله
[illegible] بجا بوده [illegible] وقت بالاخره بسیر خدمت مقام حضرت گنج شکر پسر خود شیخ
حضرت شیخ ضیاء الطریقت شیخ محمود را [illegible] تاریخ هژدهم ماه محرم
سنه ۱۰۲۲ برحمت حق پیوستند و عمر شریف [illegible] سال بود مدفونش
[illegible] بحضرت شیخ [illegible] سال [illegible] سجاده
[illegible] شیخ ابراهیم مذکور را [illegible] پسر بوده اول باسم
[illegible] حضرت [illegible] شیخ محمد صاحب سجاده حضرت
[illegible] شیخ [illegible] غلام محمد
[illegible] شیخ خواجه محمد [illegible] در حال حسب [illegible] حضرت میان شیخ محمود صاحب
سجاده حضرت گنج شکر که تاریخ بستم ماه محرم الحرام سنه ۱۰۲۳ بجای اجداد
خود [illegible] در مقام شیخ شیوخ العالم حضرت شیخ گنج شکر قدس الله سره نشسته [illegible]
بر جاده شرع و سجاده پیران خود مستقیم اند شیخ با عظمت و کرامت [illegible]
[illegible] سجاده بواجب مبالغه همواره [illegible] ریاضت و مجاهده مشغول با حق [illegible]

الله حال این صاحب زاده همه درستان خاندان شیخ شیوخ العالم مشهور شده اند [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] انتساب [illegible] از مجال [illegible]
[illegible] آبا و اجداد خود [illegible] مقبول دلها اند و در دل [illegible]
معتقدان این خاندان [illegible] حضرت حق سبحانه تعالی این شیخ زاده را
[illegible] سجاده [illegible] مستقیم دارد [illegible] عظمت و کرامت شیخ تاج الدین محمود حضرت
شیخ [illegible] الله حضرت شیخ ابراهیم [illegible] حضرت شیخ محمد [illegible] این مقام [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ تاج الدین محمود مذکور را چهار پسر بودند اول باسم
شیخ فرید محمد دوم شیخ [illegible] محمد سیوم شیخ [illegible] محمد چهارم شیخ عبد الحبیب
[illegible] شیخ فرید محمد مذکور [illegible] پسر [illegible] شیخ [illegible] شیخ محمد [illegible] شیخ تاج الدین محمود
[illegible] پسر بودند اول باسم خواجه محمد دوم شیخ محمد فرید سیوم شیخ [illegible] محمد
[illegible] شیخ ابو المعالی و شیخ [illegible] الله ابن شیخ تاج الدین محمود را یک پسر بود باسم
شیخ [illegible] محمود و شیخ [illegible] محمد را یک پسر [illegible] شیخ صالح محمد [illegible] شیخ عبد الواحد
ابن شیخ تاج الدین محمود را [illegible] پسر بودند اول باسم شیخ ابو المعالی دوم شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] محمد مذکور را یک پسر [illegible] شیخ علاء الدین [illegible] شیخ عبد الله ابن شیخ
تاج الدین محمود [illegible] پسر [illegible] اول [illegible] شیخ غلام فرید دوم شیخ غلام محمد
سیوم غلام [illegible] شیخ حسن محمد ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] الله ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را دو دختر [illegible] شیخ فرید محمد
ابن شیخ تاج الدین محمود [illegible] دختر [illegible] شیخ تاج الدین [illegible] را یک دختر [illegible]
شیخ تاج الدین محمود را یک پسر [illegible] شیخ [illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ابن شیخ تاج الدین محمود را یک پسر [illegible] شیخ [illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible]
ابن شیخ حسن محمد ابن شیخ تاج الدین محمود را مذکور را یک پسر [illegible] شیخ [illegible]

و بعض از فرزندان آنحضرت شیخ تاج الدین محمود قدس الله سره بعد [illegible] یک دختر از
جمله فرزندان شیخ تاج الدین محمود در خانه شیخ علاء الدین ابن شیخ [illegible] ابن شیخ وجیه الدین
ابن شیخ برهان الدین [illegible] صاحب سجاده مذکور است دوم دختر آنحضرت در خانه
شیخ [illegible] ابن شیخ عبد الوهاب ابن شیخ برخوردار شیخ [illegible] مذکور است سوم دختر
آنحضرت در خانه شیخ معین الدین ابن شیخ عبد الوهاب مسطور است که از آن عفیفه یک
پسر شیخ برخوردار و شیخ برخوردار را یک پسر باسم شیخ عارف محمد چهارم دختر آنحضرت
در خانه شیخ فیروز ابن شیخ عبد الوهاب مرقوم است که از آن عفیفه یک پسر باسم شیخ
پیر محمد پنجم دختر آنحضرت در خانه شیخ حبیب الله ابن شیخ عبد الوهاب مذکور است که از آن
عفیفه چهار پسر باسم شیخ [illegible] الدین و شیخ [illegible] و شیخ [illegible] محمد و شیخ [illegible] ششم
دختر آنحضرت در خانه شیخ نظام الدین ابن شیخ قیام الدین ابن شیخ [illegible] ابن شیخ
[illegible] ابن شیخ ابو الفتح ابن شیخ رکن الدین ابن شیخ [illegible] مرقوم است که از آن عفیفه
یک پسر باسم شیخ [illegible] محمد هفتم دختر آنحضرت در خانه شیخ قطب الدین ابن شیخ [illegible]
ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ عطاء الله صاحب سجاده مسطور است هشتم دختر آنحضرت در خانه
شیخ محمد ابن شیخ کمال الدین ابن شیخ قطب الدین مذکور که از آن عفیفه سه پسر باسم
جمال الدین و کمال الدین و [illegible] نهم دختر آنحضرت در خانه شیخ قاسم ابن شیخ کمال
دهم دختر آنحضرت در خانه شیخ فضیل ابن شیخ کمال مذکور که از آن عفیفه یک پسر
متولد شد یازدهم دختر آنحضرت در خانه شیخ محمد ابن شیخ احمد ابن شیخ الله بخش ابن شیخ [illegible]
ابن شیخ [illegible] مرقوم دوازدهم دختر آنحضرت در خانه شیخ [illegible] ابن شیخ محمد ابن شیخ
یوسف ابن شیخ فضیل ابن شیخ محمد صاحب سجاده مذکور سیزدهم دختر آنحضرت
در خانه شیخ احمد ابن شیخ صلاح الدین ابن شیخ عبد الوهاب مذکور [illegible] شیخ کمال
ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ عطاء الله صاحب سجاده چهاردهم دختر آنحضرت
شیخ [illegible]

[illegible] ابن شیخ [illegible] ابن شیخ داود [illegible] ابن شیخ محمد [illegible] ابن شیخ برهان الدین [illegible]
[illegible] یک پسر [illegible] که حضرت [illegible] شیخ [illegible] محمد از آن عفیفه
[illegible] شیخ نور محمد یازدهم دختر آنحضرت در خانه شیخ [illegible] ابن شیخ محمد ابن
[illegible] ابن شیخ [illegible] ابن شیخ محمد صاحب سجاده مذکور و [illegible] شیخ سعد الدین ابن
شیخ فضیل صاحب سجاده مذکور که او و اولاد ایشان [illegible] ابن شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible]
شیخ [illegible] و شیخ شهاب الدین و [illegible] ابن شیخ محمد [illegible] ابن [illegible] که [illegible]
[illegible] ابن شیخ نور صاحب سجاده صاحب سجاده مسطور که اولاد ایشان به آنحضرت
[illegible] ابن شیخ [illegible] الدین زنده و پیر و شیخ المشائخ و الله و شیخ نور الدین ابن شیخ
[illegible] ابن شیخ المشائخ شیخ [illegible] ابن حضرت شیخ نور صاحب سجاده که آنحضرت
[illegible] او و اولاد و مشائخ زنده [illegible] کرامات و احوال ایشان معروف و مشهور است
[illegible] مبارک آنحضرت در دهلی است که مردم [illegible] از زیارت آن مزار پر انوار فیض
[illegible] شیخ علاء الدین [illegible] مشهور [illegible] شیخ علاء الدین زنده پیر او [illegible]
[illegible] رحلت سجاده و آنچه [illegible] او [illegible] شیخ رسیده بود دوم پسر او خود
[illegible] شیخ [illegible] الدین ابن شیخ نور الدین مذکور مرحمت [illegible] و شیخ [illegible] الدین را او [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شرف سجاده شیخ علاء الدین شرف [illegible] و شیخ [illegible] دو پسر داشت باسم
[illegible] صاحب سجاده آنحضرت و شیخ [illegible] عبد الصمد و شیخ زکریا را دو پسر بود باسم
شیخ احمد صاحب سجاده آنحضرت و شیخ محمد صاحب خلافه آنحضرت و قاضی عبد الصمد را
[illegible] پسر باسم شیخ تاج الدین و شیخ عبد اللطیف و شیخ [illegible] در حضرت دهلی [illegible]
[illegible] پسر باسم شیخ [illegible] و دیگر [illegible] پسر شیخ [illegible] الدین که و برادر پسر باسم شیخ
[illegible] و شیخ صدر الدین و شیخ مصطفی صاحب سجاده و شیخ [illegible] و شیخ بهاء الدین و
شیخ [illegible] و قطب الدین مذکور را اولاد دختر [illegible] و صدر الدین مذکور را دو پسر

باسم عبد الوهاب در درویشی [illegible] پسر او عقبی نماند و شیخ مصطفی را سه پسر باسم شیخ [illegible]
و شیخ اسماعیل صاحب سجاده دوم و شیخ مرتضی و شیخ بهاء الدین مسطور را یک پسر باسم [illegible]
و شیخ محی الدین را دو پسر باسم شیخ کمال و [illegible] دیگر اولاد شیخ شمس الدین ابن شیخ خوجه ابن شیخ [illegible]
صاحب سجاده مرقوم در حضرت دهلی و بعضی در برهانپور صوبه دکن باسم شیخ نظام خان ابن
چشتی خان ابن شیخ یعقوب ابن شیخ احمد حاجی ابن شیخ برهان الدین ابن شیخ شمس الدین [illegible]
شیخ شعیب ابن شیخ محمود ابن شیخ عبد الوهاب ابن شیخ [illegible] ابن شیخ غیاث الدین ابن شیخ
برهان الدین مرقوم در دهلی سکونت [illegible] شیخ بهاء الدین و شیخ [illegible] شیخ اسماعیل و شیخ [illegible]
و شیخ نصیر الدین پسران [illegible] شیخ عبد الوهاب ابن شیخ
[illegible] شیخ قوام الدین ابن
شیخ [illegible] ابن شیخ عیسی ابن شیخ [illegible] ابن شیخ رکن الدین ابن شیخ [illegible] ابن شیخ منور صاحب
سجاده مذکور و شیخ [illegible] شیخ صدر الدین
[illegible] مذکور [illegible] شیخ [illegible]
مسطور دیگر شیخ نعمت الله ابن شیخ [illegible] ابن شیخ منور صاحب سجاده مرقوم
[illegible] سکونت گرفته بود [illegible] در ملتان [illegible]
که دو پسر بودند [illegible] شیخ فخر الدین و پسر میانه [illegible] و پسر خورد شیخ
[illegible] و شیخ [illegible] الدین [illegible]
[illegible]
و اولاد [illegible] و بعضی در [illegible] اولاد و شیخ [illegible] شیخ نعمت الله [illegible]
[illegible] باسم شیخ [illegible] و شیخ جعفر و شیخ منور و [illegible] شیخ عبد المجید [illegible]
شیخ محمد ابن شیخ عثمان ابن شیخ [illegible] مسطور و عبد اللطیف و لعل و حبیب الله [illegible]
ابن شیخ [illegible] شیخ عثمان مذکور و شیخ معظم و اعظم [illegible] ابن شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] ابن شیخ عبد الوهاب [illegible] شیخ حسین [illegible] مذکور [illegible]
دختر شیخ [illegible] دختر [illegible] بود و شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible] حسینی [illegible]
او و شیخ برهان الدین صاحب سجاده مسطور [illegible] و شیخ برهان الدین را [illegible] پسر بود [illegible] شیخ
[illegible] شیخ [illegible] شیخ موسی و شیخ بهاء الدین و شیخ [illegible] پسر بود باسم شیخ [illegible]
و شیخ عبد الوهاب [illegible] پسر بودند اول باسم شیخ [illegible] الدین و دوم شیخ معین الدین سیوم شیخ بهاء [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible] و شیخ [illegible] باسم شیخ علاء الدین و شیخ علاء [illegible]
[illegible] پسر بودند اول باسم شیخ شرف [illegible] دوم شیخ علی محمد [illegible] شرف [illegible]
شیخ [illegible] و شیخ [illegible] مذکور را یک پسر باسم شیخ فتح محمد [illegible] شیخ غلام محمد [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] محمد و شیخ [illegible] شیخ احمد [illegible] شیخ معین الدین مسطور [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] مرقوم [illegible] شیخ [illegible] و شیخ صدر الدین [illegible] محمد و شیخ [illegible]
[illegible] مذکور و شیخ [illegible] شیخ برهان مذکور را [illegible] شیخ بهاء الدین [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] اولاد [illegible] شیخ [illegible] شیخ بهاء الدین [illegible]
[illegible] الدین مذکور [illegible] شیخ عادل چشتی [illegible] شیخ [illegible]
دو پسر و چهار دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ کرم الله و شیخ [illegible] دختران [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ نصیر الدین [illegible]
[illegible] و شیخ کرم الله [illegible] دو پسر اول باسم شیخ [illegible] دوم شیخ [illegible] و شیخ [illegible]
و شیخ [illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible] شیخ بهاء الدین معدوم و شیخ [illegible]
[illegible] شیخ نظام الدین [illegible] شیخ بهاء الدین مذکور و شیخ بایزید [illegible] شیخ علاء الدین [illegible] شیخ [illegible] مسطور [illegible]
شیخ قطب الدین [illegible] شیخ عطاء الله صاحب سجاده مرقوم [illegible] پسر بودند اول باسم شیخ [illegible]
دوم شیخ کمال سیوم شیخ نصیر الدین و شیخ کمال [illegible] پسر بودند اول باسم شیخ [illegible] دوم
شیخ [illegible] سیوم شیخ عبد الرشید چهارم شیخ جلال [illegible] شیخ محمد ششم شیخ [illegible] هفتم شیخ [illegible]

هشتم شیخ خلیل دیگر شیخ عقیل بن شیخ محمود [illegible] بود که اولاد ایشان در حصتی بودند
بلکه شیخ [illegible] شیخ احمد [illegible] پسر بود پسر شیخ محمود شیخ محمد
مذکور را هفت پسر بود یکم شیخ [illegible] الدین دوم شیخ قطب الدین سوم شیخ مصطفی چهارم شیخ شاه محمد پنجم
عزیز الله ششم شیخ حبیب و شیخ منیب و شیخ معظم [illegible] بن شیخ خلیل الملک پسر شیخ [illegible]
که در دلی شیخ امان الله و شیخ معظم [illegible] که در ملک مالوه [illegible] انجام
ششم سلطان [illegible] از اولیاء خدا بودند در خانه [illegible] سلطان [illegible] شیخ [illegible]
والدین [illegible] شیخ [illegible] شکر بود داماد دختر شیخ سلطان مذکور در
[illegible] بحضرت شیخ [illegible] از [illegible] اصطلاح حق بود دختر شیخ
شیخ مذکور در حباله عقد شیخ نظام برادر شیخ [illegible]
[illegible] صاحب الحروف [illegible] شیخ نظام الدین [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
فضل [illegible] سجاده حضرت گنج شکر و دیگر شیخ [illegible] شهاب الدین [illegible] شیخ محمد
شیخ [illegible] شیخ زین [illegible] سراج الدین [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ زین العابدین اولاد دختر [illegible] شیخ [illegible]
سلیمان بن حضرت گنج [illegible] قدس سره [illegible] دیده و شنیده
[illegible] والله اعلم [illegible]
[illegible] صاحب سجاده حضرت [illegible] الرحیم [illegible]
سلطان [illegible] الدولت [illegible] آمده [illegible] سکونت
[illegible] الآن [illegible] الله و دختر [illegible]
[illegible] شیخ قطب العالم حضرت
گنج شکر قدس سره العزیز [illegible] تفصیل [illegible]

ملک شیخو ابن ملک برسینه کهوکهر در خانه شیخ محمد صاحب سجاده بود دیگر دختر [illegible] کالو ابن
ملک شیخو مذکور در خانه شیخ ابراهیم صاحب سجاده بود دیگر دختر ملک جسرت بن ملک
برسینه کهوکهر در خانه شیخ فیض الله صاحب سجاده بود چهارم دختر اسماعیل خان بن عمر خان
کهوکهر در خانه شیخ محمد صاحب سجاده بن شیخ ابراهیم [illegible] پنجم دختر [illegible] بن ملک کالو کهوکهر
مذکور در خانه شیخ عفیف بن شیخ تاج الدین محمد صاحب سجاده بود ششم دختر عمر خان بن [illegible]
منصور کهوکهر در خانه شیخ محمد مکی ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور است هفتم دختر ملک
برسینه بن ملک جسرت مرقوم در خانه شیخ عبدالله بن شیخ تاج الدین محمود است هشتم
دختر ملک صدر الدین [illegible] مبارک کهوکهر در خانه شیخ جان محمد ابن شیخ احمد قتال ابن شیخ
تاج الدین محمود است نهم دختر ملک برسینه ابن ملک جسرت مذکور در خانه شیخ
صدر الدین ابن شیخ حبیب الله است دهم دختر ملک [illegible] ابن ملک کالو مسطور در خانه
شیخ علاء الدین ابن شیخ داود بود یازدهم دختر [illegible] خان کهوکهر عرف [illegible] در خانه شیخ
[illegible] شیخ احمد صاحب سجاده بود دوازدهم دختر کهوکهر در خانه شیخ کمال ابن شیخ قطب الدین [illegible]
سیزدهم دختر کهوکهر در خانه شیخ فضل الدین ابن شیخ عطاء الله صاحب سجاده بود چهاردهم
دختر کهوکهر در خانه شیخ محمد شریف ابن شیخ علاء الدین است دیگر [illegible] نسبت دختر
[illegible] شیخ علاء الدین [illegible] کرده اند [illegible] دختر رای
[illegible] در خانه [illegible] عبدالله ابن شیخ تاج الدین محمود [illegible]
دختران [illegible] دختر [illegible] در خانه شیخ [illegible]
ابن شیخ محمد صاحب سجاده بود دوم دختر [illegible] در خانه شیخ قطب الدین [illegible] شیخ عطاء الله
صاحب سجاده بود سوم دختر [illegible] در خانه شیخ کمال ابن شیخ قطب الدین مذکور بود چهارم
دختر رای [illegible] در خانه شیخ احمد ابن شیخ [illegible] بود پنجم دختر [illegible] خان [illegible] در خانه
شیخ [illegible] ابن شیخ ابراهیم صاحب سجاده است دیگر دختران [illegible] نیز در خانه

مخدوم زاده آمده او دختر رای قطب ابن رای مجدی را در خانه حضرت شیخ تاج الدین محمود [illegible]
٥ [illegible] بود دوم دختر [illegible] در خانه [illegible] ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ عطاء الله [illegible]
بود سیوم دختر شیار خان ابن رای قطب مذکور در خانه شیخ احمد قتال ابن شیخ تاج الدین محمد
٥ است آنچه این ذره موهوم شنیده تحقیق نموده یک یک در قلم آورده والله اعلم بالصواب

٥ اولاد سه گانه حضرت شیخ محمد عرف [illegible] شهید ابن حضرت شیخ سلیمان ابن بندگی حضرت قطب
٥ العالم شیخ فریدالدین گنج شکر قدس الله سره [illegible] شیخ محمد مذکور را دو پسر بودند اول اسم شیخ
٥ فیروز شاه دوم خواجه خضر که اولاد ندارد و شیخ فیروز شاه را سه پسر بوده اول اسم
٥ شیخ نورالدین دوم شیخ عبدالملک سیوم شیخ بهلول که اولاد ایشان در [illegible]
[illegible] از اولاد شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible] ابن شیخ رحمون و شیخ کمال ابن شیخ الله داد
٥ ابن شیخ نور ابن شیخ رحمون مذکور است [illegible] منسوب به شیخ شهاب الدین [illegible]
حضرت [illegible] است [illegible] شیخ پیر مبارک وغیره [illegible] فرزند [illegible] ابن شهاب الدین مذکور
و شیخ ابراهیم ابن شیخ علی اکبر ابن شیخ یوسف ابن شیخ شهاب الدین مسطور و شیخ معروف
ابن شیخ داود ابن شیخ [illegible] و شیخ تاج الدین وغیره [illegible] حضرت شیخ موسی ابن شیخ
حسام الدین [illegible] ابن شیخ نورالدین ابن شیخ فیروز شاه [illegible] شیخ محمد [illegible] مذکور است و اولاد
شیخ موسی [illegible] شیخ قادر شاه و شیخ [illegible] و شیخ مجاهد ابنای شیخ علی و شیخ جلال
ابن شیخ ابابکر و شیخ فضل الله و شیخ سعید خان ابنای [illegible] و عبدالشکور ابن میر بابا و شیخ جعفر ابن شیخ
[illegible] ابنای [illegible] شیخ سراج الدین ابن شیخ عبدالحمید ابن شیخ سعید ابن شیخ داود ابن شیخ
ابوالفتح ابن شیخ موسی مرقوم و در حباله شیخ مرقوم [illegible] شیخ سراج الدین دختر شیخ
نظام برادر حقیقی جد کاتب الحروف بود و شیخ تاج الدین و شیخ سلیمان ابنای شیخ امام [illegible]
ابن شیخ عبدالحمید ابن شیخ سعید مسطور و در حباله عقد شیخ امام الدین [illegible] دختر شیخ نظام [illegible]
ابن شیخ کمال ابن شیخ فتح الله ابن عبدالحمید مذکور و شیخ فضل الله ابن شیخ عبدالحمید ابن کمال

سعید

سعید ابن شیخ داود [illegible] بود در حباله عقد شیخ فضل الله [illegible] کاتب الحروف [illegible]
[illegible] ابن شیخ کمال ابن شیخ محمد [illegible] و دیگر شیخ [illegible] ابن شیخ خلیل [illegible]
[illegible] شیخ کمال است و شیخ [illegible] ابن شیخ معزالدین ابن شیخ داود ابن شیخ ابوالفتح
ابن شیخ [illegible] مرقوم در حباله عقد شیخ [illegible] دختر شیخ [illegible] ابن شیخ داود مسطور
[illegible] شیخ [illegible] جد بزرگوار [illegible] کاتب الحروف است و شیخ [illegible] مذکور را [illegible]
[illegible] باسم شیخ [illegible] و شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible]
ابن شیخ سلیمان ابن شیخ ابوالفتح مسطور و در حباله عقد شیخ عبدالرحمن دختر شیخ داود
[illegible] جد بزرگوار [illegible] است و در حباله عقد شیخ [illegible]
[illegible] دختر شیخ [illegible] که [illegible] حبابه [illegible] باسم
شیخ [illegible] شیخ شاه و شیخ خداداد و شیخ عبدالرحمن [illegible] دختر [illegible] شیخ [illegible]
ابن شیخ سلیمان ابن شیخ ابوالفتح مسطور که در حباله شیخ [illegible] دختر
شیخ [illegible] و شیخ [illegible] شیخ [illegible] و شیخ
[illegible] شیخ اسحاق [illegible] شیخ عبدالهادی [illegible]
ابن شیخ عبدالصمد [illegible] شیخ عبدالنبی [illegible] شیخ نظام ابن شیخ [illegible]
[illegible] شیخ عبدالنبی [illegible] دختر شیخ ملک [illegible] شیخ [illegible]
و شیخ قطب و شیخ [illegible] و شیخ غیاث الدین ابنای شیخ [illegible] اول دختر [illegible]
[illegible] کاتب الحروف است و شیخ [illegible] ابن شیخ یعقوب ابن شیخ حسن [illegible]
[illegible] در حباله [illegible] دختر شیخ حاجی محمد ابن [illegible]
شیخ فیروز [illegible] است و در حباله حاجی محمد [illegible] دختر شیخ محمد [illegible]
جد کاتب الحروف است و [illegible] شیخ [illegible] و شیخ محمد و شیخ عبدالله [illegible] شیخ
[illegible] شیخ [illegible] ابن شیخ حسن [illegible] شیخ عبدالحمید [illegible] شیخ محمد

مذکور و شیخ [illegible] از نسل شیخ [illegible]

ممکن مرقوم است یکی شیخ شمس [illegible] شیخ [illegible]

مرقوم و [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ ابوالفتح [illegible] محمد [illegible]

[illegible] شیخ محمد [illegible] شیخ سلیمان [illegible] شیخ ابوالفتح مذکور [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] ابوالفتح مذکور [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ حاجی [illegible]

[illegible] شیخ حسین [illegible] ابوالفتح مذکور [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ نظام الدین [illegible] شیخ

[illegible] شیخ نور محمد [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ فریدالدین [illegible]

[illegible] شیخ محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

اولاد شیخ محمود در قوم ... باسم شیخ سلیمان و شیخ نصرالله و شیخ ... [illegible]

[illegible]

بامانا ... شیخ تاج الدین ... سلیمان ... [illegible]

[illegible]

اگر شیخ قطب الدین [illegible] شیخ ابو الواحد [illegible] و دو جا [illegible] شیخ حسین [illegible] شیخ لطف الله
مرحوم و شیخ [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ عبد الغفور [illegible]
[illegible] شیخ عبد [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible] محمد [illegible]
[illegible] شیخ قطب [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] الدین [illegible] حسین [illegible] رحمة الله [illegible] محمد [illegible]
شیخ عبد الحمید [illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible] شیخ عبد الحمید مذکور [illegible]
و در وفات شیخ شهاب الدین [illegible] شیخ [illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible]
شیخ محمود [illegible] شیخ [illegible] شیخ شهاب الدین [illegible]
و در [illegible] شیخ [illegible] خواجه [illegible] شیخ رحمة الله [illegible] شیخ
و شیخ [illegible] رحمة الله [illegible] مذکور [illegible]
سلیمان [illegible] شیخ [illegible] رحمة الله [illegible] شیخ [illegible]
پسران شیخ [illegible] مذکور و شیخ [illegible] شهاب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] سلیمان [illegible] قدس الله سره [illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
شیخ علی [illegible] در بیان اولاد [illegible] حضرت
شیخ محمود [illegible] حضرت شیخ [illegible] سلیمان [illegible] حضرت [illegible]
حضرت شیخ فرید الدین [illegible] حضرت شیخ محمود [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] محمد [illegible] شیخ
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible] محمود [illegible] شیخ
[illegible] شیخ سلیمان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ محمد [illegible]
سلیمان [illegible] شیخ سلیمان [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] حضرت شیخ سلیمان [illegible]
ذکر در بیان اولاد شیخ [illegible] شیخ سلیمان [illegible] مذکور [illegible]
پسران [illegible] حضرت شیخ [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
پسران [illegible] حضرت شیخ الاسلام شیخ سلیم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] در بیان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] العاشقین سلطان [illegible]
شیخ الاسلام [illegible] شیخ [illegible] قدس [illegible]

کرد از اولیا بی کبار بود و مشایخ عظام بوده که حکایت کرامات او در نهایت وضوح از ادراک خارج است
موروف و مشهور است و والد بزرگوار آن محرم اسرار صمدیات بعد از آن به بیت
شیخ کرم الله عثمانی نیز در علم و عرفان بسیار بزرگ ارباب صلاح بوده و در تحصیل بسیار سعی فرمود
طالب علم ورع واکثر اولیا خدا را در ملازمت ایشان میسر بوده و جهانگیر
بود و در جمیع ادراک بوده چون [illegible] حضرت والد بزرگوار ایشان در
[illegible] طلب نموده [illegible] انتقال فرموده [illegible]
دولت [illegible] حضرت شیخ علاء الدین [illegible] سال [illegible]
ملازمت [illegible] آنحضرت [illegible] شده
[illegible] واقع است که [illegible] ولادت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شرم [illegible]
[illegible] سال
[illegible] آنحضرت [illegible] اختیار فرمودند در [illegible] بزرگوار آن
[illegible] حضرت با مور تربیت قیام [illegible]
[illegible] فرزندی [illegible] تمام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جاذبه الهی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] اجازت سفر [illegible] آخر کار [illegible]
[illegible] بزرگوار گفت [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] فرزندی [illegible] متولد شود
[illegible] حضرت فرمودند فرزند [illegible] متولد شود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مجاهدات و تجلیات فوق الحد
[illegible] چنانچه بعضی شبها [illegible] خواب [illegible]
[illegible] مجاهده خارق عادات [illegible]
[illegible] عقیده مردم خویش و بیگانه [illegible]
[illegible] مسافرت [illegible]
نزول اجلال [illegible] العلماء والاتقیا شیخ [illegible]
[illegible] الله [illegible]
زیارت [illegible] مسجد [illegible] المشایخ والاولیا [illegible]
[illegible] شیخ زین العابدین [illegible] قدس الله سره [illegible] تا آنکه جاذبه
شوق زیارت حرمین شریفین [illegible] و در سیزده سالگی عزم بیت الله
معظم کرده مسافر شدند و [illegible] زیارت حرمین شریفین مشرف گشتند چنانچه
[illegible] ادا نمودند [illegible] در مقام [illegible]
فوائد معنوی حاصل نموده [illegible]
[illegible] العارفین [illegible] شیخ ابراهیم قدس الله سره بیعت کردند چنانچه [illegible]
[illegible] حاصل نموده مجاز و مرخص شدند و خرقه خلافت [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
دولت عظمی فائز گشتند حضرت [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سید محمد [illegible]

محمد شامی چشتی شیخ رحیم چلپی متوطن روضه متبرکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم داشتند
عرب بر هم معتقد با تلاش که حضرت بوده اند نقلست که اکثر آنحضرت در ملک عرب در سیر و طواف
و تماشای عجائب و غرائب مدینه منوره و از بعض مشائخان آن نواحی فیضها می ربودند و در موسم
حج حاضر میشدند بعد از آن بحکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بطرف هندوستان
روان شدند چون [illegible] فرمودند و بزیارت حضرت امام اعظم رضی الله
و حضرت غوث الثقلین قدس الله سره العزیز و غیره مشرف شدند که از اول شب [illegible]
غوث الثقلین بصاحب سجاده خود فرمودند که خرقه خاصه ما با خلافت شیخ [illegible]
مرحمت کن چون روز شد صاحب سجاده بحکم قطب ربانی خرقه و مثال با ایشان [illegible]
مرحمت چون آنحضرت چند مدت در بغداد سکونت کرده از باطن حضرت [illegible]
قدس الله سره العزیز فیضها می ربودند بعد از رخصت ایشان بجانب هندوستان انتقال
فرمودند در بین اثنا در راه مردان که معتقد غوث الثقلین بودند برون جبه ایشان را [illegible]
آمدند حضرت شیخ را گفتند که پیش تو جبه غوث الثقلین است ما را بدهید [illegible]
حضرت شیخ آن جبه را بود جود سلب کردند چون آن مردان جبه را [illegible]
آن نیافتند حضرت شیخ فرمودند هر جا که بیابید بگیرید آن مردان حیران و متعجب ماندند [illegible]
که این مرد بزرگ است الغرض در پای شیخ افتادند و توبه و استغفار کردند که مقصود ما یان [illegible]
است که بجز زیارت آن جبه دیگر مقصود نداریم حضرت شیخ فرمودند که بسیار خوب [illegible]
آستین [illegible] ظاهر شد بعد از آن آستین جبه [illegible] بعد از آن تمام جبه بوجود [illegible]
ایشان ظاهر شد که آن مردان نیز بزیارت آن جبه مشرف شدند و الحاح و زاری بسیار [illegible]
که حضرت چند روز در میان ما شوید چون [illegible]
شیخ چند روز در خانه ماندند [illegible] از فضل خود گردیده مرید شدند بعد از آن حضرت
شیخ از آن جا مراجعت نموده بهندوستان آمدند و بزیارت پیران چشت اهل [illegible]

[illegible]

[illegible] مشرف شدند و استفاضه و استمداد نمودند [illegible] بعد از آن بملتان رسیدند بخدمت
[illegible] حضرت شیخ مخدوم شیخ زین چشتی قدس سره منسلک گشته انواع فیض از
ایشان می ربودند و اکثر بزیارت مزار متبرک [illegible] آمده و وقتی بر لفظ مبارک راندند که زبدة السالکین
شیخ زین قدس سره [illegible] اند و [illegible] باقصی الغایه [illegible] داشتند چنانچه بادشاه
[illegible] ایشان [illegible] نظر فرستاده [illegible] را
[illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] فرمودند و بر کوه [illegible] و بالای کوه جائی [illegible] مسکن [illegible] حضرت
شیخ [illegible] سکونت [illegible] مبارک خود معمور و دار السرور کردند
و بعد از چند مدت [illegible] فرزندان [illegible] نوشته خواهد شد
[illegible] در این دیار بزرگوار
[illegible] مرید و خلفا [illegible] که آنحضرت خرقه خلافت و اراده از
[illegible] قدوة المحققین شیخ ابراهیم قدس سره عرب داشتند و حضرت ایشان
خرقه خلافت و اراده از والد خود حضرت شیخ محمد داشتند و ایشان از خدمت والد خود
[illegible] حضرت شیخ احمد و ایشان از خدمت والد خود [illegible] حضرت شیخ اسحاق و ایشان
از خدمت والد خود [illegible] حضرت شیخ محمد و ایشان از خدمت والد خود [illegible] حضرت خواجه [illegible]
حضرت فضیل بن عیاض و ایشان از پیر خود [illegible] حضرت قطب الاولیا خواجه عبد الواحد بن زید [illegible]
[illegible] و ایشان از خدمت پیر خود [illegible] حضرت قطب الاقطاب المحققین خواجه حسن بصری
رضی الله عنه و ایشان از خدمت پیر خود [illegible] حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب رضی الله عنه و حضرت ایشان از خدمت پیر خود [illegible] حضرت خواجه
کائنات [illegible] موجودات خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
آنحضرت خرقه خلافت [illegible] جانب قطب الاقطاب شیخ [illegible] قدس الله سره

براه با واجداد خود یافته و تقلب [illegible] آنحضرت از ابتدا تا انتها ترتیب از نسو حا غیبت [illegible]
کنند که یافته بودند و اکثر حضرت [illegible] ایشان را از بعض جزها اخر [illegible] فرمودند و از [illegible]
جزای [illegible] دیدند آنحضرت هم خرقه خلافت با نعمت از جانب حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی حضرت میران شاه محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز
براه صاحب سجاده حضرت ایشان رسیده چنانچه تفصیل این بالا مرقوم شده که آن [illegible] خرقه
رسیده از صوف والهات در خانه شجرة الاقطاب شیخ فضل الله بن شیخ علاء الدین ابو بکر بن شیخ
بدر الدین بن حضرت شیخ الاسلام موجود است و آنحضرت نیز خرقه خلافت از جانب [illegible]
ملک العالم خواجه بهاء الدین نقشبند و خواجه علاء [illegible] قدس سرهم [illegible] رسیده که [illegible] صحبت
خواجه اسماعیل شروانی یافتند که ایشان بسیار بزرگ بودند و [illegible] خلیفه عظام خواجه احرار
[illegible] حضرت شیخ الاسلام و ایشان در یک حجره نشسته [illegible] و شیخ [illegible] می [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بجانب [illegible] سلسله [illegible] آنحضرت حکم [illegible]
[illegible] چنانچه بعض خلفاء آنحضرت بواسطه [illegible] التماس نمودند و فرمودند که خیر
[illegible] تا سلسله جاری کرده این مستور است با این فقیر رخصت [illegible]
این سلسله را جاری کند و اکثر خلفاء آنحضرت در عرب [illegible] سوای این در هندوستان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] حضرت [illegible] شیخ فتح الله سنبلی و شیخ کمال [illegible]
آنحضرت و شیخ [illegible] و شیخ [illegible] و شیخ محمد [illegible] در [illegible] شیخ محمد [illegible]
و شیخ [illegible] و شیخ [illegible] عبد الغفور [illegible] اسرائیل [illegible] شیخ محمد [illegible]
و شیخ [illegible] شیخ ابراهیم [illegible] و شیخ ولی [illegible] شیخ [illegible]
و شیخ [illegible] شیخ معروف [illegible] و شیخ [illegible] و شیخ رکن [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] از نسل [illegible] ابو [illegible] و شیخ حاجی [illegible] خادم [illegible] شیخ عبد [illegible]
که از نسل [illegible] ابو مسلم [illegible] و شیخ [illegible] شیخ [illegible] اسرائیل و سید [illegible]
شیخ [illegible]

[illegible] شیخ عبد الواحد ساکن [illegible] و شیخ [illegible] حافظ امام و شیخ ابراهیم صوفی [illegible] و آنکه از این اعزه
[illegible] یافته اند بسیار اند چنانکه شیخ عبد الواحد ساکن [illegible] که خلیفه شیخ فتح الله مذکور و تفصیل آن
[illegible] دارد و نظر آنحضرت اکسیر نعمت بود [illegible] نظر میکردند منور میساختند و هر کس [illegible] در نظر مریدان [illegible]
[illegible] مقبول درگاه [illegible] الفقیر بعد از این چون حضرت شیخ را شوق زیارت حرمین شریفین
[illegible] که [illegible] اختیار نموده بودند و این مرتبه [illegible] قرار دادند
[illegible] السالکین نخبة العارفین [illegible] آنحضرت [illegible] بیشتر رخصت فرمودند
[illegible] فقیر [illegible] و محتاج [illegible] رفتن
[illegible] فی الجمله ایشان متوجه [illegible] شدند و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کردند [illegible] کشتند [illegible]
[illegible] تماشا [illegible] و سیر دریا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مشرف [illegible] بسیار [illegible] شدند [illegible] آنحضرت [illegible]
شیخ [illegible] رخصت فرمودند هر چند مبالغه [illegible] سجاده [illegible] فرمودند که [illegible]
[illegible] در این سفر [illegible] فی الجمله ایشان [illegible] شدند [illegible]
ایام [illegible] شهر [illegible] استقبال آمده با ایشان [illegible] نمودند
[illegible] و [illegible] توجه [illegible]
[illegible] شهر [illegible] توجه فرمودند [illegible] این شهر [illegible]
[illegible] رحلت [illegible] حق [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible] مکه معظمه [illegible] فرمودند وقت
شب معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم [illegible] مدینه [illegible] رفتند و آنجا [illegible]
علیه السلام مشرف [illegible] و اکثر [illegible] معتکف [illegible] بودند و در موسم حج [illegible] مکه معظمه
[illegible] الله و حج ادا میکردند و خواهش آنحضرت [illegible] که [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] مبارک آنحضرت [illegible] بود اکثر [illegible] آوردند [illegible]

مبشر گر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حکم فرمودند که ای شیخ سلیم هندی تو در هندوستان باز برو
و در فتحپور ساکن شو که اکثر مردم آنجا را از تو فیض رسیدنی است و خلیفه عصر مطیع و منقاد
تو خواهد گشت آنچه خواهش داری بتو عطا کردیم و قسمت نهی قرخود هم آنجا خواهی یافت و الا
حکم عالیه همچنین صادر شد از انجا بات حج و بحجت تمام مراجعت فرمودند بفتحپور تشریف
ارزانی فرمود و فرزندان و خویشان و خلفاء بشرف پابوس مشرف گشتند و بیش از بیست
خود در مکه مبارک بودند و آنچه از مردم قبیله خلافت جاهل فتحپور بر خلاف عرفی او وقوع می آمد باشراق
باطن خود معلوم کرده از انجا تا رسیدن فتحپور نمیدیدند و انچه با تحت تکوت آنها میشد که بیا اعلام
بطریق اطلاع بر صیفات میشود و برای انتفاع حالت کامی میفرمودند که بر بیان قطب الاقطاب شیخ
قدس سره انچه تا میرسانیدند چون مرتبه آخر از سفر بفتحپور تشریف آوردند بیاران
خود فرمودند که ای ازین دو امر میخواهم اختیار کنم یا ترک طعام یا سکوت دائم صلاح یاران
در کدام کمی ازین دو امر است عرض کردند که از سکوت در فیض بسته و میشود و ما محروم
می مانیم و جه ما بکارهای بندگان خدا گذا معطل است ما مذا اتفاق بر ترک طعام افتاد چنانچه تا آخر
عمر بطعام میل نفرمودند و اکثر روزه طی میداشتند الگاه بعد از هفت روز گاه بعد از دوازده
روز نخدانی کرد و روده خل گوشت و غله نخودی افطار میفرمودند القصه چو تشریف آوردن ایشان بفتحپور
بگذشته پنج ... حمل ای جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی رسید از خلاف قطب الاقطاب در
فتحپور رسیده است بر توجه میکنند او را حضور ... دم در کرسی گاه او در جوع لکاری می آید لطف
الیمین او را مطلب و مقصد میرسانند در ان ایام خلیفه عصر اولاد زنده نداشت و درین طلب ملک
ذکر بزرگان دین آمد و رفت میکرد و الحاح و زاری میکرد و بزرگان وقت میفرمودند که خاطر
حزین شما را شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی تسلی خواهد داد آخر الامر خلیفه عصر یک چیزی در
دل نیت کرده خود را در فتحپور رسانیده بقصد پابوس حضرت مشرف گشت و آنچه اندر دل
نیت داشت همان لحظه حضرت شیخ باشراق باطن معلوم کرده و اظهار فرمودند خلیفه از انجا
ازان روز عقیده مزید گشت و از دار السلطنت آگره بفتحپور رحلة ملاقات آن حضرت
و رفت

آمد و رفت میکرد و التماس پسری مینمود حضرت شیخ تبسم نموده فرمودند که حضرت حق سبحانه تعالی
قدرت شاید که خاطر شما را جمع گرداند و فرزندان عطا فرماید بعد از ... بکرم الهی دار الحکومة
حضرت پناهی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه از پشت پدر در رحم مادر در آمد خلیفه عصر اکبر بادشاه
وارد گرده علیا مکرم با رعایا که پسر متولد شود در وقت حضرت شیخ باشند و بعد از الحاح ایشان حضرت شیخ
قبول فرمودند و اکثر ان حضرت میفرمودند که فرزند نرینه خواهد شد و دیگر مستمع این سخن بعضی
کسان متوجه ماندند و میگفتند شاید که دختر باشد چون این سخن بسمع مبارک حضرت شیخ رسید
میفرمودند این سخن بنده نمیگوید از جانب اراده الهی پسری شده است و درین اثنا حضرت حق
سبحانه تعالی بکرم و لطف خویش جهانگیر بادشاه را از شکم مادر درین عالم آورد که از نور جبین او
عالم منور شد و حضرت شیخ خوش شدند و این خبر مبارک را اکبر بادشاه رسانیدند که از
خورسندی در خود نمیگنجید و شادیها و ترنم جشن آورد و آن کسی که این خبر تولد شاهزاده عالمیان
آورده بود ازان پس با منصب و انعام سرفراز ساخت میگفت همچون زمان خود را بفتحپور
رساند آخر پس چنان قرار یافت که بعد از چند روز خلیفه عصر شاهزاده در فتحپور بیند
ساعت نیکی امد خلیفه عصر خود را بسرعة بفتحپور رسانید و ملازمت حضرت شیخ کرده شاهزاده
عالمیان را دید و خوشحال و مسرور گردید و سر و پا و انعام خاص و عام را بخشید الحمد لله علی
ذلک و حضرت شیخ نام شاهزاده عالمیان را سلطان سلیم داشت چنانچه نقلست که
حضرت میفرمودند که شاهزاده را بنابرین سلطان سلیم نام نهاده ایم که حضرت حق سبحانه
تعالی ... باب تولد وی التجای این فقیر قبول کرده بهتر است که هم نام باشیم دیگر خود کارهای
بر این نام سمی است حق سبحانه تعالی این نام را نیز پادشاه عظیم الشان میکند نقلست که
از عمارت مسجد عالی دار الخلافه فتحپور پانزده سال به تفرقی بر بان در بار او رده بودند که
بالای کوه عمارتی جاری شده است و نشانها ای ایجا نیز فرموده بودند که هرگاه از شما باشد که
در بهار خود جوابی وسیع بنا کنند اینها ... می شود ... که اندک عالیقیمت ... بسیار

خواجه آمد و این مردم از ترس در شبها حویلی شاهی تنگ کردند و این کوه القدر حیثها داشت که همواره مردم
از خوف درندها در بستر بیمه نشستند بعد از ان اکبر بادشاه نزول اجلال فرمودند و توطن [illegible]
حضرت جهانگیر بادشاه فدائی واقع شده چنانکه صدر مرقوم یافته محلهای عالی بنا شده چنانچه از
بعد بنای محلهای بادشاهی آنحضرت تشریف برده بودند و یاران خود فرمودند که چون از عطا
حق سبحانه تعالی عمارت عالی بنا کرده شده بود چنانچه [illegible] نموده الله جابران به بیان ایمنی محلهای
آمده ایم که آیا این عمارت بجان است یا غیر آن اما مرا چنان ظاهر شد که آن عمارت که مرا نمود [illegible]
ترتیب [illegible] ان و رای طرح این عمارت است چنانچه طرح این نویسنده نموده بود وقوع آمد
نقل است که شیخ برهان الدین ابن شیخ صفی بن شیخ نصرالله چشتی سجاده نشین [illegible] لشرف است
[illegible] حضرت شیخ الاسلام مشرف گشتم آنحضرت در مقامی که ترتیب مسجد میفرمودند تشریف اجلال
ارزانی داشتند و کیفیت بنای مسجد بیان میفرمودند و طول و عرض تقریر می‌آوردند و دل
من [illegible] که این مسجد باین ترتیب و کیفیت منقور [illegible] که بوجود آید آنحضرت
بشرف [illegible] دریافتند فرمودند که ای شیخ برهان الدین ما خود نمیگوییم طرح این مسجد چنانکه
نموده اند و فرموده اند [illegible] من خاموش شدم چون شب آمد ملایکی که مسجد [illegible]
شده در خواب نمودند فردا آنرفته بپای آنحضرت افتادم و معذرت کردم و در باب [illegible]
آنحضرت بسیار مرحمت مبذول داشتند که در سن تسع و سبعین و تسعمائه چون غره ماه
رجب المرجب و آمد آنحضرت معتکف شد و در عشره آخر رمضان المبارک بدن مبارک
آنحضرت را تنگی حادث شد و شب آخر که شب پنجشنبه بیست و نهم ماه مذکور [illegible]
و هر دو فرزندان سلالة المشایخ شیخ احمد و شیخ بدرالدین و بعضی از خلفا حاضر بودند و [illegible]
خلفاء و اهلبیت پرده کشیده بودند مستورات بعرض رسانیدند که ما را بعد از خود بکه می [illegible]
و هر کس متفقد حال ما و خادم انتظام میشود فرمودند که هر که تحمل بارگران این سنگ [illegible]
کند همه باتفاق بعرض رسانیدند که شیخ بدرالدین مرد [illegible] ست آنحضرت شیخ بدرالدین

زیرا که طلبیده وصیت فرمودند و بشرف [illegible] مشرف گردانیدند بالکه شیخ احمد کلان سال آراسته
[illegible] بود اما آنحضرت [illegible] الاثر [illegible] فرمودند که گفتند خدمت جمال الدین شیخ [illegible]
تعلق دارد و بشیخ احمد هم شفقت ارزانی داشتند و شیخ بدرالدین قدم بقدم آنحضرت می گفتند
چنانچه حضرت قطب الاقطاب شیخ الاسلام والمسلمین شیخ فریدالحق والدین قدس الله سره با وجود
پسر کلان شیخ شهاب الدین گنج علم سجاده بشیخ بدرالدین که پسر خورد بود مرحمت فرموده آری
چنانچه فرزند و مرید خلف الصدق شیخ پیر و پیران و بزرگان خود باشد و آنچه حضرت ایشان
کرده اند و فرموده اند [illegible] از روی بزرگان خود [illegible] شیخ الاسلام بذکر
حق سبحانه تعالی اشتغال کرده و قریب یک پاس از شب بمقام مقعد صدق عند ملیک مقتدر
رسیده [illegible] از اجله [illegible] حاجی الحرمین الشریفین شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک
وزیرها و خلیفه عمر نماز جنازه گذاردند و یکی از حاملان پایه جنازه خلیفه عمر بود [illegible]
مدفون آنحضرت شد و عمر شریف آنحضرت نود و چهار سال بود بیت و یک تمام آنحضرت
ملفوظات [illegible] نموده هر کسی که با اعتقاد درست بهر حاجتی دینی و دنیاوی بخواند حاجت
برآید بسبب کمال [illegible] الهی بحرمت سلطان الفقراء مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی
الهی بحرمت قطب الاولیا مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت غوث الاتقیا
مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره الهی بحرمت اکمل الکاملین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی
الهی بحرمت قدوة المحققین [illegible] مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت [illegible]
مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت حجة العارفین حضرت شیخ الاسلام چشتی
الهی بحرمت سراج السالکین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت برهان المتقین
حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت تاج العاشقین مولانا حضرت شیخ الاسلام
چشتی الهی بحرمت مفتاح الجنان العالمین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت
[illegible] السالکین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الهی بحرمت دلیل المحققین مولانا

حضرت شیخ الاسلام چشتی الی کرمت مشوق العاشقین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی
الی کرمت بدر المرامین مولانا شیخ الاسلام چشتی الی کرمت نقاوة العابدین مولانا حضرة
شیخ الاسلام چشتی الی کرمت بدر الحق والشرع والدین مولانا حضرة شیخ الاسلام چشتی
الی کرمت حاجی الحرمین الشریفین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی الی کرمت عماد
الحقیقة مولانا شیخ الاسلام چشتی الی کرمت بحر المعرفة مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی
قدس الله سره العزیز زهی عظمت و کرامت حضرت شیخ الاسلام که لایق اهتمام ایشان است
و تاریخ وفات آنحضرت شیخ حاجی گفته اند و از خود فانی بحق باقی نیز گفته اند انوار رحمت
جود بود دل قابل در نسبت بود دریا ز نسبت بهر کاری تا که حضرت شیخ الاسلام و المسلمین
قطب العارفین تاج الاصفیا برهان الاتقیا غوث الزاهدین شمس العارفین بنده کیحضرت
قطب العالم حضرت شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز ابن شیخ المشائخ حضرت شیخ
بهاء الدین ابن شیخ بدر الدین ابن شیخ سلیمان که مذکور حضرت ایشان که مذکور است
اولیا خدا و مشائخ کبار بود و کرامات و ریاضات آنحضرت معروف و مشهور است
و حضرت ایشان را بیست و دو فرزند بودند شش پسر و چهارده دختر پسران باسم
شیخ محمد و حضرت شیخ احمد و حضرت شیخ بدر الدین که بشرف سجاده مشرف بودند و شیخ قمر
تاج الدین و شیخ نصر الله و شیخ محمود و شیخ معروف و شیخ منور قدس الله ارواحهم اجمعین و دختران
باسم مسماة بیبی مریم و بیبی خدیجه و بیبی فاطمه و بیبی عائشه بزرگ و بیبی عائشه خورد
و بیبی زهرا و بیبی ساره و بیبی خدیجه و بیبی رقیه و بیبی رابعه و چهار دختر در صغر سن
وفات یافته بودند اسامی ایشان معلوم نیست ذکر اولاد هر یک پسران حضرت
شیخ اول شیخ محمد که در حباله وی دختر شیخ سلیمان که از اولاد اعظم ... بود که از ان
عفیفه یک پسر باسم شیخ خواجه اسماعیل در حباله وی دختر شیخ احمد ابن حضرت شیخ الاسلام
بود مسماة بیبی کلثوم که از ان عفیفه یک دختر ... که در حباله شیخ قاسم الملقب

بنواب محتشم خان بود که از ان مستوره اولاد نشد دیگر شیخ احمد ابن شیخ الاسلام که در حباله
وی دختر نواب شیخ ابراهیم بود مسماة بیبی ... که از ان عفیفه دو پسر و سه دختر بودند
پسران باسم شیخ بایزید الملقب بنواب معظم خان که در حباله وی دختر شیخ ابو الفضل بود
مسماة بیبی ... که وی را چهار پسر و یک دختر بودند پسران باسم شیخ عبد الهادی و شیخ عبد الاحد
الملقب بنواب مکرم خان و شیخ عبد السلام و شیخ محی الدین شیخ عبد الهادی را اولاد
باقی است فرزندان نواب معظم خان مذکور اولاد ... دیگر شیخ محمود ابن شیخ احمد مذکور را
یک پسر بود باسم شیخ رکن که وی را یک دختر بود که در حباله شیخ عبد الرحمن عمه زاده کامل ...
بود دیگر شیخ بدر الدین ابن حضرت شیخ الاسلام که در حباله وی دختر شیخ کمال الوری ابن
شیخ شهاب الدین ابن شیخ ... ابن شیخ سلیمان ... بود مسماة بیبی مریم که از ان عفیفه
دو پسر بوجود آمدند اول باسم شیخ علاء الدین مذکور الملقب بنواب اسلام خان که بشرف سجاده
شیخ الاسلام مشرف بود دوم شیخ قاسم الملقب بنواب محتشم خان شیخ علاء الدین را
... پسر و دو دختر پسران باسم شیخ فضل الله الملقب بنواب آزم خان که بشرف سجاده حضرت
شیخ الاسلام مشرف شده دوم شیخ مودود و شیخ معظم و پسران شیخ قاسم باسم شیخ محمد و شیخ
... و شیخ احمد و شیخ افضل و شیخ منور و شیخ نور و شیخ ... و شیخ انور و شیخ ... و شیخ
تاج الدین و شیخ نصر الله و شیخ محمود و شیخ منور ... حضرت شیخ الاسلام ... کرده ...
وفات یافتند از ایشان اولاد نیست دیگر شیخ معروف ابن بنده کیحضرت شیخ الاسلام را
دو پسر باسم شیخ عارف و شیخ اسماعیل و چند دختر نیز دیگر بنده کیحضرت ... برادر حقیقی
شیخ الاسلام ابن شیخ بهاء الدین را دو پسر و سه دختر پسر اول مرحوم مغفور نواب شیخ ابراهیم
... شیخ ... و دختران مسماة بیبی ... و بیبی ... و بیبی ... نواب شیخ ابراهیم که
او را چهار پسر و سیزده دختر پسران باسم شیخ خلیل و شیخ ابو الخیر و شیخ یعقوب و شیخ ...
و شیخ خلیل ... در حباله وی دختر شیخ عبد الله چشتی ... که از ان عفیفه ...

پسر و دو دختر متولد شدند پسران باسم شیخ فضل الله و شیخ یحیی و شیخ محی الدین و دیگر شیخ
ابن شیخ خلیل مذکور و چند دختر از زوجهٔ دیگر اند و حضرة عرفان آگاه شیخ ابو الخیر ابن نواب شیخ
ابراهیم مرقوم در حبالهٔ وی دختر حضرت شیخ الاسلام قدس الله سره الموسومه برکات سماة بیبی [illegible]
که ازان عفیفه چند پسر و سه دختر متولد شدند پسران در عهد خوردگی وفات یافتند و دختران
در حد حیات ماندند که اولاد ازیشان بسیار است دیگر شیخ عنایة الله و شیخ فتح الله ابنای شیخ
ابو الخیر مسطور از زوجهٔ دیگر اند و شیخ مودود و شیخ یعقوب پسران نواب شیخ ابراهیم اولاد
از جملهٔ دختران نواب مذکور یکی در حبالهٔ شیخ منصور از نسل قاضی ابو مسلم است مسمات
بیبی عائشه که ازان عفیفه خز [illegible] دختر و یک اولاد نیست و از جملهٔ دختران آن عفیفه مذکوره
دو دختر اولاد دارند دیگر شیخ خلیل [illegible] و چهار دیگر دختر حضرة شیخ
الاسلام اند مسماة بیبی مریم که ازان عفیفه چهار پسر [illegible] بوجود آمدند پسران باسم
شیخ حسین عرف خسرو و شیخ ولی و شیخ شعیب و شیخ [illegible] و ازان دو [illegible] مسماة بیبی زینب
که وی در حبالهٔ شیخ عبد اللطیف [illegible] اولاد نیست و شیخ علی [illegible] شعیب را اولاد
دختر است و شیخ خسرو را [illegible] پسر بودند باسم شیخ محمود [illegible] و شیخ علی که اولاد
دیگر شیخ افضل مذکور را اولاد نیست دیگر بیبی [illegible] بنت شیخ موسی مرقوم [illegible]
در حبالهٔ شیخ الله دین چشتی [illegible] بود که او را [illegible] پسر و دو دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ فتح
و شیخ رزق الله و شیخ عبد الصمد و ان دو دختر مسماة بیبی خونجانی و شیخ فتح الله را سه پسر
[illegible] باسم شیخ عبد الله و شیخ لطف الله و شیخ آدم و شیخ رزق الله را یک پسر و دو دختر
باسم شیخ نصر الله که پسر وی شرف الدین و پسر وی حاجی محمد [illegible] دختر ازان جمله در حبالهٔ میران
محمد دهلوی بود که ازوی اولاد است دیگر دختر در حبالهٔ شیخ فرید از نسل قاضی ابو مسلم
[illegible] او را اولاد دختر است و شیخ عبد الصمد مذکور را [illegible] پسر باسم شیخ احمد [illegible]
اشرف [illegible] است و بیبی خونجانی مذکور در حبالهٔ شیخ [illegible] بن شیخ عبد الله

از نسل قاضی ابو مسلم و وی را اولاد دختر است دیگر دختر او را حضرت شیخ کمال بن شیخ شهاب الدین
بن شیخ مته مرقوم که یکی از واصلان حق بود که وی بیعت و خرقهٔ خلافت از پسران حضرت
از حضرت شیخ علاء الدین زنده پیر داشت بعد ازان بخدمت حضرت شیخ الاسلام گردانید
نیز خرقهٔ خلافت خود مشرف ساختند و در حبالهٔ وی دختر شیخ حبیب چشتی بود که ازان عفیفه
دو پسر و یک دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ اسماعیل صاحب سجادهٔ وی و شیخ مودود و دو شیخ
اسماعیل صاحب سجادهٔ وی و شیخ اسماعیل که در حبالهٔ وی دختر کبیر از نسل قاضی ابو مسلم
بود مسماة بیبی مریم که ازان چهار پسر و دو دختر متولد شدند پسران باسم موسی محمد و شیخ احمد
و شیخ اسلام محمد و شیخ طاهر محمد و دیگر شیخ اسحاق و شیخ شاکر محمد و شیخ معروف و امین محمد
و سعید [illegible] و صالح محمد و غیره ابنای شیخ اسماعیل مذکور و چند دختر از زوجهٔ دیگر اند و شیخ مودود
عرف چشتی ثانی ابن شیخ کمال مذکور که در حبالهٔ او دختر شیخ محی الدین از نسل قاضی ابو مسلم
مسمات بیبی جانو بی که ازان عفیفه دو پسر و چند دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ شریف
محمد و شیخ یوسف محمد و شیخ شریف محمد را دو پسر باسم شیخ عبد اللطیف و شیخ ابراهیم و شیخ
یوسف محمد نیز اولاد دارد و دیگر یک دختر از جملهٔ دختران شیخ کمال مذکور که در حبالهٔ شیخ المشایخ
الاولیا و حامی الحرمین الشریفین اہل التقی شیخ بدر الدین ابن شیخ الاسلام چشتی
مسماة بیبی مریم که ازان عفیفه اولاد بسیار است چنانچه در صدر مرقوم شده گشت دوم
دختر بود که نکاح شیخ اسماعیل بن شیخ العلاء الدین بن شیخ فضیل که از نسل حضرت شیخ فرید الدین
گنج شکر است مسماة بیبی مینی بیبی که ازان عفیفه دو پسر و دو دختر پسران باسم شیخ یعقوب
را اولاد و شیخ ولی محمد که او را اولاد نیست و از دختران شیخ اسماعیل یکی در حبالهٔ شیخ آدم
بن شیخ حسین که از نسل قاضی ابو مسلم گشت که ازان عفیفه یک پسر باسم شیخ یوسف محمد
و دیگر دختر او در حبالهٔ شیخ ابو سعید ابن شیخ اسحاق از نسل قاضی مذکور است و مسمات
بیبی مجه که در حبالهٔ شیخ [illegible] محمد بن شیخ محی الدین از نسل قاضی مرقوم بود و وی را سه پسر

و چند دختر پسران بنام شیخ منصور و شیخ اخلاقی و شیخ ولی محمد چهار دختر شیخ کمال مرقوم در حباله
شیخ محمد بن خواجه ولیمی از نسل قاضی ابو مسلم است مسماة بیبی ماهین که از ان عفیفه یک
پسر و چند دختر بوجود آمده پسران بنام شیخ یوسف که در حباله وی دختر شیخ منصور بود
سلمه بنت [illegible] شیخ ابراهیم و از وی یک پسر شیخ احمد نام و یک دختر که وی در حباله شیخ علم الدین
ابن نواب مسلم خان بود اما وی اولاد ندارد و دیگر شیخ اولیا و شیخ افضل و شیخ فرید که
با نبیره نیز پسران شیخ محمد مذکور اند دیگر نجم و دختر شیخ کمال مذکور که در حباله شیخ جمال ابن شیخ [illegible]
از نسل قاضی مذکور بود از وی اولاد ندارد و دیگر شیخ نظام الدین ابن شیخ شهاب الدین
ابن شیخ مرقوم فرزندان وی در فتحپور شیخ شاه عبد اللطیف و برادر اعیانی است
و شیخ یحیی و شیخ جمال که از ان اولاد دارند و شیخ طیب الثانی شیخ نظام را اولاد و دختر که از
و شیخ حبیب ابن شیخ نظام الملک پسر بود شیخ موسی مجذوب و شیخ نظام را چند دختر
نیز بودند و دختر کلان در حباله نواب شیخ ابراهیم بود مسماة [illegible] صاحب دولت که از ان عفیفه
اولاد و احفاد است چنانچه بالا مرقوم است دیگر دختر شیخ در حباله میران سید عبد [illegible]
دیگر دختر شیخ در حباله شیخ طاهر از نسل حضرت گنجشکر است سیوم دختر در حباله شیخ [illegible]
که ایشان نیز از نسل حضرت گنجشکر است و او اولاد این هر دو اسامی دارند چهارم دختر شیخ
نظام در حباله شیخ جمال از فرزندان قاضی ابو مسلم است و مسماة بیبی [illegible] ملک که از ان عفیفه
دو پسر و یک دختر آن پسران بنام شیخ عبد الواحد و شیخ معز [illegible] و ان دختر شیخ چاند در حباله شیخ [illegible]
جهان از نسل حضرت گنجشکر بود که اولاد [illegible] پنجم دختر شیخ نظام در حباله خواجه ولیمی از نسل
قاضی مذکور بود که وی اولاد ندارد ششم دختر شیخ [illegible] در حباله شیخ عبد الرزاق از نسل
مذکور بود که وی اولاد دو دختری دارد و دیگر شیخ بازید ابن شیخ [illegible] مسطور که اولاد وی
بداون [illegible] شیخ ابو سعید و شیخ ابو صالح محمد ابن شیخ سعد الله ابن شیخ بازید ابن شیخ
[illegible] مذکوره [illegible] ذکر اولاد [illegible] مذکور [illegible] در حباله عقد شیخ [illegible]

[illegible] ابن شیخ سعد الله ابن شیخ سلطان شاه ابن حضرت مخدوم شیخ زین العابدین بود که اولاد [illegible]
و [illegible] ابن شیخ منور ابن شیخ حمزه [illegible] ابن شیخ عبد الملک [illegible] مذکور که وی اولاد موجود
پسران و دختران دارند و [illegible] شیخ طاهر ابن شیخ حمزه مذکور [illegible] نیز [illegible] است
[illegible] اولاد و [illegible] بنت شیخ [illegible] مسطور و وی در حباله شیخ [illegible] که از نسل قاضی
ابو مسلم است که از ان [illegible] پسر متولد شدند شیخ [illegible] اولاد ندارد و شیخ [illegible]
و برادر [illegible] شیخ رکن الدین [illegible] و برادر اعیانی [illegible] و [illegible] دختر مسماة بیبی [illegible]
[illegible] بنت شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible] که از ان
عفیفه در حباله قاضی عبد الشکور صدیقی ابن قاضی جلال ساکن [illegible] ان عفیفه
پسر بنام شیخ قاضی معین الدین [illegible] قاضی ابو الفتح و قاضی آدم و قاضی ابو الفتح که در
حباله وی دختر قاضی ابو الفتح ابن قاضی حماد ساکن [illegible] بود مسماة بی بی [illegible] از ان
عفیفه یک پسر و دختر بود مسماة [illegible] که در حباله شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible]
[illegible] بود که از وی [illegible] شیخ یحیی و شیخ صالح [illegible] شیخ محمود [illegible] بود و شیخ
[illegible] و شیخ عمر که [illegible] اولاد بود و خواجه [illegible] قاضی ابو الفتح مرقوم و دیگر دختر مسماة [illegible]
از [illegible] متوطن [illegible] قاضی آدم مذکور را یک پسر آدم نام [illegible] اولاد دیگر
[illegible] مسماة [illegible] و [illegible] در حباله شیخ [illegible] شیخ ابراهیم بود که از وی [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب بدانکه [illegible] و بعض [illegible] که [illegible] ازین قبیله
حضرت قطب العالم شیخ [illegible] نسبت [illegible] این [illegible] واقع شده [illegible] حضرت
شیخ [illegible] معظم [illegible] بودند چون [illegible] بعد از مدت [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] کردند [illegible] مذکور [illegible] است [illegible]
از [illegible] حضرت قطب العالم [illegible] که [illegible]
[illegible] فرزندان و [illegible] ایشان نسبت [illegible] فرزندان حضرت گنجشکر [illegible] اولاد

مخدوم شیخ زین العابدین نسبت میکرده باشند که در نسبت خلافت فقیر که حال از فرموده آنحضرت
نسبت فرزندان ایشان اعزه ازان حضرت مخدوم شیخ زین العابدین مشهور و دیگر اولاد شیخ
مودود ابن شیخ بدرالدین ابن جعفر گنجشکر بسیار است چنانچه اکثر در گرد و نواحی پتن و قصبه
دریا چندوار مثل شیخ مصطفی بن شیخ قطب الدین بن شیخ شمس الدین بن شیخ جمال الدین
بن شیخ سعدی بن شیخ محمد بن شیخ ظفر بن شیخ خواجه محمد بن شیخ المشایخ شیخ مودود
مرقوم و دیگر در قصبه پور شیخ مودود و شیخ محمود بن عبدالرشید بن شیخ بدرالدین بن شیخ علاء الدین
بن شیخ بهمن بن شیخ درویش بن شیخ سلیمان بن تاج الدین بن شیخ دولت بن شیخ آدم
بن خواجه اسماعیل بن [illegible] شیخ داود مذکور و در [illegible] شیخ عبدالرحمن بن شیخ داود
بن [illegible] وغیره بعضی جا دیگر نیز اند و اجمالی از اولاد [illegible] خود شنیده در [illegible] نظم
آورده والله اعلم ذکر در بیان اولاد شیخ احمد ابن شیخ بدرالدین سلیمان ابن حضرت گنجشکر
رابع پسر با نام شیخ قطب الدین و شیخ نجم الدین و شیخ ابوالخیر و شیخ محمد و شیخ بهلول که اولاد ایشان
بسیار است ازان جمله شیخ اسماعیل دهلوی مثل شیخ احمد و ابن شیخ فضیل در دهلی اولاد
شیخ کمال الدین [illegible] مسماة بی بی [illegible] که ازان [illegible] و پسر و دو دختر متولد شدند
پسران با اسم شیخ یعقوب [illegible] و شیخ [illegible] محمد [illegible] را اولاد [illegible] و از دختران شیخ [illegible]
نیز اولاد دارند چنانچه بالا مرقوم شده و در قصبه پور شیخ ابراهیم المعروف عبدالعزیز داماد [illegible]
شیخ ابراهیم و نیز اولاد هست مثل شیخ صالح محمد بن شیخ صادق ابن شیخ ابراهیم عزیز مذکور و دیگر
شیخ یوسف داماد [illegible] [illegible] ابوسلم [illegible] بود و اولاد شیخ احمد بسیار است
بعضی در بنگاله و بعضی در [illegible] و بعضی [illegible] متفرقه نیز متوطن اند از آنچه شنیده قرار
داد آوردم فصل پنجم در بیان حسب و نسب و اولاد حضرت شیخ شهاب الدین گنج علم [illegible] مجذوب
قطب العالم شیخ فریدالدین گنجشکر قدس سره [illegible] که مرقد وی در روضه منوره حضرت قطب العالم
متصل گنبد مبارک واقع است ان بحر علم [illegible] کان علم متقی [illegible] و [illegible]

[illegible] شهاب الدین ابن شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز که بود در علم و فضائل بسیار
مشهور بود [illegible] بخدمت شیخ فریدالحق والدین حاضر بودی و اکثر در مجلس شیخ شیوخ
العالم [illegible] درین باب شروع کردی و ان بحث را بتقریر خوب تمام کردی [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible] سلطان المشایخ نظام الملة والدین [illegible] و کسانی بین
و مولانا شهاب الدین طریقه محبت سلوک [illegible] بخدمت شیخ العالم [illegible] قصد
[illegible] بود [illegible] نسخه عوارف بخدمت شیخ شیوخ العالم بود [illegible] فوائد
[illegible] نسخه بود [illegible] و یا سعیم که شیخ شیوخ العالم [illegible] آن نکته بود
است و این نسخه دیگر بخدمت شیخ نجیب الدین متوکل دیده بودم [illegible]
شیخ نجیب الدین نسخه صحیح [illegible] گرامی ایشان [illegible] شد [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] دیده بودم [illegible] کردم
[illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم را [illegible]
[illegible] شهاب الدین [illegible] طریق مودت [illegible] بخدمت شیخ
شیوخ العالم [illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible]
[illegible] و شفقت بسیار

فرمود و گفت این همه مرا از کمال عنایت تو میکردم این لفظ آن روز از خدمت ایشان شنیدم که پیر شاه
مریدیت آنگاه مرا خلعت ارادت پوشانید که حضرت شیخ شیوخ العالم قدس الله سره آمد و گفت من کار صحبت
شیخ قطب الدین طالب علم بودم و شما را آنجا دیدم شیخ او را گفت چون تو لطف کردن بجهت
النور من یکی جوانکی برابر خود آورده بود دران شیر او بود سخن در علم افتاد آن پسرک ادب را ... بحث
در آمد و گستاخ وار با شیخ بحث کردن گرفت چنانکه سخن بلند شد شیخ هم سخن بلند کرد من و مولانا
شهاب الدین بیرون تر نشسته بودیم چون غلبه بسیار شد در سرای آمدیم آن پسرک همچنان بیجا ادب
سخن میگفت مولانا شهاب الدین را دهان آن پسرک سیلی زدن گرفت آن پسرک تیره شد خواست
مر مولانا شهاب الدین ... افتد من دست آن پسرک گرفتم و درین میان شیخ شیوخ العالم ...
گوشه ... مولانا شهاب الدین ... بیاورد و ... داده بود ... گشته
رسم شیوخ العالم آن بود که هر شب بعد افطار در مجلس طلبیده مولانا رکن الدین سمرقندی امام بود
شهاب الدین ... بودی دیگی ... الغرض ... طلبیده ... آن روز ...
چه گذشت و چه حال بود تا امروز بعد از افطار در مجلس طلبید و مولانا صدر الدین ... ازو
پرسید حکایت آمدن آن پسر و ادب کردن مولانا شهاب الدین آن پسرک را تقریر افتاد شیخ شیوخ العالم
میخندید درین میان من عرض داشت کردم که در انجه جوان خواست که با مولانا شهاب الدین در افتد من
اینقدر کردم که دست او گرفتم شیخ شیوخ العالم بخندید و فرمود که نیکو کردی شیخ سعدی چه خوش گفته
ای ... و خندید ... کودکی از ... بودی ... و شیخ شهاب الدین
شیخ علم قدس سره خرقه خلافت از حضرت قطب العالم فرید الدین گنجشکر ... والله اعلم

شیخ شهاب الدین مذکور که از حضرت ... پسر بود ... شیخ حسام الدین و شیخ عبدالحمید و شیخ مسعود
و شیخ محمد و شیخ علی ... و شیخ جمشید ... اسمعیل ... شیخ مسعود ... شیخ الهداد
شیخ عبدالکریم و وی قریب صد سال عمر داشت و در ... شیخ عبدالله و شیخ عبدالصمد ... و شیخ ...
و در ... شیخ ... این شیخ الهدیه ... شیخ فیض الله ... شیخ خوبن ابن شیخ ...

... ابو نصر ... علم

ابن شیخ الهدیه مذکور و در ... شیخ صلیح و شیخ ... و شیخ عمر ابنا شیخ صدر جهان ابن شیخ ...
شیخ ... ابن شیخ رکن الدین ابن شیخ ابوبکر ابن شیخ اسمعیل ابن شیخ عبدالحمید ابن شیخ شهاب الدین
شیخ علم مذکور و عبدالحمید ... و ... قدوه ... و در جند ... قریب ...
... آنجا نیز اولاد وی متوطن اند باسم شیخ الهدین و یعقوب و الیاس اولاد شاه علی
ابن شیخ احمد و شیخ ... الله در ... پسران نعمت الله ... حامد و غیره نیز میباشند و در ...
جند ... شیخ علاء الدین و شیخ نجم الدین و شیخ علی و شیخ ابراهیم پسران شیخ ... ابن شیخ
نور الدین ابن شیخ محمود ابن شیخ الهداد ابن شیخ ... ابن شیخ خوبن ابن شیخ یوسف ابن شیخ محمد
ابن شیخ ... ابن شیخ عبدالحمید ابن شیخ شهاب الدین ... علم مرقوم و ... شیخ علاء الدین ...
... و دختر ... و شیخ نجم الدین و شیخ علی مذکور ... و برادر ... و شیخ
ابراهیم مذکور ... شیخ ... ابن شیخ ... مرقوم ... اولاد ...
... قریب ... جند ... شیخ بایزید ابن شیخ فیروز ابن شیخ
... ابن شیخ الهداد مسطور ... شیخ تبارک ابن شیخ حسن ابن شیخ ... مذکور ... جند ...
و شیخ سلیم ابن شیخ حسین ابن شیخ حسن ابن شیخ ... مذکور ... پسران ... گوش
... شیخ بابن ابن شیخ محمد ابن شیخ ... مرقوم ... پسر اند دیگر
نیز ... از اولاد آنحضرت متوطن اند و در ... شیخ فتح الله و غیره در ... شیخ
... و شیخ عبدالرحمن و شیخ عبدالغفور و شیخ عبدالشکور و شیخ حبیب و شیخ خواجه
... شیخ طاهر ابن شیخ یوسف ابن شیخ ... ابن شیخ حسین ابن شیخ سلیمان ابن
شیخ ... ابن شیخ عبدالحمید ابن شیخ یعقوب ابن شیخ محمد ابن شیخ شهاب الدین ... علم و شیخ
افضل و شیخ عبداللطیف پسران شیخ عبدالرحمن ابن شیخ طاهر مذکور و شیخ ... مذکور که در ...
... شیخ ... از نسل ... حضرت گنجشکر بود که از ... شده
شیخ ... این نام ... در ... عبداللطیف ... و برادر ... دختر ...

در عهد ایشان شیخ جام ابن شیخ شهاب الدین ابن شیخ شهباز خان چشتی بود نبیرهٔ او بود کهنت و در اور
شیخ نور الله ابن شیخ عبد الله ابن شیخ رزق الله و شیخ علم الدین و شیخ ولی محمد پسران شیخ ...
ابن شیخ حبیب الله ابن شیخ رزق الله مذکور و شیخ عبد الواحد ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ جمال الدین
و در یاد ... که از ... کفالت ... کو ... ایشان عبد العلی و شیخ ابو الفتح و شیخ محی الدین ... شیخ
بیاره خلیفه حضرت شیخ الاسلام چشتی و پسران شیخ جمال الدین شیخ محمود ... شیخ ... اولاد ... شیخ
احمد شیخ عبد الحمید ابن شیخ فخر الدین گنج الاسرار جونپوری ابن شیخ زین الدین ابن شیخ کرم الدین
ابن شیخ علی شیر ابن شیخ شهاب الدین گنج علم و ... شیخ عبد العزیز ابن شیخ حسن الله
محمد ابن شیخ ابو الفتح ابن شیخ جمال الدین ... ابن شیخ زین ابن شیخ کرم الدین
ابن شیخ علی شیر ابن حضرت شیخ شهاب الدین گنج علم و دیگر شیخ محمود ابن شیخ فخر الدین ابن
شیخ ابو الفتح مسطور ... و دختر بود ... شیخ حسن ابن شیخ محمد ...
از ... پسر بود ... شیخ عبد العزیز ... مسطور ... سادات ... ولد ...
بیار ... و چند دختر نیز دیگر شیخ شمس الدین ... ابن ابن شیخ محمد مذکور
و شیخ عبد الله و شیخ ابو القاسم ابنای شیخ جمال الدین شیخ محمد ... شیخ مصطفی و شیخ ...
ابنای شیخ مسعود ابن شیخ یعقوب ابن شیخ فخر الدین ابن شیخ ... مسطور ... شیخ نور ...
شهاب الدین ابن شیخ اویس ابن شیخ فخر الدین مرقوم ... شیخ عبد ...
عبد الرزاق ابن شیخ فخر الدین مسطور و شیخ داود و ابن شیخ نور الدین را اولاد دختری ...
و شیخ مجاهد ابن شیخ احمد ابن شیخ فخر الدین و در ... شیخ ... علی ...
بهاء الدین ابن شیخ نجم الدین مذکور و در دیگر ... شیخ یحیی ابن شیخ ابراهیم ابنای شیخ ...
ابن شیخ معروف ابن شیخ فضل الله عرف شیخ ... ابن شیخ فخر الدین ... اسرار ...
اعلی و شیخ قطب الدین ابنای شیخ خانزاده ابن شیخ معروف ... شیخ بهاء الدین ...
و از شاه پور که از مواضعات پرگنه سرپیر داخل صوبه بهار ... شیخ خضر و شیخ ...

ابن شیخ عالم ابن شیخ نور ابن شیخ پیران ابن شیخ قیام الدین در ... حسن میان شیخ جمال ابن
شیخ عبد الله و غیره دیگر اولاد شیخ شهاب الدین گنج علم بسیار بعضی در جانی پور و بعضی در
ارکون که نزدیک ... است و بعضی در ... اند و بعضی در ... کرده ایشان شیخ احمد
خطیب و شیخ صلاح ... از اولیا ... و بعضی ... بمشل ... و غیره
... این ذره موهوم از بزرگان خود شنیده و دیده ... آورده والله اعلم
بالصواب ... ذکر احوال حسب و نسب اولاد ... حضرت شیخ نظام الدین ابن ...
گنج شکر قدس الله سره ... موصوف باوصاف ... مشهور به تقوی و ... خواجه
نظام الدین سلطان المشایخ والاولیا ... که خواجه نظام الدین ... شیخ شیوخ العالم
از جمله پسران ... و ... شیخ شیوخ العالم عظیم ...
و ... شیخ شیوخ العالم از ... که او را دو ... شیخ صالح ...
... و منقول است ... جوانی ... بود و ذکر ...
... صادق چنانچه ... کرامت و فراست ... ذکر ... شیخ شیوخ العالم ...
الت ... چون بعد از نقل شیخ شیوخ العالم ... خواجه نظام الدین
از ... و ... کفار ... بعد از قتل کفار ... شهادت یافت
چون در میان ... کشتگان تفحص کردند ... مخدوم زاده ... و ... مقبره
... مشهور است چنانچه مردم آن دیار از برکت ... بزرگوار فیض ... و
شیخ نظام الدین بیعت و خرقه خلافت از حضرت شیخ فرید الدین ... چنانچه
... و ظاهر است ... اولاد حضرت شیخ نظام الدین قدس الله سره
زاده پسر خواجه عضد الدین الموصوف به شیخ ابراهیم و خواجه علی و شیخ ابراهیم ... پسر
... خواجه نور الدین ... پسر خواجه عضد الدین ... پسر بود ... خواجه ...
... خواجه ... و شیخ خواجه ... اسامی مذکوره اولاد دارند ... مقام

بگویند و بعضی در اجمیر و بعضی در دهلی و خواجه علی بن شیخ نظام الدین را چهار پسر بود
باسم شیخ سالار و شیخ نور الدین و شیخ یحیی و شیخ خسرو و شیخ سالار مذکور را شش پسر بهم
شیخ فخر الدین و شیخ عالم و شیخ خواجه و شیخ مغیث و شیخ مجیر و یک دختر نیز داشت
و خواجه نور الدین پسر خواجه علی مذکور را چهار پسر باسم شیخ سماع الدین و صبوحی و موجی و خوجن
و دو دختر نیز بود و شیخ مجیر ابن شیخ سالار را اولاد در حصار باسم شیخ نظام الدین صاحب سجاده
بن شیخ محی الدین بن شیخ فرخ شاه بن شیخ محمد بن غوث العالم شیخ جنید بن شیخ جنید ثانی
بن شیخ محمود بن شیخ کریم الدین بن شیخ مجیر مرقوم و بکر شیخ فرید و دوست محمد [illegible]
ابن الکاشیخ [illegible] بن شیخ معین الدین بن شیخ نور بن شیخ [illegible] بن شیخ جنید ثانی مسطور
و شیخ [illegible] بن شیخ قطب الدین بن فرخ شاه مذکور و شیخ علم الدین بن ابو الغیث
بن شیخ قطب الدین مسطور و شیخ محمد بن علی بن حسین خان بن شیخ [illegible] و شیخ [illegible]
شیخ جنید مرقوم و شیخ عبد الصمد بن شیخ برهان بن شیخ فرید نظام بن شیخ نور الدین بن
شیخ جنید [illegible] مسطور بود که قریب سمانه است بعضی از اولاد و احفاد در ملک [illegible]
[illegible] قریب امروهه و شیخ معمور بن شیخ حاجی عبد الغفور و شیخ صادق محمد [illegible]
[illegible] الدین [illegible] در بیان حضرت واولاد و نبیره حضرت قطب الاقطاب سراج المحققین
العاشقین فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز ان نزد دلان محبوب شیخ [illegible]
قدس الله سره العزیز از همه پسران حضرت کلانتر بود و بیدل و ابتدا [illegible]
و کراماتی مویدا و طریقه اهل ملامت رفتی و گاهی از خلق منزوی و همراه با حق بودی [illegible]
خیالی و لطافت تمام داشت از سید محمد کرمانی منقول است که وی از پدر خود روایت کند
که شیخ مودود [illegible] حال در سفر و حضر مصاحب حضرت شیخ یعقوب بود
وقتی برابر او [illegible] آمده رفتم چون در اوده رسیدیم و در سرای فرود آمدیم شیخ
مرا اهل و تماق گذاشت و خود تماشای شهر برون آمد چنانکه بیکباره [illegible] و در [illegible]

و باقی بعض مشغول است بعد این میان مقطع آورده که خلیفه اعظم بود او را درد شکم گرفت بحدیکه
[illegible] از درد سخت قرار نبود هر چند علاج کردند موثر نشد کار بتعویذ و ادعیه کشید درین میان در دل
[illegible] شیخ زاده مولانا یعقوب بن شیخ شیوخ العالم را دیدم [illegible] وقت دیگر در آورد [illegible]
[illegible] از برکت [illegible] مخدوم زاده عالم [illegible] صحت [illegible] شود فی الحال مقطع
[illegible] بطلب ایشان فرستاد مردم [illegible] در سرای [illegible]
گفتند [illegible] شیخ زاده [illegible] طلبیده [illegible] وقت [illegible] دیگر از من [illegible] است [illegible]
[illegible] مردم [illegible] مشغول بودند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] همچنان [illegible] و روانه شد چون پیش خان رسید
[illegible] از چهارپایی [illegible] بر چهارپایی [illegible]
[illegible] خان [illegible] در شکم [illegible]
[illegible] و جامها [illegible] شیخ آورد [illegible]
سیم و جامه [illegible] خان عطا فرمود و در سرای فرود [illegible]
[illegible] آخر الامر [illegible] بزرگ زاده [illegible] غیبت [illegible] بودند و غائب
[illegible] و شیخ یعقوب بیعت و خرقه خلافت از حضرت قطب العالم شیخ فرید [illegible]
[illegible] اولاد و نبیره حضرت شیخ صدر الدین المعروف شیخ یعقوب بن حضرت گنج شکر قدس الله سرهما
[illegible] دو پسر بودند باسم خواجه [illegible] الدین و خواجه [illegible] و یک دختر نیز داشت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] الدین را دو پسر بودند باسم شیخ سلطان و شیخ جهان و یک دختر نیز داشتند و شیخ
سلطان را [illegible] شیخ جهان را [illegible] پسر بودند باسم شیخ زمان و شیخ [illegible] و شیخ [illegible]
[illegible] و شیخ [illegible] پسر بودند شیخ نظام الدین محمد [illegible] و ملک
[illegible] الدین حسنی و ملک [illegible] الدین حسن و دو دختر نیز داشتند که یکی از آن منکوحه شیخ

نصیر الدین و روشنی لسان از دو جهت سید محمد بن محبوب بن طاهر بود و نبوه سید نصیر الدین اعلی کا م
و نبوه سید محمد را اولاد بسیار است و خواجه نظام الدین مذکور را یک پسر بود بنام مسعود
بک عرف عبد الحسین و یک دختر نیز داشتند و میان الله حسینی را شش اختر
بودند که از هر یکی اولاد هست و فریدالدین حسن را پنج اولاد شود و خواجه قاضی این شیخ
یعقوب ابن حضرت گنجشکر زاده و پسر بودند بنام شیخ احمد و شیخ علاء الدین و شیخ
رحله که از وی اولاد نیست و شیخ علاء الدین را شش پسر بودند بنام شیخ نظام الدین
و شیخ منجم و شیخ معین الدین و شیخ سیف الدین و شیخ برهان الدین و شیخ یعقوب
ابن شیخ منجم و شیخ یعقوب اولاد شنانده و چهار پسر دیگر را اولاد بسیار گشت چنانکه
از فرزندان ایشان در [illegible] شیخ عادل و دیگر از نور شیخ جوهر و غیره و دختر شیخ [illegible]
مذکور در حباله شیخ عضد الدین ابن شیخ نظام الدین ابن حضرت گنجشکر بود مسمات
بی بی عزت مرقومه را اولاد وی هست و بیرا اولاد و حضرت شیخ یعقوب در کشمیر
منفرد ساکن است اخوان او زره موسوم شده در علم او درده والله اعلم بالصواب

فصل هشتم در بیان نسب و احوال حضرت شیخ عبد الله ابن حضرت شیخ گنجشکر قدس
سره العزیز او وی در عهد خوردکی برحمت حق پیوست و مرقد مبارک وی بیرون
بنی قریب شهدا در جنگل واقعست و شیخ عبد الله بیابانی مشهور است و مردم آنجا
از مزار بزرگوار برکت یابند و رحلت فرمودن وی ازین عالم فانی بعالم باقی این
بود که چون وی نه ساله عمر داشت و بیرون قلعه پاک پتن بازی میکرد چنانچه رسم
است چون نوز از جانب سند دو آمده بودند از آنجمله یک کس برهمن بود چون نزدیک وی
رسیدند پرسیدند که این کودک از آن کیست حاضران جواب دادند که این شهزاده
شیخ الاسلام قطب العالم شیخ فریدالدین گنجشکر است قدس الله سره العزیز چون
این سخن شنیدند بایکدیگر گفتن گرفتند که باران خایند کرامت این شیخ زاده به [illegible]

ما از غیب طعام بخوراند سندهیان نزدیک تر شدند و گفتند که ای شهزاده ما امروز
گرسنه ایم امیدواریم که ما را طعام از غیب بدهد او فرمود بسیار خوب شما بنشینید و [illegible] حق تعالی وقف
کنید که حق سبحانه تعالی شما را طعام از غیب خواهد داد بعد از آن وی یک دیگ دان را آنکه آمد
و آنرا او دیگ خام از گلی خالی نهاد و در زیر دیگ آتش افروختند و شیخ عبد الله صغیر فرمود که ای
سندهیان بیائید و هر یک از شما دست خود درین دیگ بینداز بعد از آنچه هر کس را از طعام
رغبت باشد بخورد همه سندهیان از هر یک از هر جنس طعام سیر خوردند بنا بر همین باز عرض
کردند که ما هندویم ما را طعام پخته بدهید برای مولا که تو هم در دیگ دست خود را بینداز
و آنچه رغبت است آن حضرت حق سبحانه تعالی از پرده غیب خواهد رسانید آخر الامر آن
برهمن نیز همچنین کرد و طعام پخته از دیگ بیرون آورد و خود پخته بخورد و بعد از فراغ
طعام سندهیان مذکور جانب هندوستان روانه شدند چون پنج کروه زمین از پاکپتن
در جوار قلعه دو کران رسیدند در میان خود سندهیان از غایت حسد و خصومت گفتند
که اران غریبه کرامات آن شهزاده که جه کرد الحال ما را باید چیزی مانند سحر که علم ماست
بران شهزاده روانه کنیم و درین گفتگوی بودند و در میان ایشان آن برهمن گفت که ای
نامردان خیال خام مکنید که این خطور شما باطل گشت و آن شهزاده پسر گنجشکر گشت و نمک
او نیز خورده اید و این طور حسد نباشد که آخر الامر سندهیان گفته او قبول نکردند و از غضب
شدند برهمن مذکور از ایشان سندهیان گریخته در پاکپتن رسید و آن سندهیان بد بختان
سحر را جانب شیخ عبدالله روانه کردند در همان زمان برحمت حق پیوست و چون این خبر
بحضرت قطب العالم روشن شد فی الحال بلفظ مبارک راندند که کسی آتش در جگر ما افروخته
است آن را الله تعالی ایشان نیز در قهر جبار قاهر در آتش خواهد سوختند چون این سخن مبارک
بر زبان گوهر افشان رانده بودند همان زمان آتش از پاهای سندهیان از عالم غیب سعیر و سخت
در آمد سوختند و چند توده خاک گشتند تا الآن آن توده های خاک موجود اند و نام

آنجا را یک دیره گویند که شیخ کرم‌ها یا از پاکپتن است بعد از آن برهمن مذکور در خانگاه حضرت
قطب العالم آمده و سر بر زمین نهاد و در پای مبارک آنحضرت افتاد و عرض کرد که بنده آن سنه [illegible]
را منع کرده بود و آنچه گفته ما قبول نکرد تا آخر الامر کار او خویش یافتند و درین اثنا الهی در دل او
جرس این رسید اگر زنار من از خود شکسته کرده در خدمت حضرت قطب العالم مسلمان گشت
چون این خطور در دل برهمن جاگرفت بفرمان الله تعالی یک بیک زنار او را ذره ذره [illegible]
پیش برهمن زنار ریخته آلی که او مسلمان شد در خدمت آنحضرت پیوست چون آنحضرت
خدمت او را پسندیدند نام او ملک جوهر نهادند او یکی از اولیا خاص گشت بعد
مدة ملک [illegible] عرض کرد که حضرت سلامت بنده چند دختر دارد و نسبت آنها که کجا [illegible]
فرمودند که ای ملک جوهر نسبت دختران خود با فرزندان متولد ما کن آخر او همین [illegible]
تا بی الی از فرزندان ملک جوهر و فرزندان قوالان هند نسبت میشد [illegible]
اولاد دختران حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز مسماة بیبی فاطمه و بیبی [illegible]
و بیبی مستوره آخر یکی دیگر زنان بودند از سید مبارک محمد کرمانی [illegible]
شیخ العالم را سه دختر بودند مستوران بیبی مستوره که نفس آخر در پرده عفت
و صلاحیت بود دوم بیبی شریفه الاشرف طاعت و عبادة مشرف بود رحمة الله علیها
این بزرگزاده هم در عنوان جوانی بیوه شده بود تا آنکه رخ از خدا با دیگری مشغول [illegible]
چنانکه شیخ شیوخ العالم فرمود اگر عورت [illegible] خلافت و سجاده را دادن مشایخ را روا بود
من به بیبی شریفه میدادم شیخ سعدی خوش گفته دار در پرده عصمت بعباد [illegible]
مشغول نام در عالم خود در کنف [illegible] سیوم بیبی فاطمه که زن مولانا بدرالدین
اسحاق بود مولانا را گور در اجودهن رحمت حق پیوست فرزندان خورد که داشت خواجه
امام و خواجه موسی سلطان المشایخ را این نسبت قرابت بیش از آنچه زیرا که سلطان
المشایخ را با مولانا بدرالدین اسحاق فرط محبت بود چنانچه در ذکر مولانا بدرالدین [illegible]

باقیه است سلطان المشایخ درین اندیشه بود که اگر خیلی بیبی مستوره بیبی فاطمه را با فرزندان
از اجودهن بیارند تا حق محبت مولانا بدرالدین اسحاق بنوعی ادا کرده شود الغرض [illegible] سبب
سید محمد کرمانی تا قبل این قدر مشورت میکرد و سید محمد گفت ما همه را در جست که رعایت
فرزندان مولانا بدرالدین اسحاق کنیم که در باب ایشان در خدمت شیخ شیوخ العالم مدد
کرده است و درین اثنا مردی سوداگر ملتانی که مرید سلطان المشایخ بود تنگه زر جامی سودا
آورده بود و تنگه زر بخدمت سلطان المشایخ نیاز آورد سلطان المشایخ آن تنگه
زر بخدمت سید محمد بیارد و فرمود که این تنگه زر شما در خانه خرج کنید دوم تنگه زر بخدمت آوردی
فرزندان مولانا بدرالدین اسحق با خود در اجودهن خرج کنید زیر آنچه شما نوم خانمان با اراده [illegible]
ابو سید محمد قبول کرد و روز دوم در اجودهن روان شد بیبی فاطمه را با فرزندان در شهر آورد
الغرض چون چندی [illegible] از رسیدن بیبی فاطمه و فرزندان عزیز او در شهر گذشت از خود [illegible]
که بیبی [illegible] سلطان المشایخ در خانه داد روکه بیبی فاطمه را در حباله خود [illegible] این سخن
زدلش حال سلطان المشایخ بود در گوش خاص و عام افتاد یکی از خلوة لوبه سید محمد کرمانی
این حکایت بخدمت سلطان المشایخ بگفت که خلق در باب آوردن بیبی فاطمه سخن گفتند
بکمال [illegible] خدمت بیبی فاطمه را آورده اند [illegible] چنانچه در صدد کتاب سیر الاولیا
رفته است سلطان المشایخ از شنیدن این سخن انگشت تحیر بدندان تفکر گرفت و دست مبارک
بر روی و محاسن معتقد خود فرود آورد و گفت که استاد و عزیمت اجودهن کنم دوم روز
آن از زیارت تربت شیخ شیوخ العالم روان شد چون از اجودهن بازگشت پیش از آنکه در
شهر رسد سیوم روز بیبی فاطمه در غیبت سلطان المشایخ نقل کرده بود در روضه شیخ
نجیب الدین متوکل قدس سره بیرون دروازه منده مدفون شد چون روز بود خلق حاضر گشت
سلطان المشایخ از اجودهن چهار روز در وقت شیخ نجیب الدین متوکل رسیده زیارة
سیوم روز بیبی فاطمه دریافت و خواجه محمد و خواجه موسی که در عالم صغر بودند [illegible]

درآر…

در نظر مبارک خویش پرورش داد و خواجه احمد نیز دری را که مرید شیخ شیوخ العالم بود
ادا یکی از زیارت نافرموده رحمة الله علیهم اجمعین (۱۳) در بیان نسب و حسب و اولاد و وفات
یادگار حضرت [illegible] الاولیا سید السادات منبع السعادات آل طه و یٰس [illegible] سید المرسلین
حضرة مولانا بدر الدین اسحاق بن خواجه علی بن خواجه اسحاق ابن سید صلاح الدین
قطب منهاج الدین ابن سید احمد بن سید محمود بن سید احمد ابن سید محمد بن سید [illegible]
بن سید جلال الدین ابن سید صدر الدین ابن سید قطب الدین ابن سید زکریا ابن سید [illegible]
ابن سید زین العابدین ابن شاهزاده کونین امیر المؤمنین حسین رضی الله تعالی عنه ابن امیر
المؤمنین حضرة علی کرم الله وجهه ذکر کرده شد بیان حسب و نسب آن حضرة لطف [illegible] از سیر الاولیا [illegible]
مولانا بدر الدین اسحاق بخدمت شیخ شیوخ العالم قدس سره منقولست که این بزرگ هم از شهر
دهلی بود و تعلیم هم در شهر کرده و از دانشمندان و خوب طالبان شهر در علم و فضل فائق
چون علم کسبیات در آن شهر حاصل کرده و طبع بلند داشت خواست تا جمیع علوم را با وقعی اللائق
حاوی شود و چند مشکل نیز در سر علمی بر وی مانده بود که از فحول علما دهلی حل نشده [illegible]
سبب عزیمت بخارا کرد و چون در اجودهن رسید و در آن ایام صیت کرامات حضرت شیخ
شیوخ العالم فرید الدین در عالم منتشر شده و خلق خدا از اقالیم کالعکوس بالحضرة می آمدند
مولانا بدر الدین نیز آمد و بخدمت شیخ شیوخ العالم مشرف شد [illegible] سید مصطفی
تقریر [illegible] سلطان المشائخ [illegible] حسن عبارت و لطافت تقریر شیخ شیوخ
العالم [illegible] خواست [illegible] این بود [illegible] شوق [illegible]
[illegible] الغرض چند مشکل که در خدمت مولانا بود از خدمت شیخ شیوخ العالم [illegible]
مشکلات حل شد خدمت مولانا متحیر ماند و با خود گفت که این بزرگ کتابی [illegible]
ندارد و جامه [illegible] از علم لدنی خبر [illegible] این عالم [illegible]
صد چندان [illegible] موقوف کرد و با عتقاد خاص بخدمت شیخ

العالم [illegible] و مرید آن حضرت شد شیخ سعدی [illegible] مقامی [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] بخدمت شیوخ العالم مستقیم ماند [illegible] خویش [illegible] در شهر [illegible]
[illegible] دل و جان و تن [illegible] سید محمد مبارک [illegible] سید محمد کرمانی [illegible]
که در خدمت مولانا بدر الدین اسحاق رحمة الله [illegible] بود که [illegible] چشم مبارک
از آب دیده [illegible] خانه عقل خراب [illegible] مردم چشم [illegible]
آب [illegible] چشم مبارک [illegible] بزرگی خویش [illegible]
[illegible] منقولست [illegible] خواجه محمد مبارک [illegible]
[illegible] شیخ شیوخ العالم فرید الحق و الدین [illegible] خدمت مولانا بدر الدین اسحاق [illegible]
[illegible] حضرت مولانا [illegible]
[illegible] بزرگی خویش [illegible] از آب دیده خانه چشم [illegible]
[illegible] سید محمد مبارک [illegible] خدمت مولانا بدر الدین
سلیمان [illegible] شیخ [illegible] خدمت مولانا [illegible] مخدوم زاده خود [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] خویش گفت [illegible] در خدمت [illegible] از دل و جان [illegible]
[illegible] میان شیخ بدر الدین سلیمان و مولانا بدر الدین اسحاق
[illegible] منصب خادمی [illegible] خاطر مولانا بدر الدین اسحاق از این
سبب منغص شد و در این باب [illegible] سید محمد کرمانی مشورت کردند و سید محمد [illegible]
مولانا بدر الدین که بخدمت شیخ شیوخ العالم داشت [illegible] مولانا صحبت [illegible]
بود [illegible] خدمت مولانا این سخن [illegible] مسجد جمعه [illegible] الغرض [illegible] سید مبارک
[illegible] و خواجه یعقوب [illegible] شیخ شیوخ العالم فرید الدین و شیخ علاء الدین [illegible] شیخ

العالم قدس سره و چند کودکان دیگر در آن مسجد جمع بودند پیش مولانا بدر الدین اسحاق کلام الله می خواندند
و [illegible] مبارک غلام شیخ شیوخ العالم قدس الله سره در چهار دختر خود بی بی فاطمه را که در خانه مولانا
بدر الدین بود و او خلیق بود [illegible] خدمت والد سید محمد کرمانی میفرمود آخر آنکه خدمت
مولانا از نماز چاشت مشغول شدی چندان گریستی که بوقت رکوع و سجود در سجده جای
ایشان تمام از آب دیده مبارک او تر گشتی و خدمت والد میفرمود که مولانا بدر الدین اسحاق
قدس سره [illegible] ساخته بودند و در [illegible] رسیده و عرض آمدن این [illegible]
تحصیل کمالات چون بکمال رسید پیش از آنچه [illegible] در تربیت شیخ شیوخ العالم [illegible]
و منقولست که مولانا بدر الدین اسحاق این بیت بر زبان مبارک راندند [illegible]
[illegible] روح نطق تمیز شد ای از بدان [illegible] توجه شریفی تمامی امروز در ذوق این بیت
در شام خبر بود و بر [illegible] میفرمودند [illegible] پیدا شد چون وقت نماز شام شد آنکه شیخ شیوخ
العالم مولانا بدر الدین را امامت فرمود خدمت مولانا در نماز شروع کرد و تحریمه بست و [illegible]
[illegible] مدت بر زبان مبارک راندند بعده بگوش یاران شیخ شیوخ العالم فرمود که بار دیگر
شروع کن [illegible] در بین گریه نماز تمام کرد سلطان المشایخ میفرمود مرا با مولانا
محبت سخت بود و در کل امور مرا انیس ایشان بود و خدمت مولانا شیخ شیوخ العالم [illegible]
و خود نیز تنها فرمودی و تا آن غایت که خدمت مولانا در صدد حیات بود سبب عظمت
و احترام او سلطان المشایخ بکسی دست بیعت نداد چون خدمت مولانا در پرده شدند بعد
دست بیعت [illegible] گرفت [illegible] سید محمد کرمانی [illegible] خاندان کرامت بود و [illegible]
تا پسران مولانا بدر الدین خواجه محمد و خواجه موسی و والده ایشان را که دختر شیخ شیوخ العالم
است که زوجه مولانا مذکور بود در شهر آورد و با انواع رعایت بود و در باب ایشان [illegible]
[illegible] این [illegible] در ذکر بی بی فاطمه و در تکمله مناقب دختران شیخ شیوخ العالم [illegible]
تحریر یافته است و خدمت مولانا بدر الدین در علم صرف کتابی منظوم تالیف کرده است

و تصنیف ایشان دلیلی واضح است و نیز منقولست که ملک شرف الدین کبرا مطیع [illegible] بود
او را اتفاق افتاد که بخدمت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین ارادت آرد و [illegible]
[illegible] دو کرت قدمبوس شیخ شیوخ العالم حاصل کرد و بیعت التماس نمود شیخ شیوخ
اشارت بجانب مولانا بدر الدین اسحاق کرد که این را تو دست بیعت ده مولانا بدر الدین
بحکم فرمان شیخ شیوخ العالم او را دست بیعت داد بعد از چند گاه بحکم فرمان [illegible]
[illegible] او را [illegible] و از دنیا چون بجانب اجودهن روان کردند ملک شرف الدین
عرضداشت در باب بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق نوشت و کسان خود را گفت
چون در اجودهن رسید فصل خربزه بود خربوزه [illegible] برابر عرضداشت بخدمت مولانا
بدر الدین اسحاق [illegible] کسان عرضداشت با خربزه بخدمت مولانا بدر الدین آوردند جمع
از یاران و عزیزان بخدمت آن بزرگ نشسته بودند قاضی [illegible] الدین حاکم اجودهن حاضر
مولانا [illegible] صدر الدین این خربوزه قسمت کن قاضی صدر الدین چون خربزه
قسمت کرد بخدمت [illegible] رسید نصیب خدمت مولانا بدر الدین [illegible]
مولانا بدر الدین فرمود که نصیب شرف الدین کبرا هم نزدیک من بنه چون خربزه قسمت
خدمت مولانا دستار مبارک [illegible] از سر [illegible] و نزد یک خربزه که نصیب
شرف الدین کبرا بود نهاد و فرمود که این خربوزه [illegible] دستار بر سر نمی بندیم
که شرف الدین نباشد چون او رسید او خوریم این سخن بگفت و [illegible]
بزرگان و یاران [illegible] مشغول شدند [illegible] شرف الدین کبرا رسید خدمت
مولانا بدر الدین [illegible] دستار بر سر مبارک [illegible] و خربوزه خوردن مشغول گشتند [illegible]
شرف الدین [illegible] خود بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق [illegible] گفتن گرفت
که ساعتی پیش [illegible] در باب من [illegible] کیفیتی باز نموده بود [illegible]
تحقیق [illegible] فرمایی [illegible]

من بنده در قصبه اجودهن رسیده بودم که الا فرمان رسید از برکت مخدوم با فرصت تمام بحج
پیوستم منقولست که شیخ شیوخ العالم فریدالدین قدس الله سره بنوبت یک یک هیزم از صحرا می آوردند
می رفتند چون نوبت بمولانا بدرالدین رسید خدمت مولانا بجهت هیزم آوردن رفت و در ان شیخ
شیوخ العالم سایر خدمت مع الامام بیرون آمدند در اثناء راه بخدمت مولانا میگفتند که مریدان
و یاران ما را اجاجان کرامت نیست که مریدان سید احمد را زیرا که مریدان سید احمد بر
شیران سوار میشوند و ماران بدست میگرفتند مولانا بدرالدین فرمود که ای مخدوم
زادگان چنین نباشد گفت شیخ شیوخ العالم نگاشته بزرگان کسی بکرامت و [illegible] آن
و متعلقات آن الامر سید الغرض چون بیشتر رسیدند شیری از جنگل بیرون آمد و در پیش
شیخ شیوخ العالم فریدالدین بر درخت سوار شدند مولانا بیشتر رفت و آستین مبارک
بر سر شیر زد و میگفت که ای سگ ترا چه [illegible] کردی که در [illegible] مخدوم زادگان من در آنچه بنده
پیران شیخ شیوخ العالم را گفت که از درخت فرود آیند ایشان گفتند تا این شیر فرود
[illegible] است ما فرود نیائیم خدمت مولانا پیش آن شیر رفت گفت که ای سگ برو شیر سر بر
زمین نهاد و باز گشت پیران شیخ شیوخ العالم از درخت فرود آمدند و از ان حضرت
میگفتند [illegible] سلطان المشایخ میفرمود که مولانا بدرالدین اسحاق چنین
بود وقت نماز دیگر تنگ بود کسی گفت که خواجه وقت نماز دیگر تنگ میشود
مراد مولانا بر آفتاب نزدیک است که فرود شود مرا فرصت از سخن باز دارد گفتم خواجه
آفتاب نزدیک است که فرود شود بعده خدمت مولانا بدرالدین اسحاق فرمود که ای آفتاب
آفتاب را گویم تا صفحه تمام نشود فرود نرود چون صفحه تمام شد خواجه فرمود که آفتاب را
ببین چون [illegible] رفت دیدم آفتاب برقرار است خواجه حکیم سنائی در [illegible]
امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید [illegible] حرکتش [illegible] نماز [illegible]
[illegible] گشتن باز و سلطان المشایخ میفرمود که مولانا بدرالدین اسحاق چنان خادمی کرد

شیخ

شیخ شیوخ العالم را که از مرتبه جمال خدمت باشد یا [illegible] هم [illegible] مستغرق و مشغول حق بودی تمام
مدتیکه بخدمت شیخ شیوخ العالم نشستی مستغرق حق تعالی بودی که از خود خبر نداشتی و خدمت
مولانا نعمت بزرگ بوده حب نعمت [illegible] یاران گفتم که در تنگیها اول شیخ
شیوخ العالم را یاد میکنم بعد از ان شما را [illegible] حضرت شیخ آورم بخواب گفت
[illegible] و اشتم از سلب شکایت و در توجه آنم بعده سلطان المشایخ فرمود
سبحان الله بیش از ان خود چه حد نعمت بوده است این زمان و آنچنان بود در اول
شیخ شیوخ العالم مولانا بدرالدین را عتاب کرد بسبب آنکه اوراد خدمت شیخ شیوخ العالم
مولانا بدرالدین را آواز داده بود در نماز بود مولانا بدرالدین اسحاق از غلبه کار جواب نگفت
شیخ شیوخ العالم از [illegible] برنجید بر نفس شیخ رفت کار از سر گرفت و نشسته رفت و [illegible] شد
سلطان المشایخ میفرمود که بزرگی بود از خلفاء شیخ شیوخ فریدالحق والدین قدس الله
سره وقت نقل او سلطان المشایخ فرمود بر سر وقت او حاضر بودم چون من بخدمت
شیخ شیوخ العالم رسیدم و از حال نقل آن بزرگ خدمت شیخ شیوخ العالم را معلوم
شیخ شیوخ العالم چشم مبارک پر آب کرد و فرمود که حال نماز چه بود گفتم که بیست
روز نماز فوت شد شیخ شیوخ العالم هیچ نگفت مولانا بدرالدین اسحاق درین محل
گفت که این چگونه رفت من با خود گفتم که شیخ درین باب تقریر نمود چه [illegible] مولانا بدرالدین
از [illegible] وقت نقل مولانا بدر [illegible] شد نماز بامداد بجماعت بگذارد و اوراد
گرد [illegible] وقت اشراق شده است اشراق نیز بگذارد باز باوراد مشغول شد
باز [illegible] رسید وقت چاشت شد چاشت بگذارد و سر بسجده نهاد و برحمت حق پیوست رحمة الله علیه
بعده سلطان المشایخ فرمود که من با خود گفتم که او [illegible] بگوئید و مدفون
اینجا [illegible] هم در مسجد جمع قدیم اجودهن که بیشتر طاعت آنجا مشغول بودی عرض میدارد
[illegible] اولاد بنده کمینه حضرت قطب الاقطاب مولانا بدرالدین اسحاق که از حضرت

عصمت بنت فاطمه بنت حضرت قطب العالم است بتفصیل مذکور خواهد شد که آنحضرت را دو پسر
باسم خواجه محمد و خواجه موسی و خواجه محمد را چهار پسر باسم خواجه مسعود و خواجه فخر الدین
و خواجه جلال و خواجه داود و دو چهار دختر نیز داشتند و خواجه مسعود را دو پسر
باسم خواجه یحیی و خواجه عیسی و خواجه عیسی را چهار پسر و چهار دختر بودند و خواجه
یحیی را سه پسر باسم سید محمد و سید ابراهیم و سید سعد الدین و چند دختر نیز از الله
یک دختر را چهار پسر بود باسم خواجه کمال الدین و خواجه سراج الدین و خواجه بهاء الدین
و خواجه فخر الدین و خواجه محمد مذکور را چهار پسر بود باسم خواجه سیف الدین و خواجه
برهان الدین و خواجه ابراهیم و خواجه عضد الدین و این هر یکی را اولاد هست و خواجه
جلال الدین را یک پسر بود و چند دختر و خواجه داود ... را ... الله
... و مولانا ... ششم ... سفر ... ساکن است ... حضرت ... که در ... باسم
سید ایوب و سید منور و سید عبد الرحمن ابن سید جلال ابن سید خواجه ابن
سید محمد ابن سید مبارک ابن سید حسین ابن سید علم الدین ابن سید داود
ابن سید محمد ابن مولانا مرقوم و اولاد مولانا بدر الدین اسحاق بسیار است و بعضی از
ایشان ... سید قاسم و سید نور محمد و سید معظم و سید عبد الرسول ابنا
سید محمد بن سید شعیب بن سید ... بن سید ... بن سید غیاث الدین ابن
سید عضد الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق
و سید محمد صادق و سید فاضل محمد و سید مراد بن سید جیلانی بن سید کبیر
بن سید یوسف بن سید ابراهیم بن سید ... بن سید محمد بن خواجه جلال
بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و سید یوسف و سید محمد و سید
و سید باقر ابنا سید حسین بن سید سلیم بن سید محمد بن سید جلال الدین مذکور و دیگر
سید قاسم بن سید منصور بن سید اسماعیل بن سید ... بن سید فخر الدین

بن سید برهان الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و دیگر
سید حسن بن شیخ فتح الدین بن شیخ یوسف بن شیخ نصیر الدین بن سید سیف الدین
بن شیخ فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و سید عبد الغفور بن سید
خواجه ابراهیم بن سید حاجی بن سید برهان بن سید داود بن خواجه ابراهیم بن
خواجه فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و دیگر در چهار نیز ...
سید صادق محمد بن سید شاه محمد بن سید ابراهیم بن سید علاء الدین ابن سید
ملک بن سید صدر الدین بن سید عضد الدین مذکور دیگر سید کمال محمد و سید عطاء
محمد و سید حاجی محمد و شاه عارف و سید عالم ابنا سید محمد شاه بن سید خواجه
عزیز بن سید علاء الدین بن سید صدر الدین بن سید ملک بن سید عضد الدین بن
سید خواجه فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین و شاه عارف مذکور یکی از اولیا
خدا ... بود که مرقد وی در آگره است و ... در قصبه سکری باسم شیخ محمد
بود ... و اولاد دختری است و مولانا مذکور با فرزندان خصوصی می‌بودند که این فرزندان
من وقتی که بزیارت و با موسم عرس حضرت قطب العالم در پاک ... بیایند زیاده
از دو سه روز نباشند اگر بمانند ... در دهمند شوید و بعیر ... الان هیچ ... است
... حضرت قطب العالم خلفا و خود را اولاد ... نصیب ... جا
... مولانا مذکور رسید و ... که بنده را سعادت خدمت
حضور ... که در ... از خدمت حضور آنحضرت ... حضرت
شیخ فرید العالم فرمودند که بسیار خوب بنا بر آن مولانا مذکور با فرزندان ... حکمت
نمود که در یک شهر مبادا با فرزندان حضرت قطب العالم و به اولاد ... چیزی
مباحثه شود و با یکدیگر ناخوشی ... کاتب الحروف ... نقل شنیده در قلم
آورده والله اعلم بالصواب دوم ... دختر حضرت گنج شکر قدس الله سره

ودراوان جوانی بوه شده بودند که اولاد وی نیست سیوم مستوره دختر حضرت
گنجشکر که در حبالهٔ شیخ عمر صوفی فاروقی بود از وی یک پسر بود باسم شیخ نصرالله
متولد شد که اولاد وی یک پسر بنام شیخ محمد و نبیرهٔ وی شیخ نظام الدین و نبیرهٔ آن وی شیخ
مودود و دو شیخ قطب الدین و شیخ شهاب الدین و اولاد ایشان معلوم نیست که بکدام
جائی متوطن اند دیگر از آنچه مذکور فرزندان پسر و دختری حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز
بتفصیل از کتب سیر و ملفوظها منقول گشت معلوم میگردد که جز فرزندان حضرت مولانا
بدرالدین اسحاق رحمة الله علیه از کسی دیگر گوید که من نواسه حضرت گنجشکرم دروغ گفته باشد
زیرا که فرزندان پسری و دختری آنحضرت بتفصیل درین اوراق نوشته شد پس آنها
بکدام حساب نواسه میشوند ازین بعد از تاقری ایام بواسطهٔ اسباب چیز معلوم بعضی
فرزندان آنحضرت بفرزندان قاضی ابومسلم نسبت کرده اند ایشان را سعادة نواسگی
ارزانی داشته اند پس همان فرزندان صاحب سعادة نواسه فرزندان حضرت گنجشکر
میشوند نه نواسگان آنحضرت و نه جمیع فرزندان قاضی ابومسلم علی العموم بدانکه دختر
قاضی ابومسلم مسماة … بواسطه تفصیل شرف نسبت آنحضرت در حبالهٔ شیخ بدرالدین
سلیمان پسر آنحضرت بسعادة زوجیت رسیده بود که اولاد از وی بسیار گشت چنانچه در صدر
نوشته اند و دیگر دختر نبیره قاضی ابومسلم در حبالهٔ شیخ علاء الدین ابن شیخ بدرالدین
سلیمان مذکور بود که از وی هیچ فرزندی متولد نشد و از منکوحهٔ کلان که از قوم خود بود
شیخ علاء الدین را بسیار اولاد بوجود آمد چنانچه مرقوم گشته است
اولاد حضرت شیخ نصرالله متبنی آنحضرت گنجشکر قدس الله سره و وی از خدمت
… حضرت گنجشکر پرورش یافته بود و وی خود را از خدمت آنحضرت
… دور انداخته و در بارهٔ وی آنحضرت بسیار التفات و عنایت مبذول
میداشتند چنانکه او یکی از اولیاء خدا گشت و خرقه خلافت از آنحضرت نیز یافت

خواجه عبدالرحیم

و اولاد شمس پسر بوده باسم خواجه بایزید و خواجه نعمت الله و خواجه کریم الدین و خواجه ابراهیم
و خواجه عبدالرشید که اولاد ایشان در پاکپتن خادمان درگاه باسم شیخ عبدالوهاب عرف …
بن عبدالله بن خادم رجب بن خادم نصرالدین و خادم اسماعیل و خادم اسحاق و شیخ محمد …
خادم … ابن خادم نصیرالدین مذکور و دیگر خادم کمال الدین ابن خادم رحمان ابن خادم نصرالدین
منور و خادم کمال و خادم شرف و عبداللطیف و خادم کبیر ابنای خادم عبدالعزیز عرف
جنید بن خادم احسن و عبدالقادر و خادم پیر محمد و غیره ابنای خادم محمود ابن خادم ارشی مرقوم
و خادم علی ابن خادم حاجی عثمان ابن خادم آمون و یک شیخ بود او عارف محمد ابن شیخ محمود
ابن شیخ … حضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنجشکر بود و شیخ عبدالرشید
ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ فتح الله و … و شیخ ابوالفتح ابن شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد
ابن شیخ عبداللطیف ابن شیخ عزیزالله و شیخ عبدالغفور ابن شیخ محمد ابن شیخ نعمت الله و شیخ
جمال ابن شیخ رزق الله ابن شیخ نظام و امان الله ابن شیخ جیون ابن شیخ … و شیخ عبدالقادر
ابن شیخ ادام الدین ابن شیخ فریدالدین ابن شیخ سلیمان ابن شیخ ابراهیم و حبیب الله … ابن
شیخ محسن و شیخ عبدالواحد ابن شیخ الله بخش و شیخ جلیل ابن شیخ … ابن بخشو و دیگر
شیخ بهاء الدین و علاء الدین نیز درین جا متوطن اند دیگر اولاد و شیخ نصیرالله بسیار است
آنچه شنیده و دیده در قلم آورده باقی والله اعلم بالصواب …
و وفات حضرت سلطان المشایخ شیخ نجیب الدین متوکل …
در اخبار و در سیر العارفین مرقوم است بیت آن شهنشاه مملکت تجرید ثانی از خویش
باقی از تفرید رهبر و یاور خدا جویان از توکل براه حق پویان راه عرفان …
او بمعرفت بجان سفته باطن از حق تمام نور رشته ظاهر از شرع پرورشده پاکدین
… پاک … گشته از جام حق مالامال گروه روشن تمام …
… نجیب الدین … چون از وصفا در افته متوکل براه حق …

صحیفه التصوف وآن با بنیان حدیقه تصوف مرشد سالکان تحقیق وهادی راه [illegible]
والتصدیق کشاف معانی الدقائق قطب سپهر ولایت ومرکز دایره هدایت ونهایت [illegible]
اهل کمال [illegible] الشیخ المشایخ نجیب الدین متوکل قدس الله سره العزیز شیخ [illegible]
بود ودر زمانه خود [illegible] برادر حقیقی حضرت سلطان المشایخ فریدالحق [illegible]
قدس سره بود ارادت وخلافت هم از حضرت ایشان داشت حضرت ایشان او را
[illegible] صحبت نموده بود که هیچ جا متوطن باشد همیشه در دروازه [illegible] منزل
داشت واز غایت استغراق ومشغولی حق خبری نداشت که امروز کدام ماه است
ودیگر کدام روز یا غله شهر چه نرخ دارد [illegible] خویش [illegible]
بود یکروز شیخ نورالدین محمد غزنوی [illegible] رسید گفت [illegible] شیخ فریدالدین
مسعود شما آنچه جواب داد که برادر صوری منم تا برادر معنوی [illegible] بود با شیخ نورالدین
پرسید الشیخ نجیب الدین متوکل شما را [illegible] جواب داد [illegible] نجیب الدین منم تا متوکل [illegible]
بود نقلست از حضرت سلطان المشایخ نظام الله والدین [illegible] قدس الله سره که [illegible]
برکت ارادت بحضرت سلطان المشایخ فریدالله والدین قدس سره [illegible] دولت صحبت
روی نمود چنانچه در ذکر ایشان مرقوم است و نیز از حضرت سلطان المشایخ شیخ
نظام الدین نقلست که وقتی روز عید بود [illegible] که دست و پای حضرت ایشان [illegible]
جمعی قلندران از خراسان مهمان شده [illegible] خلق [illegible] در عیدگاه [illegible]
[illegible] برکت ما را امروز مهمان او [illegible] از عیدگاه [illegible]
خود [illegible] قلندران مذکور از عقب رسیدند [illegible] که حضرت شیخ [illegible]
عظیم [illegible] امروز مهمان شما باشیم حضرت شیخ [illegible] گفت مرحبا والله خوش
[illegible] ایشان [illegible] خانه در [illegible] امروز [illegible]
قلندران [illegible] مهمان رسیدند اگر ما حاضر باشد [illegible]

این عبارت [illegible] معلوم نشد

نقلست

[illegible] خانه شما آمده اول عشره خانه شما را روشن [illegible] است و [illegible] روز [illegible]
[illegible] فرزندان ما رسیده است شیخ [illegible] چادری [illegible]
[illegible]
[illegible] آن بود که [illegible] حضرت شیخ چون [illegible]
[illegible] و در پایان مجلس قلندران [illegible] گفت درویشان [illegible] معذور دارید
[illegible] درویشان اهل بودند [illegible] تعظیم و تکریم گرفتند و بوسیدند
پای حضرت شیخ [illegible] مشغول شده با دل خود میگفتند که [illegible]
[illegible] فرزندان ما هیچ طعامی نرسیده است و مسافران [illegible]
همچنین [illegible] شیخ [illegible] مردی از [illegible] بالا آمد و از گفتگوی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدا [illegible] شیخ [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] شیخ آغاز کرد [illegible]
[illegible] فرزندان من طعامی نخورد [illegible] شیخ تبسمی کرد و گفت [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] موجود نیست خواجه گفت برخیز [illegible]
شیخ برخاست [illegible] یک خوان طعام در صحن خانه نهاده [illegible]
رفت و گفت که این طعام که آورده است گفت مردی آمده [illegible]
طعام نهاده رفت شیخ از آن طعام [illegible] درویشان کرد و بالای آمد [illegible] خواجه
[illegible] گفت [illegible] سعادت که یافتیم [illegible] و دیگر [illegible]
شیخ نجیب الدین متوکل قدس الله سره در سیر العارفین و دیگر نسخ [illegible] حکایات [illegible]
[illegible] نوشته ام [illegible] کتاب [illegible] شود سبحان الله زهی عظمت و کرامت [illegible]
حضرت سلطان المشایخ والاولیا تاج العارفین [illegible] حضرت شیخ نجیب الدین متوکل
قدس الله سره العزیز [illegible] خویش گفت [illegible] این [illegible]

اسرار محبت را بود و هر دل قابل آن در نیست بهر در با زیست ابر گهر ... و الله اعلم
حضرت شیخ نجیب الله متوکل برادر حقیقی گنج شکر ابن شیخ سلیمان ابن شیخ شعیب فاروقی و از
از اولیاء خدا و مشایخ نامدار بود و مرقد مبارک وی نیز در حضرت دهلی است چنانچه مردم هر باره
آن مزار مرکتبای پابند ... شیخ نجیب الدین شیر سوار مشهور گشت و عقب وی پسر است
بنام شیخ اسماعیل و شیخ احمد و شیخ محمد و شیخ اسماعیل که اولاد وی در شهر ... مستقر قوم است
چنانچه ... ساله و بعضی در ... بنام شیخ نجم الدین ابدال و غیره ابنای الابدال ندو
ذکر وفات آنحضرت که بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک برحمت حق پیوست قدس الله سره
العزیز صاحب سجاده شیخ محمد کلار و انتساب ... شیخ نجیب الدین متوکل نور ... است
است این فقیر اکثر شنید در تعلم آورده و الله اعلم ... مجراعیان و خادمان و مجاوران
و جاروب کشان و غیره روضه منوره حضرت قطب العالم شیخ فریدالدین گنج شکر قدس سره
از بیست مجاوران بنام سید عبدالله و سید سعدالله ولد سید اسماعیل بن سید ...
بن سید لعل بن سید عبدالله بن سید سلیمان که از عهد حضرت شیخ ابراهیم ... صاحب
سجاده حضرت گنج شکر در خدمت اند دیگر خادمان بنام گدائی ... پسران کمال ...
بابو بن بایزید که ایشان ... از ذات ... دارند و بزرگان ایشان را احمد که حضرت شیخ
علاءالدین موج دریا صاحب سجاده آنحضرت مسلمان کرده بود تا حال فرزندان او در خدمت
خادم اند دیگر چراغیان درگاه از نسل سلطان شهاب الدین غوری اند بنام شیخ حسن
و شیخ حسین و شیخ عبدالنبی پسران شیخ شیر محمد بن الله بخش و شیخ عبدالسلام ابن الهداد
و سه شیخ یوسف و شیخ حسین ابنای شیخ محمود ابن علیم الدین و شیخ علی ابن
شیخ عبدالرشید ابن ... و بزرگان ایشان نیز از عهد شیخ علاءالدین موج دریا
چراغان روضه مقدسه در خدمت ... رخانه آنحضرت قیام می نمایند دیگر جاروب
کشان درگاه شیخ ضیاءالدین و حافظ بلال و شیخ رجب پسران ... کمال

ابن سعدالله ابن شیخ کمال ابن سعدالله ابن شیخ احمد ابن شیخ مصطفی ابن شیخ علی
ابن شیخ رکن الدین دهری که در عهد شیخ علاءالدین موج دریا از کوهوال بزرگان اسلام
مذکور آمده از دست شیخ علاءالدین مسلمان شدند تا حال در خدمت اند دیگر بایزید
و عبدالرشید ابن کالو ابن کمال مسطور و جمال و حسین و رجب ابنای الهدیه ابن نعمت الله
ابن ... ابن سعدالله مرقوم نیز خدمت جاروب کشی میکنند دیگر میراثیان محمد علی
نظام بسم جمال و ... پسران تیمور بن نظام ... قوال و اسماعیل و حسین و الهداد
... ولد یعقوب ابن الهدیه و عثمان ابن الهدیه مذکور و در حضرت دهلی بسم موسی حجام
ابن اسماعیل مذکور از نسل ... حجام اند که وی حجام حضرت قطب العالم بود و از نظر ...
آنحضرت مقبول گشت ناصر بن ... بود دیگر قوالان درگاه دریا ... میرکدائی ابن
میرالهدیه ابن سلیمان ابن حسین ابن بلبل ابن مبارک که وی در صحبت حضرت قطب العالم
بود و منظور نظر آنحضرت گشت دیگر میر دولت ابن میر الله بخش ابن عبدالکریم ابن کمال
ابن بلبل ابن کریم الدین مرقوم و میر فاضل ابن میر ... ابن عبدالکریم مسطور دیگر میر بهلول
ابن میر حسین ابن میر الهدیه ... بالا مرقوم است و میر سکندر ابن عبدالرشید ابن
... ابن ... اند حضرت دهلی میر حسین و ولی و میر علی پسران جمال
ابن ... اسحاق ابن میر ... مذکور ابن ... ابن کریم الدین مذکور و ذر ...
... بنگاله است در ... بنام شیخ علاءالدین ... شیخ حسن ابن شیخ بدهن مشهور
ساکن اند و کسب قوالی ... در لباس درویشی مشغول اند و مردم را مرید میکنند
دیگر آبدار روضه منوره آنحضرت بسم ... ابن خیرالدین ... راجپوت که قدیم الایام
مسلمان شده و از زمان حضرت شیخ تاج الدین محمود در خدمت ... آبدارخانه قیام
می نمایند دیگر چون بنده کاتب الحروف به زیارت حضرت قطب العالم در پاک پتن مشرف
شد و از قدم بوس صاحب سجاده آنحضرت شیخ المشائخ و الاولیا حضرت شیخ محمد

بیقدر است این را الطالبان لشیخ بیده الیقا لعل آس که در وقت حالت سماع و وجد برای
مبارک ایشان از تن جدا شده و معلق بر هوا می ماند و در رقص میکرد و چون از آن حالت بافاقت
می آمدند پیراهن از هم افزودی آمد و لباس آنحضرت یکشت و چون آنحضرت بسال الحمد
وچهل و پنج رسید سجاده را به پسر کلان خود شیخ جهانشاه که بسی بزرگ بود سپرده ازین
عالم فانی بعالم باقی رحلت نمودند بعد از تمادی ایام وقتیکه بندگی حضرت سراج المحققین
برهان العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین قطب الاقطاب حاجی الحرمین الشریفین
شیخ تاج محمود صاحب سجاده حضرت سلطان العارفین قطب الاقطاب شیخ فرید الحق
والدین قدس الله سره در سر جد اجلال نزول فرمودند باشارهٔ حضرت
گنجشکر که فرزند مبارک را بشیخ الاسلام برادر حبیبم شیخ تاج محمود عمیم و بحضرت [illegible]
شیخ مودود خطاب فرمودند که اشارهٔ چنین است که بعض مردم در موسم عرس ماه
بهمین نمی رسند لیکن فرزندان شیخ زین از جانب ما چنین امر کنید که در موضع پیدا آیی [illegible]
آن فرزند در موسم عرس حاضر بسر میکرده باشند تا هر جا که حاضر شود [illegible] حاضر
شده مشغول شیخ الاسلام اشرف ارادهٔ خود و خلافت الطاف و حضرت گنجشکر
اجازهٔ مریدان شیخ تاج محمود السعادة ارادهٔ خود مشرف داشتند و شیخ مودود
و الدین [illegible] دستگیر به نظر کاتب الحروف بیشتر از پنج خلیفه و مرید حضرت آن
بودند بعد از آن توجه بجانب این کم از مرید گرده اجازه ارزانی داشتند که شما و فرزندان
شما و مرید موفق بتوفیق الهی شود عرس حضرت گنجشکر میکرده باشند عرس حضرت
گنجشکر میکرده باشند الان همچنان نسبت دیگر بدانکه جد و شیخ زین خرقه خلافت از حضرت
والد خود یافته بودند باسم حضرت شیخ رفیع الدین الموصوف بشیخ خواجه قدس الله سره
و حضرت ایشان نیز از والد خود حضرت شیخ داود و حضرت ایشان هم از
والد خود حضرت شیخ محمود و حضرت ایشان هم از خدمت والد خود حضرت شیخ
سلیمان و حضرت ایشان از خدمت والد خود حضرت شیخ فرید الدین قدس الله سره

و از حضرت گنجشکر بیشتر سلسله چشتیه اهل بهشت معروف و مشهور گشت و از جمیل
ازواج و اولاد آنحضرت بیان داشت که آنحضرت را دو زوجه بودند اول مسماة بی بی سلطان
خاتون که ام عفیفه بنت شیخ بهاء الدین و شیخ بهاء الدین و شیخ جمال الدین دو برادر حقیقی بودند
که این هر دو برادر خیالهٔ آنحضرت میشوند دوم بی بی قضیا ایشان از اولاد قاضی مسلم اند و از
بی بیان سلطان خاتون چهار پسر تولد شده اول شیخ جهانشاه که بشرف سجاده آنحضرت مشرف
بودند دوم شیخ سلطان شاه سیوم شیخ برهان الدین چهارم شیخ معز الدین و از بطن قضیا بی بی
یک پسر بوجود آمده باسم شیخ تاج الدین ذکر اولاد هر یک ازین فرزندان آنحضرت مفصل
بیشتر مذکور خواهد شد تاریخ وفات آنحضرت شیخ [illegible] پنجشنبه ماه ذیحجه برحمت حق [illegible]
و مزار شریف آنحضرت پهلوی والد بزرگوار بود و امهای حضرت مخدوم شیخ زین اگر کسی بهر حاجتی
بخواند حاجت او روا میشود دعایی که مرا نسبت [illegible] مخدوم زین العابدین چشتی
قدس الله سره الهی بحرمت مولانا شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت قطب الاقطاب شیخ زین
العابدین چشتی الهی بحرمت شیخ الاسلام شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت سلطان الافراد
شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت وارث علوم الدین شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت صاحب
الولایات شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت عارف بالله شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت
غوث الدین شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت حاجی الحرمین الشریفین شیخ زین العابدین چشتی
الهی بحرمت جلال الدین شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت کمال الدین شیخ زین العابدین
چشتی الهی بحرمت نظام الدین شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت طالب المولی شیخ
زین العابدین چشتی الهی بحرمت فضل الدین شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت مکرم الدین شیخ
زین العابدین چشتی الهی بحرمت ثانی گنجشکر شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت شیخ
شیوخ العالم شیخ زین العابدین چشتی الهی بحرمت عبد المولی شیخ زین العابدین چشتی
الهی بحرمت محب المولی والشیعه و الدین شیخ زین العابدین چشتی قدس الله سره العزیز

Scanned with CamScanner

این بیت و یک نام چهار کس بنده کاتب الحروف جمع نموده مشتمل بر ذکر بیان اولاد امجاد حضرت
شیخ جهان ده این بنده که حضرت مخدوم شیخ زین قدس الله سره العزیز که بشرف سجاده بودند [illegible]
خود مشرف بودند پسران ایشان پنج بودند اول باسم شیخ حسام الدین صاحب سجاده
آنحضرت دوم شیخ بدر الدین سیوم شیخ محمد چهارم شیخ علاء الدین پنجم شیخ مبارک و شیخ
حسام الدین صاحب سجاده مذکور را چهار پسر بودند اول شیخ جلال الدین دانشمند
صاحب سجاده آنحضرت دوم شیخ ابو الخیر سیوم شیخ عمر چهارم شیخ علاء الدین المولد جد
فرجد کاتب الحروف ملک المشایخ والعلما شیخ جلال الدین مذکور مرحوم چون که بشرف
سجاده مخدوم شیخ زین مشرف گشت زیاده بعلم تا زور روزه و ارکان اسلام بغایت
بقای ایشان بود و در روضه مخدوم نشسته بودند هر روز کتابی بدست گرفته آورده [illegible]
تحوانید فرمود [illegible] لم آتمم و ضعف زد که [illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] نشسته شیخ جلال بر سوی آنحضرت جواب گفتند و از کفتن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از [illegible] سوده [illegible]
[illegible] عاطر ان [illegible] که استعمال [illegible] در علم خواندن [illegible]
[illegible] بار شروع ابجد نموده بعد مرور ایام ختم قرآن مجید نمودند بدرس خواندن
علوم عربیه اشتغال داشتند تا آنکه بحثی از کتاب [illegible] مشکل مانده [illegible]
[illegible] حل نشد [illegible] مخدوم سر بمراقبه فرو بردند [illegible]
ناگاه بهر وقت ایشان حضرت خضر علیه السلام حاضر شدند و فرمودند [illegible]
وجه بحث [illegible] ایشان در جواب گفتند [illegible] از فلان کتاب مشکل
[illegible] حل گشت حضرت خضر علیه السلام آب دهن مبارک در دهان ایشان
[illegible] از آن وقت بار آن مشکل و جمیع مشکلات [illegible] علم [illegible]
ایشان [illegible] مستفیض فیض عام [illegible] استاد ایشان و سایر علما [illegible]

[illegible] دیس و بزرگ گفته [illegible] ایشان [illegible] ضمن [illegible] برادر [illegible] ایشان
شیخ ابو الخیر [illegible] تحصیل علم بجانب [illegible] رفته بود شیخ جلال الدین مذکور کتابی بزبان
عربی خوب مشتمل [illegible] و فصاحت به برادر خود نوشته ارسال گشته [illegible]
بشیخ ابو الخیر رسید [illegible] برادرم شیخ جلال الدین [illegible]
[illegible] تحصیل گذاشته [illegible] حاصل کتاب [illegible] استادان [illegible]
سبق [illegible] این [illegible] علم [illegible] حاصل شده شیخ ابو الخیر [illegible] استاد خود
[illegible] استاد گفت که کسی اینچنین برادر فیاض داشته باشد [illegible] بجای دیگر [illegible]
[illegible] شیخ ابو الخیر [illegible] شیخ جلال الدین مشرف گشته [illegible] علم [illegible]
و مرید [illegible] شیخ جلال الدین [illegible] اسرار [illegible]
[illegible] کامل و مکمل و صاحب ولایت بودند [illegible] سیر و طیر [illegible]
[illegible] در خدمت ایشان قیام داشتند [illegible] سجاده [illegible] شیخ عبد الله
[illegible] کرامت شیخ جلال الدین [illegible] مقام [illegible] و اولاد
شیخ جلال الدین [illegible] پسر بودند [illegible] شیخ عبد الله صاحب سجاده [illegible] شیخ بهاء الدین [illegible]
[illegible] شیخ عبد الله [illegible] شیخ [illegible] جلیل صاحب سجاده [illegible] شیخ [illegible]
و شیخ سعد الله که [illegible] شیخ عبد الجلیل [illegible] ایشان [illegible]
شیخ داود [illegible] شیخ ابو الفتح ابن شیخ [illegible] ابن شیخ حسام الدین
[illegible] شیخ نور الله [illegible] شیخ [illegible] ابن [illegible] حضرت [illegible] العالم
شیخ بدر الدین سلیمان ابن بنده که حضرت قدوة المحققین شیخ فرید الدین گنج شکر [illegible]
سره العزیز بود [illegible] از آن [illegible] و پسر و دو دختر بوجود آمدند پسران
[illegible] شیخ محمد صاحب سجاده و شیخ نظام و دختران [illegible] خاتون [illegible]
شیخ محمد صاحب سجاده مذکور [illegible] کاتب الحروف [illegible] در [illegible] اول

متوطن شد معه شیخ مشار الیه یکی از اولیاء خدا و محرم اسرار پروردگار بود و در ریاضت
و مجاهده ممتازی نداشت چون حاجی الحرمین الشریفین حاجی فتح الله ابن شیخ احمد چشتی اراده
زیارت بیت الله کرد بحضرت اعلی حضرت پیش الحضرة رفت بعد از فاتحه فرمودند که بعد
از انکه بحرم مکه مشرف بشوید رسید از جانب بنده در حرم دوگانه ادا خواهید کرد و چون بحرم مدینه
معظم مشرف شوید فاتحه از خیل ما شده خواهید خواند بعد از انکه حاجی مذکور بحرمین الشریفین
رسید و وعده فراموش شد روزی حاجی مذکور آنحضرت را در طواف کعبه معظمه با قدر
با یکدیگر ملاقات واقع شد و اینقدر رسیده بود با یکدیگر مذکور شد حاجی مذکور قرار داد
که چون خدا آنحضرت ایشان را در این بقعه مبارک آورده است بعد نماز فراغ جمعه همراه ایشان را
بخانه خود برده مهمان ساختم چون از نماز خارج شد حاجی مذکور هر چند تفحص نمود ملاقات
نایاب میسر نشد زیرا که این سفر باطنی بطی مکان بوده نه سفر متعارف و بعد از انکه حاجی مذکور
بعد انصرام مراجعت نمود باین بنده کاتب الحروف ایشان را اتفاق ملاقات افتاد [illegible] شروع
کردم خدمت شما را بالعافیت بمکه معظمه گذاشته ام جد در جواب گفت که جد بزرگوار از
وطن خود اصلا نجنبیده اند شنیدن این سخن حیران ماند چون حاجی بعد از آن رفت
و بعد رحلت ایشان مشرف شد حقیقت ملاقات در میان نهاد او در خدمت ایشان [illegible]
تکامل نموده استر حال کرد فرمودند شخص دیگر را دیده باشید که مشابه الصورة ما باشد لیکن از
مراجعت سخن از طرفین فرمودند که این سر مبارک در میان شما باشد تا توانید در ستر کوشید
روزی برادر کاتب الحروف یکی شیخ عبدالنبی که موی الیه برادر بسیار دوست میداشت
رفت خواب دید و عرض نمود که حضرت [illegible] حقیقت این سفر مکه معظمه چون بوده
چون الحاح سائل لجاجت انجامید فرمودند که بار رفقا آگاهی حالی وارد میشود که چنین حالی
حصول انجامد چون [illegible] منظر حق سبحانه تعالی منظور گردد و باین مرتبه میسر شده و این مرتبه
بتفضیل خواندن درود یافته بودند که هر شبانه روز ده هزار بار درود بی ناغه میخواندند

ادام الله این وظیفه از ایشان ناکامی فوت نشده و از این سخن معلوم میشود که هر جمعه سفر مکه
معظمه ایشان را میسر بود و این مقام مقام محبوبیت است چنانکه این مقام بحضرت قطب العالم
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی [illegible] بوده چون عمر آنحضرت نود و شش سال رسید روز وصال
در روز جمعه شده بود کاتب الحروف را یاد کرده فرمودند که این ارشاد و تبلیغ شیخ محمود
[illegible] شده در آن ایام شیخ مذکور در خدمت ایشان حاضر بودند بعد از آن تجدید وضو نموده نماز ظهر ادا
کردند و سر بسجده نهادند بعد از [illegible] سر از سجده برآورده [illegible] مشغول شده و بزبان مبارک
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله راندند و از این
عالم فانی بعالم باقی رحلت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون و اکابران شهر جمع آمده غسل
داده و در کفن پیچیده در جنازه کرده نماز جنازه گذاردند و بجهت تبرک جنازه را هر کدام بردوش
بیرون شهر در جوار روضه منور شیخ محمد چشتی دفن کردند که وصیت آنحضرت همانجا
بود که تاریخ یازدهم ماه ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ [illegible] رحلت حق [illegible] بعضی برادران آن شیخ
و دستار را [illegible] اجراء الامر آنحضرت والد بزرگوار کاتب الحروف را در جواب
نمودند که تسبیح و دستار را ما بتو عطا نمودیم [illegible] مقام است در بیداری بعد از تفحص
همانجا یافتند و تا حال موجود است یازده نام [illegible] شیخ محمد مذکور [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] محمد متقی محمد عارف محمد شیخ المشائخ محمد [illegible] محمد
شیخ الاسلام محمد سلطان محمد واصل محمد حجة الواصلین محمد جلال الدین محمد صدر الدین
محمد برهان الدین محمد [illegible] الشرع والدین محمد [illegible] محمد قدس الله سره العزیز کرامات
مبارک بنده کاتب الحروف جمع نموده [illegible] سبحان الله [illegible] مقامات
اولیا خدا را [illegible] شیخ محمد مذکور که در حباله عقد این [illegible] دختر
شیخ علاء الدین ابن شیخ داود مرحوم بود [illegible] خاتون که از آن عفیفه
دو پسر و یک دختر متولد شدند پسران باسم شیخ تاج الدین محمد و حضرت قبله گاهی

والد پیر دستگیر شیخ مودود و دو [illegible] مسماة مخدوم زینی قدس الله سره العزیز و دختر مسماة
[illegible] و دیگر اینها که شیخ محمد مذکور در حیات بودن باسم شیخ جمال [illegible] شیخ عبد الله و شیخ الداد
و شیخ کمال الله در سن پیری رسید در خیل [illegible] است و دختران مسماة بی بی عائشه
و بی بی زیبا و بی بی بی و بی بی مریم و بی بی [illegible] خاتون و بی بی سلیم خاتون از زوجه
دیگر اند و در حباله اول والد بزرگوار کاتب الحروف [illegible] شیخ مودود که در حباله ان
اول دختر شیخ لشکری الانصاری بود مسماة بی بی [illegible] شیخ فیروز چشتی
که ازان عفیفه دو پسر متولد شدند باسم شیخ عبد الاکبر [illegible] شیخ عبد النبی و شیخ عبد الرسول
دو برادر کوچک [illegible] باسم شیخ صفی محمد [illegible] شیخ عبد الغنی که وی را دو پسر
شیخ غیاث الدین و شیخ [illegible] برحمت حق پیوست بازده
حباله عقد والد بزرگوار دختر شیخ [illegible] بود مسمات [illegible]
حقیقی کاتب الحروف را ازان عفیفه چهار پسر و چهار دختر متولد شدند پسران باسم شیخ
[illegible] و بنده کاتب الحروف و شیخ اصغر و شیخ علی اکبر [illegible] و دختران مسماة بی بی
فاطمه و بی بی [illegible] و بی بی امینه و بی بی نور [illegible] بنده کاتب الحروف در [illegible] که از کشت
بزرگان [illegible] اولاد [illegible] و شیخ چشتی [illegible] او [illegible] و مسماة بی بی
[illegible] در حباله شیخ داود ابن شیخ تاج محمد [illegible] حقیقی بنده است که وی را اولاد است
و شیخ [illegible] علی اکبر و بی بی رابعه و بی بی امینه و بی بی نور مذکوره در عهد خوردگی
برحمت حق پیوستند [illegible] والده [illegible] بزرگوار کاتب [illegible] برحمت حق پیوست
بار در حباله عقد والد کاتب الحروف دختر شیخ [illegible] شیخ محبوب چشتی [illegible]
که ازان عفیفه [illegible] دختر دیگر اولاد ذهنیت بازده [illegible] و والد پیر دستگیر قطب
الاولیا شیخ مودود محمد چشتی که بنده کاتب الحروف [illegible] نموده است خواجه مو[illegible]
و شیخ مودود و حاجی مودود و شیخ الاسلام مودود و [illegible] العالم مودود [illegible]

قبول الله مودود و ولی الله مودود و پیر دستگیر مودود چشتی مودود و خادم الفقرا مودود قدس
سره العزیز اگر کسی با اعتقاد درست نامهای مبارک بهر مهمی که خواند مهم او برآید نمیشود کمال کرمه دیگر شیخ
تاج محمود ابن شیخ محمد مرقوم را در حباله [illegible] دختر شیخ یوسف چشتی ساکن [illegible]
مسماة بی بی جلال خاتون که ازان مستوره دو پسر بوجود آمدند باسم شیخ داؤد و شیخ حبیب
دیگر شیخ تاج محمود مذکور را یک پسر باسم شیخ ولی محمد و دو دختر نیز از زوجه دیگر اند و شیخ جمال
ابن شیخ محمد مذکور را سه پسر و [illegible] پسران باسم شیخ معین الدین و شیخ حاجی محمد و شیخ
فتح الدین دیگر شیخ عبد الله ابن شیخ محمد مسطور را دو پسر باسم شیخ عبد القادر و شیخ [illegible]
محمد و یک دختر نیز دیگر شیخ الداد ابن شیخ محمد مرقوم را دو پسر باسم شیخ اسماعیل و شیخ [illegible]
از دختر شیخ نظام برادر حقیقی شیخ محمد ابن شیخ عبد الجلیل چشتی مسماة بی بی [illegible] و شیخ کمال
ابن شیخ محمد مذکور را یک پسر باسم شیخ محبوب و یک دختر نیز در حباله [illegible] بود [illegible]
دیگر بی بی [illegible] بنت شیخ محمد مرقوم عمه حقیقی کاتب الحروف است [illegible] در حباله شیخ
[illegible] چشتی بود که ازان عفیفه دو پسر و دو دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ سلیمان
و شیخ عبد الرحیم و بی بی عائشه مذکوره بنت شیخ محمد [illegible] در حباله عقد شیخ حاجی محمد
ابن شیخ لشکری الانصاری خواهرزاده شیخ فیروز چشتی بود که ازان عفیفه دو دختر بوجود
آمدند و بی بی زیبا بنت شیخ محمد مذکور [illegible] در حباله ملک العلما قاضی [illegible] از نسل شیخ
عبد الله انصاری که ازان عفیفه یک پسر باسم شیخ دانیال و یک دختر نیز و بی بی بنت
شیخ محمد مرقوم [illegible] در حباله عقد شیخ ابو الفتاح ابن شیخ حاکم چشتی بود که ازان عفیفه
یک دختر بود و بی بی مریم بنت شیخ محمد مسطور [illegible] در حباله شیخ زین العابدین ابن شیخ
عبد الغنی چشتی بود که ازان عفیفه یک پسر باسم شیخ حسام الدین و یک دختر نیز دیگر
بی بی عالم خاتون بنت شیخ محمد مذکور در حباله عقد شیخ فضل الله چشتی ساکن [illegible]
بود که ازان عفیفه دو دختر بوجود آمدند بی بی سلیم خاتون بنت شیخ محمد [illegible] بود [illegible]

در حباله عقد شیخ فرید چشتی بی بی است که از ان مستوره یک پسر باسم شیخ فتح الله و یک دختر در حباله شیخ
نظام برادر حقیقی شیخ محمد ابن شیخ عبد الجلیل چشتی که از ان ها در سدالی بودند و یکی از او جناب خدا بود
و همواره بریاضت و تلاوت کلام ربانی مشغول بودند و بجانب کتابهای الکتفا میکرد و مرید و خلیفه
بند کیحضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز بود و اکثر جناب
بخدمت و ملازمت این مرد حافظی بودند و از کسی را اسب [illegible] بیاالاذ برکت نظر کیمیا اثر ان
بزرگوار بهان عالی صحبت انت و حجر عمر ایشان نابود و شش ساله رسید بر حقیقت حق
پیوستند تاریخ بیست و سیوم ماه رجب [illegible] و مرقد وی در پائین قبر مبارک حضرت مخدوم شیخ
زین است بعد از آن در حباله عقد وی دختر شیخ برهان ابن شیخ دانو و د[illegible] ساکن [illegible] بود مسماة
[illegible] بی بی خاتون که از ان عفیفه چهار دختر بوجود امدند یکی در حباله عقد شیخ سراج الدین شیخ
ساکن [illegible] که از ان عفیفه دو پسر بوجود امدند باسم شیخ سلیمان و شیخ تاج الدین سیوم دختر شیخ
نظام در حباله عقد شیخ الهداد ابن شیخ محمد مذکور است که او هم از ان مستوره بالا مرقوم
چهارم دختر شیخ نظام در حباله عقد شیخ کمال الدین ابن شیخ حاکم چشتی بود که از ان عفیفه
و یک پسر شیخ علاء الدین شیخ بدر الدین و شیخ صدر الدین از ابنای شیخ نظام و یک دختر از زوجه دیگر
حسب و نسب و اولاد ملک العلماء و بندگیحضرت شیخ ابو الخیر ابن شیخ حسام الدین ابن شیخ
ابن حضرت مخدوم شیخ زین قدس الله سره العزیز که انحضرت یکی از واصلان حق بود و در علم
و بر هر کار واقف اسرار کردگار بود و ریاضت و مشقت کمال نموده در علم ظاهر و باطنی
برکمال است و مرید و خلیفه و شاگرد برادر حقیقی شیخ جلال الدین ابن شیخ حسام الدین
بود [illegible] که در حین سلطان سکندر لودی با اشارات حضرت دهلی بزیارت حضرت مخدوم
زین چشتی قدس سره آمده در ان هنگام شیخ ابو الخیر مذکور در حیات بود سلطان
بان [illegible] جمیع سکنه و اولیا و موالی این شهر [illegible]
مرد فاضل و عالم و حافظ و مشایخ از فرزندان حضرت مخدوم شیخ زین و غیره حاکم

و در میان انجمن ذکر شیخ ابو الخیر بود چون وقت نماز در رسید سلطان ایشان را امام ساخت
بعد از اقتداء در رکعت اول ایشان را شبهه در طهارت از درعا رض شد تکبیر را بر هم حرکت انداز
کشیده بجماعت بنده دیگر در زیر خود لستند با قامت در آمدند و نماز ادا نمودند سلطان
حق سبحانه تعالی بجا آورد الحمد لله و المنة که در بادشاهی ما چنین مرد با حق پرستند که
در رعایت شروع ملاحظه خاطر مخلوقی نکرد و ندای کار را بر اهل حق پرستان و دوستان خدا
که نظر ان با همه مرجع حق پرستی و حق شناسی است که اصلاح غیر ز بدان راه ندیدند و
این شیخ ابو الخیر هم ولی وقت بود چنانچه لقفست از شیخ جلال ابن شیخ کمال الدین
قدس الله سره که از ان عفیفه روزگار را مرتبه شب قدر حاصل شد بر فور دست باز
حق سبحانه تعالی را بر داشت ز مناجات کردند که قادرا پروردگارا او را اولاد عطا باید درگاه
سبحانه و سلطان خود مقبول کرد و ایه انچه مراد او جوان نوع ظهور پیوست که او را دو پسر و دختر
ایشان امر چه کوئی رسید بعد از عظمت و ذکر امامت شیخ ابو الخیر و اهل بیت ایشان را
حق الیتمام هر کسی کیست [illegible] اولاد شیخ ابو الخیر که دو پسر بودند باسم شیخ معروف
صاحب سجاده ایشان [illegible] شیخ عبد الصمد و شیخ منور و دیگر شیخ عبد الواحد و شیخ عبد العلیم از این
هر دو برادر عقبی است و شیخ معروف مذکور که او را اولاد و در قصبه مئو شیخ کمال ابن شیخ معروف
است و در حباله شیخ کمال دختر شیخ یوسف چشتی بود که از ان عفیفه یک پسر بوجود آمده باسم
خواجه مودود و دیگر وی را سه پسر باسم شیخ فتح الله و شیخ مبارک و شیخ [illegible] جوان عفیفه
مذکوره برحمت حق پیوست بار در حباله عقد شیخ کمال دختر شیخ ولی ابن شیخ یوسف چشتی
مرقوم در آمد که از ان عفیفه چهار پسر و یک دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ جلال
مسمی به انحضرت شیخ حسن و شیخ معین الدین و شیخ نصیر الدین و شیخ علاء که در حباله عقد
از شیخ حبیب الله ابن شیخ معروف مسطور است که از ان مستوره یک پسر باسم چشتی خان
او را یک دختر عقبی مانده دیگر شیخ ابو الفیض و شیخ عبد العزیز و شیخ [illegible]

وشیخ عبدالله و شیخ سعدالله و سه دختر از بنات شیخ جلال مذکور از زوجه دیگر آمدند و شیخ
حسن ابن شیخ کمال که در حباله عقد وی دختر شیخ محمد ابن شیخ یوسف منور بوده است
که از ان عفیفه سه پسر و چهار دختر ایشان باسم شیخ علی اکبر و شیخ علی اصغر و شیخ اعظم و شیخ
فیروز و شیخ مصطفی دیگر صلوح شیخ معالی الدین ابن شیخ کمال مذکور که در حباله عقد وی دختر
شیخ مرقوم است که از ان عفیفه یک پسر باسم شیخ محمد فضل است و شیخ نصرالله
ابن شیخ کمال مرقوم که در حباله عقد وی دختر خواهر زاده شیخ ... ابن شیخ ...
ابن شیخ عماد الدین چشتی بود که از ان عفیفه یک پسر باسم شیخ بدرالدین و
دختر ... شیخ عماد ابن شیخ معروف مذکور که این مرد شیخ کامل و صاحب ...
بود و مرید حضرت خواجه جانوان چشتی گوالیاری است و خرقه خلافت از حضرت مخدوم شیخ
الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز یافته و همراه حضرت ایشان شیخ الاسلام
نموده بزیارت حرمین شریفین مشرف شده بود و در ... ماه شعبان المعظم در مکه
مکرمه برحمت حق پیوست و ... مدفون است ... پسر شیخ ... محمد
شیخ مصطفی ... شیخ عبدالکریم ... پسر
شیخ ابوالمعالی و شیخ معین الدین و ابوالمعالی را اولاد نیست و از شیخ معین الدین
... شیخ مصطفی مذکور را یک پسر باسم شیخ اسماعیل ... شیخ عبدالوهاب ...
روح الله ابن شیخ معروف مرقوم که در حباله عقد وی دختر ... الاولیا ابن شیخ یوسف
چشتی بود که از ان مستوره اولاد و دختر نیست و شیخ ... شیخ معروف مرقوم ...
اولاد و دختر نیست که بالا مرقوم شد و شیخ معروف مذکور ...
در حباله عقد شیخ عبدالرحیم چشتی بود که از وی ... و دختر متولد شده ...
حاجی خواجه احمد و شیخ فرید و شیخ عبدالحمید و ان ... خلیل ...
گوالیاری است ... شیخ عبدالصمد ابن شیخ ابوالخیر مرقوم ... باسم شیخ عادل ...

عبدالمومن و شیخ عادل که در حباله عقد دختر شیخ یعقوب ابن شیخ علاءالدین ابن شیخ
برهان الدین ابن مخدوم شیخ زین العابدین بود مسماة بی بی ... که از ان عفیفه ... پسر
و دو دختر پسران باسم شیخ قطب الدین که در حباله وی دختر شیخ ابوبکر چشتی بود مسماة
بی بی فاطمه همشیره حقیقی شیخ ... شیخ ... که از ان مستوره یک پسر باسم شیخ
کمال و یک دختر و شیخ کمال که در حباله وی دختر شیخ حاجی خواجه احمد ابن شیخ عبدالرحیم
چشتی بود که از ان مستوره ... یک پسر باسم شیخ ولی محمد که در حباله وی دختر ...
... شیخ قاسم الملقب نواب محتشم خان ابن شیخ بدرالدین ابن حضرت شیخ الاسلام
چشتی بود که از ان مستوره یک پسر باسم شیخ اولیا و یک دختر نیز بوجود آمدند و شیخ ...
پسر شیخ ولی محمد مذکور از زوجه دیگر است دیگر ... شیخ فیروز ابن شیخ عادل مذکور
که در حباله وی دختر شیخ الاسلام بود مسماة بی بی فاطمه که از ان عفیفه دو پسر و ...
... شیخ آدم و شیخ غیاث الدین الملقب غیاث ... و دو دختر نیز متولد شدند ...
... در حباله عقد حضرت شیخ ... شیخ اولیا چشتی است و از وی دو پسر و دو دختر
بوجود آمدند پسران باسم شیخ ... و شیخ ... دیگر ... شیخ فیروز مذکور
که در حباله وی ... شیخ معصوم ابن شیخ ... ابن شیخ اولیا مذکور بود و از وی یک دختر
است و شیخ آدم ... شیخ غیاث الدین لاعقبی ماند و شیخ جمال ابن شیخ فیروز مذکور ...
... است که در حباله وی دختر شیخ فتح الله ابن شیخ محبوب چشتی است که از وی ... دختر است
... شیخ نظام ابن شیخ عادل مذکور در گوالیار بود ... که در حباله عقد وی دختر شیخ ... الله
است که وی از اولاد ... شیخ الاسلام شیخ عبدالله الغفار بود و ان دختر مسماة بی بی
... کاتب الحروف که از ان عفیفه یک پسر باسم شیخ عبدالله و سه دختر
متولد شدند و شیخ عبدالله که در حباله وی دختر شیخ محمد ابن شیخ یوسف چشتی که از ان
عفیفه ... پسر و یک دختر بوجود آمدند ... شیخ ... الدین و شیخ ... و شیخ

موصوف دیگر از انجمله دختر شیخ نظام دو دختر او اند بسیار است مسماة بی بی زهرا والده
بزرگوار کاتب الحروف و بی بی رقیه مسمی دختر شیخ نظام بی بی ولیان از عقبی نمانده دیگر
شیخ محمد و شیخ زکریا ابنا شیخ نظام مذکور و یک دختر از زوجه دیگر است و دیگر شیخ یحیی
ابن شیخ عادل مذکور که در حباله وی دختر شیخ [illegible] ساکن [illegible] بود در جوانی او وفات یافت
باز در حباله عقد شیخ زین دختر شیخ [illegible] ساکن [illegible] در آمد اما از شیخ زین عقبی نماند
و دیگر شیخ حسین ابن شیخ عادل مرقوم که در حباله عقد وی دختر قاضی ابوالفتح خواهرزاده
حضرت شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی بود مسماة بی بی [illegible] از ان عقیبه سه پسر و دو دختر بوجود
آمدند پسران باسم شیخ بهاء الدین و شیخ فضل و رکن الدین و دختران شیخ عادل مذکور
مسماة بی بی فیروز خاتون که در حباله عقد شیخ معز الدین چشتی ساکن [illegible] بود که از وی دو پسر
و چند دختر پسران باسم شیخ کرم الله و شیخ محمد دختران مسماة بی بی [illegible] و بابو بختو وغیره
بی بی [illegible] در حباله شیخ نظام ابن شیخ نظام الدین چشتی [illegible] است که از ان عقیبه یک پسر باسم
شیخ احمد بود که از وی اولاد نیست و یک دختر دیگر مسماة بی بی ولیا که وی در حباله عقد شیخ
رکن الدین ابن شیخ حسین ابن شیخ عادل مذکور بود که او را اولاد نیست دیگر بی بی [illegible] در حباله
که در حباله عقد شیخ لشکری انصاری بود که وی از اولاد [illegible] شیخ عبد الله انصاری است از ان
عقیبه سه پسر و سه دختر متولد شدند پسران باسم شیخ حاجی محمد و شیخ عیسی و شیخ موسی
که اولاد ایشان هست دیگر شیخ عبد المؤمن ابن شیخ عبد الواحد مسطور در حباله عقد وی
دختر شیخ معروف مرقوم بود که از ان عقیبه یک پسر و یک دختر متولد شد پسر باسم شیخ [illegible]
پسران دختر مذکور در حباله عقد شیخ احمد چشتی بود او [illegible] از نسل شیخ [illegible] حاجی [illegible] زاده حضرت
گنج شکر قدس سره بود که از وی دو پسر باسم شیخ فتح الله حاجی و شیخ صلاح الدین و دو
دختر نیز دیگر در کوالیار او اولاد شیخ منور ابن شیخ ابوالخیر مرقوم نیز است باسم شیخ جلال
ابن شیخ شهاب الدین ابن شیخ منور مذکور بود در حباله عقد وی دختر حضرت شیخ الاسلام اله

مسماة بی بی [illegible] که از ان عقبی نمانده جوان وفات یافت باز در حباله عقد شیخ خلیل دختر شیخ عبد الرحیم شیخ
است که از ان عقیبه یک پسر و شیخ [illegible] متولد شده پسر باسم شیخ [illegible] که در حباله عقد او دختر شیخ عبد الحمید بود دیگر
شیخ عبد العلیم ابن شیخ ابوالخیر مذکور که وی در حباله عقد وی [illegible] شیخ یوسف چشتی مذکور [illegible] شیخ
اولیا از وی عقبی نمانده دیگر شیخ عبد الواحد ابن شیخ ابوالخیر مسطور را نیز اولاد نیست و دیگر شیخ عراق
شیخ حسام الدین ابن شیخ جهان شاه ابن جعفر و شیخ زین قدس سرهما که اولاد وی در [illegible] مذکور
منزل [illegible] مذکور و شیخ سلطان اولاد شیخ منصور ابن شیخ [illegible] شیخ جلال الدین ابن شیخ عمر مرقوم را اولاد
شیخ [illegible] الدین ابن شیخ جهان شاه مرقوم و اولاد وی [illegible] شیخ عبد الرحیم بن عبد الغفور [illegible] شیخ
الله داد ابن شیخ بدر الدین مذکور که در حباله عقد وی دختر شیخ معروف ابن شیخ ابوالخیر مرقوم بود که
از ان مستوره سه پسر باسم شیخ حاجی خواجه احمد که نسبت وی در خانواده اولیاء چشتی بود که از ان عقیبه
یک پسر باسم شیخ خواجه محمد و دو دختر بوجود آمدند [illegible] محمود مذکور که در حباله وی دختر شیخ بایزید [illegible]
اولیا چشتی است مسماة بی بی عائشه از نسبی حضرت شیخ سلیم چشتی [illegible] که از ان عقیبه دو پسر
باسم شیخ [illegible] و شیخ سلطان و یک دختر نیز و شیخ [illegible] نسبت وی در خانواده شیخ محمد چشتی ساکن [illegible]
بود از ان عقیبه شیخ فرید را چهار پسر باسم شیخ کبیر و شیخ مسعود و شیخ ابو زید و شیخ سلطان و دو دختر
[illegible] و یک از زوجه دیگر است و شیخ عبد الحمید که نسبت وی در خانواده شیخ لشکری مذکور شده بود
مسماة بی بی [illegible] از ان عقیبه سه پسر باسم شیخ ابراهیم و شیخ عبد الله و شیخ برهان و شیخ رمضان و شیخ [illegible]
که اولاد ایشان [illegible] نیست و دو دختر دیگر شیخ عبد الله ابن شیخ عبد الحمید از زوجه دیگر است و یک دختر
شیخ عبد الرحیم مرقوم که در حباله عقد شیخ حبیب چشتی که ولی است که ذکر اولاد وی بالا نوشته شد
و دیگر پسران شیخ عبد الرحیم مذکور را اولاد بسیار است و دیگر در گوالیار شیخ میر علی و شیخ بایزید و شیخ
[illegible] شیخ عبد الواحد و شیخ تاج محمد ابنا شیخ جمال و شیخ عبد الواحد که نسبت وی در خانه
شیخ خلیل چشتی مرقوم شده بود و در قصبه شیخ ولی و شیخ عبد الرسول و شیخ [illegible]
ابنا شیخ ابراهیم و دیگر شیخ غیاث الدین ابن شیخ جنید ابن شیخ عبد الکریم ابن شیخ عبد الغفور

تمام شیخ الهداد در حباله وی دختر شیخ علی ابن شیخ زین است و در سلک ابنای شیخ نظام و شیخ عبدالرحمن
ابنای شیخ حبیب ابن شیخ عبدالسلام ابن شیخ الهداد ابن شیخ صدرالدین مرقوم که ذکر اولاد شیخ محمد ابن
شیخ جهان مسطور گردد اولاد ایشان اند و در سلک ابنای شیخ عبدالکریم ابن شیخ سعدالله که ولادت وی
در زمانه تاج محمود [illegible] حقیقی کاتب الحروف است در قصبه مئو شیخ [illegible] الدین و شیخ لیس ابنای
شیخ سعدالله مذکور مراد محمد و شیخ کمال ابنای کلان شیخ حبیب الله ابن شیخ فضل الله مذکور و [illegible] در قصبه
[illegible] ابنای شیخ محمد [illegible] شیخ فضل الله مذکور که اولاد وی در قصبه مئو باسم شیخ جمال وغیره مذکور دیگر
شیخ جبار [illegible] ابن شیخ شاه جهان مذکور که اولاد وی [illegible] شیخ عبدالکریم وغیره [illegible]
در بیان اولاد حضرت شیخ سلطان ابن حضرت قطب العالم زین مرقوم قدس الله سره [illegible]
باسم شیخ فرید سوبرس و شیخ سعدالله و شیخ [illegible] مرقد وی [illegible] و اولاد وی [illegible]
[illegible] وغیره باسم شیخ خضر ابن شیخ نصرالله ابن شیخ فرید سوبرس مذکور و در حباله وی
دختر شیخ یوسف چشتی بود مسماة بی بی [illegible] ازان عفیفه چهار پسر و یک دختر
متولد شد پسران باسم شیخ سلطان و شیخ [illegible] و شیخ مان و شیخ [illegible] دختر مسماة [illegible]
[illegible] و شیخ سلطان را هفت پسر و چند دختر پسران باسم شیخ بایزید و شیخ جنید و شیخ
اسحاق و شیخ فتح الله و شیخ احمد و شیخ طه و شیخ [illegible] دیگر شیخ شاه علی و شیخ
[illegible] اولاد وی [illegible] شیخ عثمان ابنای شیخ [illegible] ابن شیخ خضر مذکور و شیخ نصرالله و شیخ ولی ابنای
شیخ مان ابن شیخ خضر مذکور و مان را چند دختر [illegible] از الجمله یکی در حباله شیخ زین [illegible] است
شیخ عاقل چشتی که عقب وی اولاد نیست و شیخ سلیم ابن شیخ خضر مسطور گردید
اولاد و دختر نیست و شیخ جنید ابن شیخ سلطان مرقوم که در حباله وی دختر شیخ مان
بود که ازوی دختری متولد شد و دیگر شیخ کبیر ابن شیخ جنید از زوجه دیگر است [illegible]
شیخ عبدالرسول [illegible] شیخ مرتضی و شیخ مصطفی و شیخ [illegible] شیخ صدر جهان ابن شیخ
[illegible] ابن شیخ نصرالله مرقوم از دختر شیخ چاند که از نسل قاضی ابومسلم بود [illegible]

رسول

عبدالرسول مذکور که در حباله وی دختر شیخ محمد چشتی ساکن مئو است و در حباله شیخ مصطفی دختر نواب
محتشم خان بود و هم در فتحپور وغیره اولاد شیخ یوسف مرقوم دختر شیخ ابوالخیر ابن شیخ [illegible] ابن
ابنای شیخ جهان [illegible] ابن مخدوم شیخ زین چشتی بود مسماة بی بی [illegible] که ازان عفیفه [illegible] پسر و یک دختر متولد
[illegible] باسم شیخ ولی و شیخ اولیا و شیخ محمد و شیخ ولی که در حباله وی دختر شیخ اسماعیل ابن شیخ [illegible]
چشتی [illegible] بود که ازان مستوره یک پسر باسم قاضی شیخ فرید که پسر [illegible] در قصبه مئو قاضی [illegible]
[illegible] مشهور اند و شیخ مصطفی و غوث عالم و [illegible] عالم و قاضی عبدالغنی مذکور را دو پسر
و دو دختر پسران باسم شیخ ولی محمد اشرف و شیخ یوسف الله و شیخ اولیا [illegible] که در حباله وی دختر شیخ
عبدالکریم [illegible] بود که ازان عفیفه شش پسر و چند دختر [illegible] شیخ زین و شیخ جنید و شیخ [illegible]
[illegible] خان و شیخ ابنیا و شیخ عبدالرسول در فتحپور شیخ زین مسطور اند و در حباله وی
دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی بود مسماة بی بی [illegible] وفات یافت باز در حباله شیخ [illegible]
دختر دیگر شیخ الاسلام قدس سره بود مسماة بی بی عائشه که ازان دو پسر باسم شیخ معصوم
و شیخ [illegible] و شیخ معصوم را در حباله وی دختر شیخ فیروز بود مسماة [illegible] که ازان عفیفه یک
دختر متولد شد شیخ ابراهیم ابن شیخ معصوم از زوجه دیگر است و شیخ علا که در حباله وی دختر
شیخ جلال [illegible] ازوی دو پسر و چند دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ اولیا و شیخ اسماعیل
و شیخ اولیا را یک پسر باسم شیخ محمد دیگر [illegible] شیخ [illegible] و شیخ [illegible] شیخ ادریس و شیخ یوسف
ابنای شیخ زین مسطور و چند دختر نیز از زوجه دیگر اند و شیخ جنید که در حباله عقد وی دختر
حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره بود مسماة بی بی عائشه خورد که ازان عفیفه چند
پسر و چند دختر متولد شدند پسران در خورد سالگی وفات یافتند لذا ایشان را اولاد نیست
و دختران مذکور را اولاد و اند دیگر شیخ فرید و شیخ ابراهیم و شیخ عبدالسلام و شیخ اسحاق
ابنای شیخ جنید مرقوم از زوجه دیگر اند و نواب شجاعت خان [illegible]
[illegible] دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره بود مسماة [illegible] که ازان عفیفه [illegible]

عقبی نمانده شیخ قطب و شیخ قاسم و شیخ محمود داماد نواب مذکور و چند دختر از زوجهٔ دیگر
و شیخ بایزید مرقوم که در حبالهٔ وی دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس سره بود مسماة بیبی
رقیه که ازان عفیفه چند دختر و یک پسر متولد شده چنانچه باسم شیخ محمود عرف [illegible] و از شیخ
مودود دو پسر یک شیخ معروف و شیخ احمد و دو دختر و شیخ ابناء و مسطور که در حبالهٔ وی
دختر شیخ فیروز چشتی است مسماة بیبی الوکه ازان مستوره دو پسر و دو دختر بوجود آمدند
چنانچه باسم شیخ عبدالمومن عرف شیخ ولد بیر و شیخ لدو و شیخ عبدالمومن که در حبالهٔ
دختر شیخ معصوم است که ازان عفیفه یک دختر متولد شد و شیخ نور و شیخ اسماعیل و شیخ
ابراهیم و شیخ سلطان ابنای شیخ عبدالمومن از زوجهٔ دیگر اند و شیخ لدو و شیر که در حبالهٔ وی
دختر شیخ اشرف [illegible] است که از وی یک پسر باسم شیخ احمد و یک دختر بوجود آمده و دیگر
پسران و دختران شیخ لدو و شیر از زوجهٔ دیگر اند و دیگر شیخ اسماعیل ابن شیخ [illegible] مذکور از زوجهٔ
دیگر است و در قصبهٔ [illegible] شیخ عبدالرسول مرقوم که در حبالهٔ وی دختر شیخ کمال چشتی بود که از وی [illegible]
[illegible] شیخ عارف محمد [illegible] دختر متولد شده [illegible] وفات یافت باز در حبالهٔ شیخ عبدالرسول
دختر شیخ حسن ابن شیخ کمال مذکور رسید که ازان عفیفه یک پسر باسم شیخ سلطان و یک دختر متولد
شده و فیما آن مستوره برحمت حق پیوست باز در حبالهٔ عقد شیخ عبدالرسول دختر شیخ [illegible]
ابن شیخ کمال مرقوم رسید که از وی اولاد نیست دیگر شیخ صادق ابن شیخ اولیاء و مسطور دیگر
دختر [illegible] شیخ محمد ابن شیخ یوسف مذکور که در حبالهٔ وی دختر شیخ عبدالعزیز
دانشمند بود که ازان مستوره دو پسر و هفت دختر متولد شده اند پسران باسم شیخ عبدالرحیم
و شیخ اسماعیل و شیخ ابراهیم که در حبالهٔ وی دختر شیخ اولیاء است [illegible] عطا که ازان عفیفه
هفت دختر [illegible] و شیخ اسماعیل که در حبالهٔ عقد وی دختر شیخ جنید که ازان مستوره شش پسر
و دو دختر پسران آن باسم شیخ موسی و شیخ ولی و شیخ جعفر و شیخ [illegible] الدین و شیخ مودود و
یوسف که لا اولاد است و شیخ [illegible] و شیخ ابراهیم ابن شیخ موسی مذکور دیگر شیخ داود

و شیخ یعقوب و شیخ [illegible] و شیخ احمد و شیخ یوسف و شیخ عبدالله ابنای شیخ محمد مسطور [illegible] و دختر
از زوجهٔ دیگر اند دیگر شیخ [illegible] و شیخ اسحاق ابنای شیخ عمر پسران شیخ [illegible] و شیخ عثمان که در حبالهٔ وی
دختر شیخ قطب ابن شیخ عادل چشتی بود مسماة بیبی [illegible] که ازان عفیفه اولاد نیست و شیخ
اسحاق که در حبالهٔ وی دختر شیخ نظام ابن شیخ عادل مذکور بود مسماة بیبی رقیه که غالباً [illegible]
است که ازان عفیفه دو دختر متولد شده و شیخ عمر مذکور که در حبالهٔ وی دختر شیخ اولیاء مرقوم
است که ازان عفیفه دو پسر و چند دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ فضیل و شیخ یوسف [illegible] در
قصبهٔ شیخ بایزید ابنای شیخ عبدالرزاق صدیقی و متبنی شیخ مظفر ابن شیخ فضل ابن شیخ عبدالملک
مسطور [illegible] شیخ بایزید [illegible] دختر شیخ ابوبکر چشتی [illegible] است و [illegible] شیخ خلیل ابن
شیخ عماد دیگر شیخ سعدالله ابن شیخ [illegible] شاه ابن مخدوم شیخ [illegible] قدس سره که اولاد
ایشان [illegible] شیخ جعفر ابن شیخ حمزه ابن شیخ عبدالباقی ابن شیخ محمد [illegible] شیخ سعدالله
مذکور و شیخ عبدالباقی [illegible] حضرت شیخ الاسلام [illegible] قدس الله سره و [illegible] دختر شیخ طاهر
ابن شیخ حمزه مذکور که در حبالهٔ وی دختر شیخ نظام ابن شیخ شهاب الدین ابن شیخ [illegible] است
که از وی اولاد پسری است و شیخ جعفر مذکور که در حبالهٔ وی دختر شیخ یحیی ابن شیخ حسام الدین
ابن شیخ داود چشتی ساکن [illegible] بود که ازان مستوره اولاد بسیار گشت و شیخ
حمزه مذکور که در حبالهٔ وی دختر شیخ سعید ابن شیخ داود مسطور بود مسماة بیبی نعمت
دیگر در قصبهٔ شیخ اعظم ابن شیخ حسین حافظ ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ [illegible] شیخ
سعدالله مرقوم که در حبالهٔ عقد شیخ اعظم دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره
مسماة بیبی [illegible] که ازان عفیفه او را یک پسر متولد شده باسم نواب قطب الدین خان
که در حبالهٔ وی دختر شیخ معظم ابن شیخ حسین مذکور است مسماة بیبی [illegible] و ازان
قطب الدین خان باسم نواب کشور خان شهید و شیخ فتح الله و شیخ فرید و دو دختر نیز [illegible]
ازان یک پسر باسم شیخ [illegible] دیگر شیخ معظم ابن شیخ حسین مذکور که در حبالهٔ وی دختر نواب

شیخ ابراهیم بود مسماة [illegible] و ولی که از آن عفیفه دو دختر ماند و برادران شیخ اکرم و شیخ
مکرم ابنای شیخ مصطفی مذکور از زوجه دیگر اند و شیخ لیس ابنای شیخ حسینی مذکور که در حباله وی از
شیخ عبدالغفور حبشی مسماة [illegible] مصری بود که از آن عفیفه یک دختر که از وی اولاد
هست و شیخ [illegible] و شیخ طه ابنای شیخ لیس مذکور و یک دختر از زوجه دیگر اند دیگر
شیخ عبدالواحد و شیخ یحیی که شیخ زین و شیخ ساجدیه ابنای شیخ عبدالغفور بن شیخ علاء الدین
کلان شیخ فضیل بن شیخ ابراهیم ابن شیخ خوند حبیبه مسطور و شیخ عبدالواحد که در حباله وی
دختر شیخ محمد حبشی بود که از آن عفیفه سه پسر باسم شیخ عبدالرحیم و شیخ فضیل و شیخ
حبیب و دیگر شیخ عبدالرسول و شیخ عبداللطیف و عطا و سعید ابنای شیخ عبدالواحد مرقوم
از منکوحه دیگر اند و شیخ یحیی مذکور اولاد و دختر نیست و شیخ زین مذکور را یک پسر باسم شیخ
عبدالسلام و شیخ ساجدیه مذکور را دو پسر باسم شیخ علاء الدین و شیخ محمد دیگر شیخ
عبدالباقی و [illegible] و شیخ عبدالله ابنای شیخ ابابکر بن شیخ عبدالحق و شیخ عبدالمجید بن شیخ
عبدالحی مذکور [illegible] در بیان اولاد شیخ برهان الدین بن حضرت شیخ زین الدین
قدس الله سره و شیخ برهان الدین را یک پسر باسم شیخ عطاء الله که برادرزاده پسر [illegible]
پسران باسم شیخ زین و شیخ [illegible] و شیخ عبدالقادر و شیخ حبیب الله و شیخ حسن
و شیخ یعقوب و شیخ اسماعیل و شیخ الیاس و شیخ [illegible] شیخ اسحاق و از جمله
پسر شیخ عطاء الله اولاد ندارند باسم شیخ عبدالعلی و شیخ حسن و شیخ اسحاق و [illegible]
اولاد دارند چنین تفصیل است باسم شیخ حسین مذکور [illegible]
الدین بن شیخ محمد [illegible] شیخ جلال [illegible] شیخ جلال دختر [illegible]
عماد الملک بن شیخ سیف الدین بن شیخ کریم الدین بود [illegible] شیخ سعد [illegible]
است و وی عم زاده حضرت گنج شکر قدس سره و در فتحپور شیخ صادق [illegible]
[illegible] شیخ جلال مرقوم [illegible] خواهرزاده شیخ خلیل

بود [illegible] و در فتحپور اولاد شیخ زین بن شیخ عطاء الله مذکور است [illegible] شیخ ابو [illegible] شیخ
یوسف بن شیخ زین مذکور [illegible] دختر شیخ جعفر حبشی [illegible] بود مسماة [illegible]
که از آن عفیفه سه پسر و یک دختر پسران باسم شیخ احمد و [illegible] که از [illegible] جمله
یک دختر مسماة [illegible] و دو پسر که [illegible] اولاد دختر نیست شیخ قاسم و شیخ اسحاق پسران شیخ ابو
[illegible] یک [illegible] از زوجه دیگر اند و در حباله شیخ قاسم دختر شیخ [illegible] است که از وی اولاد است
دیگر در حباله شیخ داود [illegible] و شیخ محمود و شیخ عبدالنبی در حباله شیخ محمد بن شیخ بدرالدین [illegible]
اکبر شیخ یعقوب بن شیخ عطاء الله مرقوم که اولاد وی [illegible] شیخ کمال و شیخ جمال محمد ابنای
شیخ عبدالواحد بن یعقوب مسطور و شیخ شهاب [illegible] فتح [illegible] عبدالواحد مذکور در گوالیر
شیخ احمد و شیخ فتح الله و شیخ یوسف ابنای شیخ محبوب بن شیخ یعقوب مرقوم و در حباله
شیخ فتح الله مذکور دختر شیخ بشری انصاری [illegible] است که از آن عفیفه خواهرزاده و شیخ [illegible] حبشی
است دیگر شیخ یعقوب مسطور را یک دختر نیز بود مسماة [illegible] که از آن عفیفه [illegible] در
حباله شیخ عادل ابن شیخ عبدالواحد حبشی بود که از وی اولاد بسیار است چنانچه بالا مرقوم شد
دیگر شیخ اسماعیل [illegible] شیخ عطاء الله مرقوم که اولاد وی در [illegible] شیخ نور و شیخ سلیم ولد
شیخ علاء الدین مجذوب [illegible] شیخ اسماعیل مذکور از دختر شیخ فضل حبشی بوده مسماة
[illegible] خاتون [illegible] از آن عفیفه یک دختر نیز بوجود آمده دیگر شیخ [illegible] و شیخ احمد پسران شیخ
علاء الدین مذکور [illegible] دختر از زوجه دیگر اند و پسران شیخ نور [illegible] باسم شیخ عبدالغفور و [illegible]
[illegible] دیگر شیخ سلیم مرقوم که در حباله وی دختر شیخ محمد [illegible] شیخ یوسف حبشی بود
که از وی دو پسر بوجود آمده باسم شیخ عبداللطیف و شیخ قطب [illegible] شیخ نصرالله [illegible]
است بن شیخ اسماعیل مسطور در حباله وی دختر شیخ حاجی حبیب [illegible] الاسلام بود مسماة
[illegible] که از آن عفیفه دو پسر متولد شدند باسم شیخ کمال و شیخ [illegible] و شیخ
[illegible] دو پسر شیخ آدم و [illegible] دیگر شیخ نصرالله [illegible] یک پسر [illegible] و دو دختر از زوجه

دیگر از دختر شیخ یوسف بن شیخ نظام بن شیخ نصیر الدین شهید بن شیخ اسماعیل مذکور از زوجه
دیگر است و شیخ فخر الدین که در حباله نکاح شیخ مودود چکوری بود مسماة بیبا خاتون
و در حباله شیخ نظام مذکور دختر شیخ معز الدین ساکن [illegible] است مسماة سارا بیبی خواهرزاده
شیخ فیروز که از آن عفیفه یک پسر شیخ احمد نام و یک دختر متولد شده که از ایشان اعقاب
نیست دیگر شیخ اکرم بن شیخ عطاء الله مرقوم که وی را اولاد ذکور نیست چهار دختر دارد
از آن جمله یکی در حباله شیخ محبوب بن شیخ یعقوب مسطور بود مسماة بیبی رابی که از وی
اولاد ذکور نیست دیگر شیخ مبارک بن شیخ عطاء الله مذکور را دو پسر و یک دختر از ایشان باقی
ماند و آن دختر در حباله شیخ ابیت بن شیخ اسماعیل مذکور مسماة بیبی شمسو که وی را اولاد
نیست از جمله هفت دختر شیخ عطاء الله مذکور یکی در نکاح شیخ عبد الله از نسل شیخ سعد
حاجی عم زاده حضرت گنج شکر در آمد بعد از فوت وی یک دختر شیخ عطاء الله در حباله شیخ
وی در آمد که از ایشان مستوره اولاد هست فصل پنجم در بیان اولاد شیخ معز الدین
بن حضرت شیخ زین العابدین مرحوم قدس الله سره را چهار پسر است شیخ عیسی و شیخ [illegible]
و شیخ بهلول و شیخ بایزید و از نسل شیخ عیسی و شیخ موسی در گوالیر هستند شیخ عبد الرحمن
بن شیخ یوسف بن شیخ [illegible] و غیره اند و از نسل شیخ بهلول در جوار شیخ حاکم چشتی
بود که در حباله وی دختر شیخ عبد الجلیل چشتی خواهر کاتب الحروف [illegible]
بیبی کوهر خاتون که از آن عفیفه دو پسر شیخ کمال الدین و شیخ عبد الفتاح [illegible]
متولد شدند و شیخ کمال الدین را اولاد هست و شیخ عبد الفتاح را یک [illegible]
شیخ ولی الله و یک دختر مسماة بیبی بنت شیخ محمد که جد بزرگوار کاتب الحروف اند
و آن دختر مذکوره در حباله شیخ عطاء الله بن شیخ مکی چشتی سرهندی بود که از وی اولاد
دیگر شیخ عبد الرحیم و شیخ بایزید و شیخ رکن الدین و شیخ فرید چشتی و شیخ ابراهیم
و شیخ عیسی پسران بایزید مذکور اند در جوار حبیب و داؤد و ابن شیخ [illegible]

مذکور و کمال بی بی مرقوم و پسر شیخ عبد الرحیم فیروز و پسر شیخ عبد الرحیم فیروز و شیخ
جمال الدین بن رکن الدین مذکور دیگر شیخ عیسی و شیخ ابراهیم است شیخ حسینی که از دختر شیخ
حاکم مرقوم است شیخ عثمان بن شیخ شهاب الدین بن شیخ بهلول مسطور در حباله وی
دختر شیخ حاکم مذکور بود مسماة سلطانی صدی حق خواهرزاده جد کاتب الحروف که از آن عفیفه
روزگار سه پسر شیخ عبد الرحمن و شیخ اسماعیل و شیخ محمد [illegible] شیخ عبد الرحمن که در حباله وی
دختر شیخ حمزه چشتی بود که از وی یک پسر در فتحپور است شیخ محمد که در حباله وی دختر شیخ الله
بن الواب شیخ ابراهیم چشتی است مسماة [illegible] بنت حضرت شیخ الاسلام چشتی
است و از آن عفیفه یک پسر شیخ بهاء الدین و [illegible] شیخ عبد الرحمن مذکور
یک دختر از زوجه دیگر است و شیخ اسماعیل مذکور که در حباله وی دختر شیخ خلیل چشتی
گوالیری است که از وی اولاد شیخ فضیل و شیخ جمال و شیخ سلطان و شیخ ابراهیم و غیره اند
و شیخ محمد مرقوم که در حباله وی دختر شیخ طاهر بن شیخ حمزه مذکور بوده است که از وی اعقاب باقی
فصل ششم در بیان اولاد شیخ تاج الدین بن حضرت شیخ زین العابدین مذکور قدس الله سره
وی را بی بی عفیفه بوده است سه پسر است شیخ نور و شیخ حبیب و شیخ نظام الدین
و از نسل شیخ نور در قصبه مو شیخ علی محمد و شاه محمد و عبد الله شیخ مجاهد بن شیخ بهلول
که در حباله وی دختر شیخ عبد المؤمن چشتی بود و شیخ حقانی فیروز در حباله علیم و دختر [illegible]
و شیخ حبیب بن شیخ تاج الدین مرقوم که اولاد وی در گوالیر شیخ بایزید و غیره پسران شیخ
ابراهیم بن شیخ عبد الملک بن شیخ بدر الدین بن شیخ اولیا بن شیخ حبیب مسطور و شیخ نظام
بن شیخ تاج الدین مذکور که از نسل وی [illegible] بن شیخ خواجه بن شیخ مبارک که او در روضه
منوره حضرت شیخ زین العابدین و شیخ مصطفی و جان بن قاسم بن شیخ مبارک مذکور
و در [illegible] شیخ مصطفی درویش بن شیخ بهاء الدین بود که وی را نسل هست و در
[illegible] شیخ معروف بن شیخ [illegible] بن [illegible] پسر [illegible] شیخ مصطفی

وسنداری و مداری و اولاد حبذ کهجرت قطب العالم مخدوم شیخ زین العابدین حنفی البار است آنچه ذره این موهوم از بزرگان خود شنیده در قلم آورده والله اعلم بالصواب

در بیان عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین و خلفاء الراشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بعض اصحاب کبار و بعض مشائخان خانوادان و بعض از بزرگان کاتب الحروف سلمه الله تعالی فی الدارین سلسله عالیه قدس الله تعالی ارواحهم این باب مشتمل است بر پنج فصل است فصل اول تذکره عرس ماه ربیع الاول مولود حبذ کهجرت خاتم النبیین سرور کائنات خلاصه موجودات احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و عرس ایام بلال روز دوشنبه دوازدهم ماه است ۱۲ عرس حبذ کهجرت خواجه فضیل عیاض قدس الله سره بتاریخ سیوم ماه مذکور عرس حبذ کهجرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره بتاریخ چهاردهم ماه صدر عرس جد کاتب الحروف حبذ کهجرت شیخ محمد ابن شیخ عبد الجلیل بهداوی قدس الله سره بتاریخ ۱۱ سنه بهلول ۱۰۲۴ عرس مخدوم شاه عبد الله قدس الله سره بتاریخ ۱۲ ماه صدر عرس حبذ کهجرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره العزیز بتاریخ سیوم شب دوشنبه سنه ۷۹۱ عرس خواجه عبید الله احرار قدس الله سره بتاریخ بیست و هفتم سنه ۸۹۵ عرس میر ابو الفتح پدر میر سید عبد العزیز قدس الله سره بتاریخ چهاردهم و عرس میر سید عبد العزیز بتاریخ چهارم سنه [illegible] ماه ربیع الثانی عرس حبذ کهجرت سلطان سکندر ذو القرنین علیه السلام بتاریخ سیزدهم و عمر شریف آنحضرت یکصد و سی و دو سال بوده عرس حبذ کهجرت غوث الثقلین و غوث صمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی سید محی الدین ابو محمد حضرت میران سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه بتاریخ یازدهم عرس حبذ کهجرت سلطان التارکین قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و نهم و عرس

حبذ کهجرت سلطان المشائخ نظام الحق والدین محمد احمد بدایونی قدس الله سره العزیز بتاریخ هژدهم [illegible] عرس والد جدی کاتب الحروف حضرت شیخ عبد الجلیل ابن شیخ عبد الله چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الاول عرس حبذ کهجرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بتاریخ بیست و دوم و بر قول اصح بتاریخ بیست و دوم ماه جمادی الثانی عرس حبذ کهجرت خواجه ابراهیم ادهم بلخی قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و ششم عرس شیخ نجیب الدین کبرا خوارزمی قدس الله سره العزیز بتاریخ دهم عرس حبذ کهجرت شیخ عطاء الله جانشین حضرت گنج شکر قدس الله سرهما العزیز بتاریخ هفتم عرس حضرت خواجه معروف کرخی قدس الله سره العزیز بتاریخ چهارم شب جمعه سنه [illegible] عرس حبذ کهجرت شاه بدیع الدین قدس الله سره العزیز بتاریخ چهاردهم عرس حضرت خواجه ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی قدس الله سره العزیز بتاریخ پانزدهم نقل ایشان شب پنجشنبه سنه ۲۶ عرس حضرت خواجه اسماعیل بتاریخ هفتم عرس حبذ کهجرت خواجه حالمون علاء الدین ناگوری چشتی قدس الله سره بتاریخ دوم عرس حبذ کهجرت شیخ سراج الحق والدین قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست یکم عرس مرحومی مغفوری حضرت شیخ معظم ابن شیخ حسین چشتی قدس الله سرهما بتاریخ هفدهم ماه جمادی الثانی عرس حضرت پیغمبر صلوات الله علیه السلام بتاریخ پانزدهم و روضه مبارک ایشان در کوه طور است بیروز راه از بیت المقدس عرس حبذ کهجرت امیر المؤمنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بقول اصح بتاریخ بیست و دوم عرس حبذ کهجرت شیخ ابو الخیر دانشمند ابن شیخ حسام الدین چشتی بهداوی قدس الله سره العزیز بتاریخ ششم ماه عرس حبذ کهجرت شیخ تاج الدین ساکن سیکری قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و نهم عرس حضرت قطب الاقطاب خواجه عبد الباقی و هو المعروف شاه قطب الدین قدس الله سره العزیز بتاریخ بیستم و مرقد مبارک ایشان در قصبه بهار است عرس حضرت شیخ عبد العزیز قدس الله سره ساکن جاول بتاریخ شانزدهم ماه [illegible] معراج حضرت محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم بتاریخ بیست و هشتم [illegible] بیست و هفتم عرس آل ابیها صلوات الله علیهم اجمعین
شب بیست و [illegible] عرس حضرت شیخ ابراهیم خلیل الله علیه السلام بتاریخ دوم عرس بندگی حضرت
شاهزاده کونین امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بتاریخ پانزدهم عرس بندگی حضرت شاهزاده
کونین امام موسی کاظم بتاریخ بیست و ششم عرس حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله تعالی عنه
سیوم عرس حضرت امام شافعی رضی الله تعالی عنه بتاریخ بیست و ششم عرس بندگی حضرت
خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس الله سره بتاریخ سیوم عرس حضرت خواجه ابو محمد
چشتی قدس الله سره بتاریخ نهم حضرت خواجه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز در شب جمعه
هفتم ماه مذکور سنه سبع و تسعین و مائتین بود عرس بندگی حضرت خواجه مودود چشتی
قدس الله سره بتاریخ اول عرس بندگی حضرت خواجه حاجی شریف زندنی قدس الله سره بتاریخ
نهم عرس بندگی حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز بتاریخ ششم
عرس بندگی حضرت میران سید خضر رومی قدس الله سره العزیز بتاریخ نهم [illegible]
از جواهر جلالی [illegible] فضل الدین [illegible] وفات حضرت شیخ الشیوخ العالم صاحب
العوارف شهاب الدین ابو حفص عمر قدس الله سره العزیز ابن [illegible] ابن قاسم ابن [illegible]
قاسم بن محمد عبد الله [illegible] قاسم بن محمد بن حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فی رجب سنه
تسع و ثلاثین و خمسمایه و دخل فی بغداد [illegible] خمسین و خمسمایه و شرح فی طریقة الولایت
سن ستین و خمسمایه ثم ارتحل الی قرب الله تعالی یوم الاربعاء فی [illegible] من المحرم سنه اثنین و ثلثین
و ستمایه علی جانبه انه دفن فی الوردیه رحمة الله [illegible] عرس بندگی حضرت [illegible]
صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره بتاریخ بیست و نهم عرس بندگی [illegible] شیخ ابراهیم
بالدراجات صاحب سجاده حضرت گنج شکر بتاریخ بیست و یکم عرس برادر و خلیفه کاتب الحروف
حضرت شیخ نظام ابن حضرت شیخ جلیل چشتی که [illegible] کاتب الحروف [illegible] قدس الله سره
العزیز بتاریخ بیست و سیوم سنه ۲۷ عرس حضرت شیخ عبد السمیع نور الله سره العزیز

بتاریخ دوازدهم عرس حضرت شیخ [illegible] خواجه [illegible] چشتی قدس الله سره بتاریخ [illegible] عرس حضرت شیخ
احمد عرف شیخ [illegible] ساکن [illegible] قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و ششم عرس حضرت شیخ [illegible]
ساکن [illegible] عرس حضرت خواجه [illegible] بتاریخ دوم عرس حضرت سالار [illegible] بتاریخ [illegible] عرس
مرحومی مغفوری حضرت شیخ فیروز ابن شیخ [illegible] چشتی [illegible] کاتب الحروف
است قدس الله سره بتاریخ [illegible] عرس میان [illegible] انصاری ساکن [illegible] قدس الله سره
العزیز بتاریخ [illegible] عرس بندگی حضرت شیخ حسن چشتی ساکن [illegible] قدس الله سره بتاریخ [illegible] ماه
مذکور ماه شعبان عرس حضرت امیر المؤمنین [illegible] امیر حمزه رضی الله تعالی عنه بتاریخ چهاردهم عرس
حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه بتاریخ نهم عرس بندگی حضرت سراج المؤمنین امام الثقلین امام الکل
ابو حنیفه کوفی نعمان رضی الله تعالی عنه بتاریخ چهاردهم عرس حضرت امام مالک رضی الله تعالی عنه
بتاریخ هفتم سنه اربع و عشرین و سبعمایه عرس [illegible] حضرت شیخ [illegible] ابن حضرت
گنج شکر قدس الله سره که [illegible] سجاده مشرف بودند بتاریخ چهارم عرس حضرت خواجه [illegible]
[illegible] قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و پنجم عرس حضرت خواجه محمد [illegible] بتاریخ [illegible]
عرس حضرت شیخ [illegible] ابن شیخ معروف چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ چهاردهم سنه ۹۶[illegible]
در حضرت مدینه منوره [illegible] وفات یافتند و [illegible] در حضرت مدینه بمقام [illegible]
بقیه عرس حضرت شیخ ابو الفتح قدس الله سره العزیز بتاریخ [illegible] عرس حضرت خواجه معروف
ابن شیخ ابو [illegible] چشتی قدس الله [illegible] ماه مذکور عرس مرحومی مغفوری حضرت شیخ نظام ابن [illegible]
عادل چشتی [illegible] کاتب الحروف قدس الله سره بتاریخ [illegible] عرس بندگی حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بتاریخ بیست و [illegible] وفات حضرت [illegible] عائشه رضی الله تعالی عنها بتاریخ
هفدهم [illegible] عرس حضرت ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها دهم ماه مذکور [illegible]
در [illegible] حیات بودند سنه [illegible] از نبوة وفات یافتند عرس حضرت سیده فاطمه رضی الله تعالی
عنها بتاریخ سیوم در شب [illegible] بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش ماه و [illegible] ماه و [illegible].

وبقولی چهار روز و قول اصح اول است و عمر شریف حضرت ایشان شصت و هفت سال بود عرس
ام المومنین عائشه رضی الله تعالی عنها عرس حضرت شیخ نجم الدین کبری [illegible] برادر گنج شکر قدس الله سره العزیز
تاریخ نهم عرس حضرت شیخ نصیر الدین محمود دهلوی قدس الله سره تاریخ [illegible] عرس حضرت شاه مدار [illegible]
صاحب ولایت [illegible] قدس الله سره العزیز تاریخ بیست و دوم عرس [illegible] حضرت شیخ سلیم
قدس الله سره صاحب ولایت فتحپور عرف سیکری تاریخ بیست و نهم عرس حضرت شیخ [illegible]
ابن شیخ ابو الخیر چشتی قدس الله سره العزیز تاریخ نهم عرس حضرت شیخ [illegible] الهادی [illegible]
[illegible] ابو الفتح [illegible] حضرت شیخ [illegible] قدس الله سره تاریخ بیست و نهم ساکن [illegible]
چهارم عرس خواجه یار محمد قدس الله سره العزیز تاریخ بیست و پنجم ۱۲۳۳ [illegible] روز جمعه وفات یافته
و عمر شریف ایشان از پنجاه و هفت سال بود [illegible] عرس شاهزاده [illegible] حضرت امام احمد حنبل
تاریخ اول عرس حضرت خواجه [illegible] قدس الله سره تاریخ بیست و چهارم عرس حضرت خواجه
[illegible] قدس الله سره العزیز تاریخ بیست و هفتم عرس حضرت خواجه عثمان هارونی قدس الله
سره العزیز تاریخ پانزدهم یا شانزدهم عرس حضرت خواجه حبیب عجمی قدس الله سره العزیز تاریخ
چهاردهم عرس حضرت شیخ علاء الدین [illegible] صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره تاریخ
بیست و چهارم عرس امیر خسرو دهلوی قدس الله سره العزیز تاریخ هژدهم عرس حضرت [illegible]
حسن شیرازی قدس الله سره المعروف شیخ سعدی شیرازی [illegible] ۶۹۱ [illegible]
عرس حضرت خواجه فیض الله [illegible] المعروف شاه [illegible] تاریخ بیست و چهارم عرس [illegible]
غلام محمد تاریخ بیست و هشتم [illegible] میران سید احمد عرس حضرت شیخ احمد [illegible] قدس الله سره العزیز
تاریخ چهاردهم ساکن [illegible] عرس شیخ منور ابن شیخ ابو [illegible] قدس الله سره
یازدهم عرس حضرت شیخ مجد الدین ابن شیخ سراج الدین قدس الله سره ساکن [illegible] تاریخ ۲۴
ماه [illegible] عرس میران سید محمد گیسو دراز قدس الله سره ساکن گلبرگه تاریخ ۱۶ عرس حضرت
[illegible] مسعود [illegible] تاریخ دهم عرس حضرت شیخ احمد صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله [illegible]

هشتم عرس حضرت شیخ نور قطب العالم قدس سره تاریخ [illegible] ساکن پندوه [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] حضرت شیخ تاج الدین محمود چشتی تاریخ هژدهم عرس حضرت شیخ حسن محمد ساکن احمد آباد قدس الله
سره تاریخ ۲۷ عرس حضرت شاه محمد ابن شاه فضل الله [illegible] قدس الله سرهما [illegible]
نهم عرس حضرت شاه عبد السلام المعروف شیخ علی جونپوری قدس الله سره تاریخ یازدهم عرس حضرت [illegible]
[illegible] شیخ عبد الواحد چشتی قدس الله سرهما تاریخ بیست و دوم ماه ذی الحجه عرس [illegible] حضرت
اسماعیل صلوات الله علی نبینا و علیه تاریخ دهم روز عید الضحی تاریخ ۱۸ عرس [illegible] حضرت امیر المومنین
عثمان رضی الله تعالی عنه تاریخ ۲۲ عرس [illegible] حضرت خواجه داود [illegible] قدس الله سره العزیز تاریخ
هفتم عرس حضرت [illegible] حضرت شیخ زین [illegible] صاحب ولایت [illegible]
تاریخ نهم عرس [illegible] حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت قدس الله سره العزیز تاریخ دهم روز عید
الضحی عرس میران سید [illegible] قدس الله سره العزیز تاریخ ۲۵ عرس حضرت شیخ نعیم الله [illegible]
تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سرهم تاریخ [illegible] عمر شریف ایشان
پنجاه و چهل سال بود عرس حضرت شیخ [illegible] حضرت شیخ الاسلام [illegible] چشتی قدس الله سره العزیز تاریخ
دهم روز [illegible] قبر مبارک ایشان در حضرت مکه شریف گشته عرس میر سید حامد قدس سره تاریخ
هفتم نبیره حضرت سید میر علی قوام قدس سره عرس حضرت شیخ عبد الرحمن [illegible] قدس الله سره
لاهوری تاریخ ۱۲ عرس حضرت شیخ علاء الدین المعروف خواجه [illegible] قدس الله سره تاریخ
نهم عرس حضرت شیخ [illegible] قدس الله سره تاریخ [illegible] ساکن [illegible] عرس برادر کلان [illegible]
سید عبد الرسول قدس الله سره تاریخ بیست و نهم شهادت [illegible] عرس شیخ ابراهیم عرف
کشور خان ابن قطب الدین مرحوم ماه محرم الحرام عرس [illegible] حضرت ابو البشر حضرت آدم
صلوات الله علی نبینا و علیه تاریخ دهم روز عاشورا عرس [illegible] حضرت یعقوب صلوات الله علی
نبینا و علیه تاریخ [illegible] عرس [illegible] حضرت امیر المومنین حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه
تاریخ [illegible] عرس [illegible] حضرت شاهزاده کونین نور دیده [illegible] الثقلین حضرت امام حسن رضی الله عنه

بتاریخ چهارم عرس بند که حضرت شاهزاده کونین نور دیده رسول الثقلین حضرت امام حسین
رضی الله تعالی عنه بتاریخ دهم روز عاشورا سنه احدی و ستین بود که شهادت یافتند عرس
حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه بتاریخ هژدهم نقل اند جواهر جلالی حضرت حسن بصری
از بزرگان تابعین بود در مدینه مبارک تولد شده است حضرت ام المومنین ام سلمه حرم حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از پستان خود او را شیر داده و در خانه خود تربیت فرموده
حضرت شیخ حسن بصری صحبت حضرت رسالت پناه بود علیه السلام تمام و امیر المومنین
عثمان را رضی الله تعالی عنه دیده بود و شاگرد امیر المومنین علی کرم الله وجهه و خرقه از او
پوشیده و بیعت بوی کرده و هفتاد بدریه را یافته بود و غیر آن بسیار صحابه را دریافته
بود و بدریان جمله سیصد و سیزده تن بودند اند عرس بند که حضرت خواجه حسن بصری
رضی الله تعالی عنه بتاریخ چهارم ماه رجب عرس بند که حضرت خواجه سری سقطی قدس الله
سره العزیز بتاریخ دوازدهم عرس بند که حضرت خواجه ممشاد علو دینوری قدس الله سره العزیز
بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر عرس بند که حضرت خواجه اسحاق شامی چشتی قدس الله سره العزیز
بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر عرس بند که حضرت خواجه ابو احمد چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ
اول عرس بند که حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر قدس الله سره العزیز بتاریخ پنجم و انتقال
در سنه ستمائه و هفتاد سالگی برحمت حق پیوستند عرس بند که حضرت شیخ سلیمان [illegible] سجاده
حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و [illegible] عرس بند که حضرت شیخ [illegible] سجاده
مذکور بتاریخ [illegible] عرس بند که حضرت شیخ بهاء الدین عرس شیخ [illegible] صاحب سجاده
مذکور بتاریخ [illegible] عرس بند که حضرت شیخ ابراهیم ادهم صاحب [illegible] مذکور [illegible] حضرت
شیخ [illegible] حضرت شیخ تاج الدین محمود قدس الله سره بتاریخ [illegible] سنه [illegible] و عمر شریف
ایشان [illegible] سال بود که برحمت حق پیوستند عرس بند که حضرت شیخ کمال الدین [illegible]
معروف چشتی قدس الله سره العزیز ساکن قصبه مئو بتاریخ بیستم عرس بند که حضرت

شیخ محی الدین

شیخ محی الدین [illegible] ابن شیخ احمد خواجه [illegible] چشتی قدس الله سره ساکن [illegible] بتاریخ
نوزدهم عرس شیخ لشکری انصاری قدس الله سره ساکن [illegible] جد مادری اخوت
پناه شیخ عبد النبی است بتاریخ بیست و یکم ماه صفر المظفر [illegible] عرس حضرت امام علی
موسی رضا رضی الله عنه بتاریخ چهاردهم عرس حضرت امام المومنین [illegible]
بتاریخ چهاردهم عرس بند که حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا بن محمد بن ابی بکر [illegible]
قدس الله سره العزیز بتاریخ هفتم بین الظهر والعصر فی السابع من الصفر سنه [illegible]
و ستمائه عمر شریف آنحضرت مایه سنه و تولد آنحضرت و لادت لیلة الجمعة فی الشهر
رمضان لیلة القدر سنه [illegible] و ستین و خمسمائه عرس بند که حضرت شیخ منور
صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز بتاریخ سیوم عرس بند که حضرت میران میر
دستگیر حاجی الحرمین الشریفین والشیخ والدین حضرت شیخ تاج الدین [illegible] صاحب سجاده
مذکور بتاریخ [illegible] و عمر شریف حضرت [illegible] سال بود عرس حضرت
میران سید علی قوام شاه [illegible] جونپوری قدس الله سره بتاریخ بیست و ششم عرس
بند که حضرت سید میران بخاری قدس الله سره بتاریخ بیست و هفتم عرس بند که حضرت شیخ
محمود عرف شیخ راجن قدس الله سره العزیز ساکن [illegible] بتاریخ بیست و دوم عرس حضرت
شیخ محمود قدس سره [illegible] دهلوی بتاریخ هشتم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible] کرده از عرس کردن مذکور [illegible]
کم الفقیر حقیر خاکپای [illegible] کانت [illegible] علی [illegible] حضرت [illegible] و مرشد [illegible]
و محققنا بند که حضرت شیخ محمود و [illegible] شیخ محمد چشتی [illegible] الدین بتاریخ
بیست و ششم شب [illegible] ماه رمضان المبارک [illegible] سنه [illegible]
و بعد از حضرت ایشان اجازت داده [illegible] بزرگان [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شیخ [illegible] قدس سره و [illegible] شیخ
[illegible] شیخ کمال چشتی [illegible] ساکن قصبه مئو و [illegible] شیخ محی الدین [illegible]

خواجه خاتون علی تاج الدین [illegible] گوری چشتی ساکن گوالیار و مرشد ما و استاد ما میر سید احمد بکهری
طالب علم و مرشد ما شیخ محمد سعید [illegible] نور [illegible] حضرت قدوة المحققین سعید السادات
مرشد ما میر سید عبد العزیز نور الله [illegible] میر سید عبد القادر قدس الله سرهما ساکن [illegible] و مرشد
خواجه جمال سعید ساکن [illegible] و مرشد ما شیخ محی الدین محمد [illegible] شاه [illegible] ساکن [illegible]
و مرشد ما شیخ عبد المعالی ساکن [illegible] و مرشد ما [illegible] حضرت شیخ المشایخ [illegible]
[illegible] حضرت شیخ تاج محمود صاحب سجاده [illegible] و مرشد ما میران سید [illegible] ساکن [illegible]
[illegible] جونپوری و مرشد ما [illegible] ساکن محی الدین [illegible] مذکور [illegible] و مرشد ما [illegible]
شیخ مودود [illegible] شیخ محمود چشتی [illegible] که [illegible] اسامی [illegible] حضرت [illegible]
کرده مسطور اند و اسامی مذکور مقاصد دینی و دنیائی کاتب الحروف و جمیع مسلمانان [illegible]
[illegible] والسلام [illegible] و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین [illegible] توفیق [illegible] مسطور [illegible]
[illegible] فاتحه [illegible] بزرگ [illegible] میخوانند [illegible]
[illegible] والد کاتب الحروف [illegible] بزرگوار [illegible]
قدوة المحققین برهان العاشقین شیخ تاج محمود سجاده نشین حضرت شیخ فرید الدین
قدس سره [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء الحمد لله رب العالمین اما بعد [illegible] شیخ مودود
محمد چشتی [illegible] الفقیر [illegible] محمود و ایشان
از خدمت والد خود شیخ ابراهیم قدس الله سره و ایشان از خدمت والد خود [illegible]
شیخ محمد قدس الله سره و ایشان از خدمت والد خود حضرت شیخ عطاء الله قدس الله سره
و ایشان از خدمت والد خود حضرت شیخ احمد قدس الله سره و ایشان از خدمت والد خود
حضرت شیخ [illegible] قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برادر خود [illegible]
شیخ یوسف قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود [illegible] حضرت شیخ [illegible]

العزیز و ایشان از خدمت [illegible] شیخ فضیل [illegible] و ایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت شیخ سلیمان
قدس الله سره و ایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت شیخ یوسف قدس الله سره و ایشان
والد خود بندگی حضرت شیخ سلیمان قدس الله سره و ایشان از خدمت والد خود حضرت شیخ
فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه قطب الدین
اوشی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه معین الدین حسن
سنجری قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه حاجی شریف قدس الله سره العزیز
و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه مودود چشتی و ایشان از خدمت پیر خود
بندگی حضرت خواجه نصیر الدین ابو یوسف چشتی قدس الله سره و ایشان از خدمت پیر خود
بندگی حضرت خواجه ابو محمد چشتی قدس الله سره و ایشان از پیر خود ابو احمد چشتی قدس الله سره
و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه ابو اسحاق شامی قدس الله سره العزیز و ایشان
از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه ممشاد علو دینوری قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت
پیر خود بندگی حضرت خواجه هبیرة البصری قدس الله سره و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت
خواجه حذیفه مرعشی قدس الله سره و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت سلطان المشایخ
والاولیاء رئیس الکاملین خواجه ابراهیم ادهم البلخی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت
پیر خود بندگی حضرت خواجه فضیل عیاض قدس الله سره و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت
سلطان المشایخ خواجه عبد الواحد بن زید قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر
خود سلطان المشایخ رئیس التابعین امام الحرمین خواجه حسن البصری رضی الله تعالی عنه
و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت [illegible] اسد الله الغالب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب [illegible] کرم الله وجهه و ایشان از خدمت پیر خود بندگی حضرت [illegible]
آرای فلک رفعت حضرت رسالت عالم پناه احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible]

جمیع الصحابة والتابعین الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین هرکرا جا و بد باید جنت الماوا بهشت
هزاران با صدق خواند شجره پیران بهشت خوانگی ای پسر ورد کار نامداران او هرکرا پیر کامل نباشد
پیر او شیطان بود هرکرا و گلی گرفت از خاک پسر خواه پاک و خواه ناپاک او را پیر ...
انتساب والد کاتب المعروف ... علیه حقیقت اهل بهشت ... از حقیقت ... حضرت شیخ
رسید و حضرت ... مشتهر ... مشهور است بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
خرقه خلافت گرفت فرزند الطاف شیخ ... از ادعیه کافه ...
الفقیر الحقیر محمد ... ضعیف از خدمت والد خود شد بحضرت شیخ عبد الجلیل قدس الله سره وایشان
از خدمت والد خود شد بحضرت شیخ عبد الله قدس الله سره العزیز وایشان از خدمت والد حضرت قطب
الاقطاب وارث العلوم شیخ جلال الدین قدس الله سره وایشان از خدمت والد خود شد بحضرت
شیخ حسام الدین وایشان از خدمت والد خود ... شیخ شاه جاجو قدس الله سره
وایشان از خدمت والد خود قدوة المحققین برهان العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین قطب العالم
حضرت شیخ زین الحق ... قدس الله سره العزیز وایشان از حضرت والد خود شد بحضرت
... الدین قطب الاقطاب شیخ رفیع الدین المعروف شیخ خواجه قدس الله سره وایشان از
خدمت والد خود شد بحضرت وارث العلوم شیخ داؤد قدس الله سره وایشان از خدمت
والد خود شد بحضرت شیخ محمود قدس الله سره العزیز وایشان از خدمت والد خود شد بحضرت شیخ
... الدین ... قدس الله سره العزیز وایشان از خدمت والد خود شد بحضرت ...
المحققین برهان العاشقین حجة العالمین رئیس السالکین غوث الدهر قطب الاقطاب شیخ
زین الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز الخ ... اجازت نامه سلسله حضرت ...
... اما بعد حمد و الصلوة اضعف الضعفاء شیخ ...
... کتب ... والصلاح والعرفان شیخ
... داود ابن شیخ محمد ... فکتبت له خلافة من جانب قطب الاقطاب ...

حضرت رب الارباب حضرت شاه ... مقتبس ... وصلی الله علی محمد وآله
واصحابه اجمعین و هرکرا از این خانواده مرید کند اجازت است ... دهد آمین رب العالمین
... ولادت حضرت شیخ سعد حاجی ... شیخ شعیب که جد ... حضرت
میشوند قدس الله سره و بیان ... ازاولاد حضرت شیخ عبد الله ... المعروف
شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز ... حضرت قطب العالم شیخ
فرید الدین ... بودند ... اولاد
حاجی ... شیخ الاسلام حضرت ... قدس الله سره العزیز ... اولاد ایشان شیخ
کریم الدین ... شیخ داؤد ... شیخ ... شیخ نصیر الدین ... شیخ شهاب ...
شیخ احمد ... شیخ سعید حاجی چشتی مذکور ... بودند و در ... شیخ
کریم الدین ... شیخ نصیر الله برادر حقیقی حضرت مخدوم شیخ زین ... خواجه ...
[illegible] ... از ان عفیفه ... پسر متولد شدند اول شیخ شاه ...
دوم شیخ سیف الدین ... شیخ داؤد و از اولاد شیخ شاه ... اولاد ایشان ...
است شیخ عثمان ... شیخ ... شیخ عبد القدوس ... شیخ عبد ...
... شیخ عبد الله ... شیخ ... مذکور ... شیخ عبد الباقی مذکور ... شیخ عماد
... شیخ سیف الدین ... شیخ کریم ... مسطور بود ... معلوم ... اولاد ... شیخ عماد الملک
در ... شیخ جلال ... شیخ ... الدین ... بود و در ... شیخ عبد الله مرقوم ... شیخ
عطاء الله ... شیخ ... الدین ... شیخ ... بود و ... شیخ عطاء الله
... شیخ ... شیخ ابو البرکات ... شیخ فضل ... شیخ ... شیخ ابو بکر مذکور ... شیخ
... شیخ حسن ... شیخ ... مذکور بود و ... شیخ عبد الرحیم ... شیخ ... مذکور
و دیگر دختر شیخ ابا بکر مسطور مسماة ... فاطمه در ... شیخ قطب ... شیخ ...
بود و شیخ ولی ... شیخ مظفر ابن شیخ صالح ابن شیخ علی ابن شیخ عبد الباقی مذکور ... شیخ ...

باب

مغل

این شیخ مبارک این شیخ علی مذکور و شیخ عبدالکریم بن شیخ شعیب بن شیخ علی مسطور که شیخ الیاس کربا
شیخ حبیب بن شیخ الیاس و شیخ محمد که اولاد این شیخ علی مذکور و شیخ حبیب بن شیخ عبدالغفور بن شیخ فریدون
شیخ عبدالله ... بود دوم شیخ سیف الله بن شیخ عبدالکریم مرقوم که از اولاد ایشان است
و رسید او را حاجی الحرمین الشریفین شیخ فتح الله بن شیخ احمد بن شیخ بایزید بن شیخ عطاء الله
المعروف بدولت خان ابن شیخ سیف الدین مذکور و در حباله عقد شیخ احمد مرقوم دختر شیخ عبدالمولی
عم شیخ فیروز بود و شیخ معین الدین ابن شیخ احمد مذکور و شیخ سیف الدین ابن شیخ مبارک بود
سیوم شیخ داود و این شیخ کریم الدین مسطور که از اولاد ایشان ... شیخ ...
و الاولیا ... حضرت شیخ مودود و ... این شیخ محمود ... شیخ حسین بن شیخ داود مرقوم
دیگر عم حقیقی شیخ مودود مذکور در حباله عقد شیخ نصرالدین شهید ابن شیخ اسماعیل چشتی
بود مسماة ... سرور خاتون و در ... شیخ نعمت الله ابن شیخ محمد ابن شیخ حسین مذکور
و در خانه شیخ محمد دختر شیخ عبدالکریم سرهندی بود خاله نواب شیخ عثمان بن شیخ
اولیا ابن شیخ یوسف بن عبدالملک بن شیخ فرید ... بن شیخ سلطان ...
بن شیخ زین حسنی بود و شیخ قطب الاقطاب ... شیخ احمد و در ... شیخ شهاب
ابن شیخ علاء الدین و شیخ شهاب ابن شیخ حبیب الله و در خانه شیخ شهاب
ابن شیخ حبیب الله ... دختر شیخ سلیم ابن شیخ جعفر چشتی بود و دیگر اولاد شیخ ...
بسیار است والله اعلم بالصواب ذکر ... در بیان حسب و نسب بعضی از اولاد حضرت
شیخ عبدالله انصاری المعروف بشیخ الاسلام قدس الله سره العزیز ...
حضرت ایشان در نفحات آورده است ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد الانصاری
الهروی قدس الله سره لقب وی شیخ الاسلام است هر جا که در کتاب نفحات مطلق
واقع شده است ... چنانچه در صدر کتاب بآن اشاره رفته است وی
از فرزندان ابو منصور مت الانصاری است پسر ابوب انصاری است که صاحب

رحل حضرت رسول است صلی الله علیه وسلم آن وقت که بمدینه هجرت کردند و مت انصاری در زمان
خلافت امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه با احنف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات ساکن
شد و شیخ الاسلام گفته است که پدر من ابو منصور ... بمشرف حمزه عقیلی می بوده است وقتی
... با شریف گفت که ابو منصور را بگوی که ... گفت که من ... هرگز ...
گردن شریف گفت که آخر زن بخواهی ... آید و ... حجره آمده ... خواسته
و من بر زمین آمدم شریف ... گفت که ابن منصور ... از آنجا ...
شیخ الاسلام میگوید که این کلمه آخرین است که ... یعنی ... صفت ... کرد
از عادت ... شیخ الاسلام گفته است که من ... زاده ام ... بزرگ شده ام و
ولادت من روز جمعه است در وقت غروب آفتاب ... من شعبان سنه ست و تسعین
و ثلثمائة و هم وی گفته من ربیعی ام در وقت بهار زاده ام و بهار را دوست دارم
آفتاب ... درجه ثور بود ... که من زاده ام هرگاه که آفتاب آنجا رسد سال تمام گردد
... بهار بوده ... گفته که ابو عاصم ...
من در کودکی ... و وقتی ... رفتم ... دو مرا قبول کرد ...
بر خواهر خاتون ... بود ... و خداوند ولایت گفت پیر من خضر علیه السلام
عبدالله ... گفت ... گفت از مشرق تا مغرب ...
بر شود ... شیخ الاسلام گفت ... ولایت خود ...
... شیخ الاسلام ... خضر علیه السلام ...
آن کودک ... که از مشرق تا مغرب ... بر شود ...
... خضر علیه السلام گفت که ...
و ... که ... از مشرق تا بمغرب از او بر شود
و احوال این ... آن بود که ... و ... ساله او را ... یعنی در

حق راه نمی نه که او دختر را بگذاشت و هیچ نخورد شیخ ابو اسامه که شیخ حرم بود به سیره وی آمد که هم وی آمد
و این بانوی عجوزه داشت فرا به پیران شد که مرا چیزی از وی بستی از حق تعالی بر این کار آمد و کشید
شیخ الاسلام گفت که اول مرا در دبیرستان از نشستن کردند گفته زبان از در جوانی چهار ساله شدم
مرا در دبیرستان املا می کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابو منصور ازدی و از جارودی چهار
ساله بودم که مرا مجلس حدیث بنشستند من در دبیرستان ادب خورده بودم که شعر می گفتم چنانکه
دیگران را از من حسد می آمد و هم وی گفته که پسر یحیی عمار خواجه یحیی عمار با من در دبیرستان بود
من بر بدیهه شعرهای تازی می گفتم و هر چیز که کودکان از من خواستندی که در فلان معنی شعری
بگو بگفتمی زیادت از آنکه ایشان خواستندی وقتی آن پسر پدر خود را گفته بود که وی در هر معنی
که خواهی گوید بدیهه وی فاضل بود گفت چون به دبیرستان شوی از وی خواه که این بیت را تمام کند
روز بگذشت می گذرد روز آن شب و آن روز دیگر روز بنده ایشان است
من ها لو وقت کفتم و لیوم الفتی ما عاشه فی موده و سائره یوم الشقاء و عصب
رم الوصل ما دمت السعادة فالدجی تبغض عیش الاکرمین رقیب و این مراد
از وی خواسته که تازی گوید آب اندیا جوی از سوزی بوده گفته شعر عهد با الماء فی نهر
و هو یکما رجعوا رجع الماء فیه و هم وی گفته که کودکی تو در دبیرستان نیکو روی ابو احمد نام
یکی گفت برای وی چیزی بگوی من این بگفتم شعر الدلیل احمد و جه قمر اللیل غلامه و الحظ
غزال الشوق القلب سهامه و هم وی گفته که مرا شش هزار شعر تازی بیت است بر وزن
است در دست مردمان و بر بست اجزای من و هم وی گفته است که رفتی تو ... کردم که
صد بیت یاد دارم از اشعار عرب صد هزار بیت یاد داشتم و در وقتی دیگر گفته است که من صد هزار
بیت تازی از شعرای عرب چه متقدمان و چه متاخران به تقاریق یاد دارم و هم وی گفته که
بامدادگاه به مقری شدمی قرآن خواندم چون باز آمدی به درس شدی پیش استاد او وی درس
نوشتمی و از بر کردمی چون از درس فارغ گشتمی چاشتگاه به ادیب شدمی و هم روز نوشتمی

روز کار خود را بکسی کردمی چنانکه مرا هیچ فرصت نبودی از روز و کار من هیچ پس نماندی بلکه هنوز در
آن وقت و بیشتر از روز بودی که تا پس نماز خفتن بیدار بودی و هم وی گفته که شب در چراغ حدیث
می نوشتم فراغت نان خوردن نبودی مادر من نان پاره لقمه کردی و در دهان من نهادی
در میان نوشتن و هم وی گفته است که حق سبحانه تعالی مرا حفظی داده بود که هر چه زیر قلم من
بگذشتی مرا حفظ شدی و هم وی گفته که من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد
هم وی گفته که آنچه من کشیده ام در طلب حدیث مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هرگز کس نکشیده
یک منزل از نشابور تا دریا که باران می آمد من در رکوع رفتم و جزوهای حدیث در شکم
باز نهاده بودم تا تر نشود و هم وی گفته که مرا هیچ کس را با دل علم آموختن بوده از وی
نی نه طلب بسیار بود که الله تعالی را بود و نصرت سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
را بود و هم وی گفته که ترد دیگران من نیک آن نکرده که من اکر دست بر اندام خود نهادی گفتند
که این حدیث از احادیث نوشتم و هم وی گفته که من از سیصد تن حدیث نوشته ام که همه سنی
بوده اند و صاحب حدیث نه مبتدع و نه صاحب رای و همچنین ابن البرند و هم وی گفته
که آن استادهای عالی که نگذاشته ام که مرد صاحب رای بود با از اهل کلام محمد سیرین گفته ان هذا العلم
دین فانظروا عمن تاخذونه و به نشابور قاضی ابو بکر حیری را دریافتم از وی حدیث ننوشتم
که متکلم بود و اشعری مذهب اگر چه استادهای عالی داشت و هم وی گفته که من در تیز کبر
و تفسیر قرآن شاگرد خواجه امام یحیی عمارم اگر وی را نمیدیدم من سخن ندانستمی گرد
سخن از تفسیر و تذکیر من چهارده ساله بودم که خواجه یحیی فسیده آن را گفت که عبدالله را تکبار
دار که از وی بوی امامی آید و نیز در بیان حسب الخرقه از خیر المجالس که تصنیف شیخ حمید
قلندر ملفوظ حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلوی قدس الله سره العزیز از مجلس سی و سوم
منقولست که شیخ عبدالله انصاری رحمة الله علیه بر طائفه که بران کلاه‌ها دی نان طالب
خوان بودی که آن اهل میدان ستندی که شیخ ... در وقتی معاملت مثلا اگر قلندر ...

می‌آمدند با ایشان چنان بود که قلندران میدانستند که شیخ بصورت صوفی پیش نیست اما بمعنی قلندر است
و از ان کلاهست و اگر جوالقیان می‌آمدند با ایشان چنان بودی که همه میدانستند که شیخ بصورت
صوفی است ولی در مذهب ماست و اگر دانشمندان می‌آمدند با ایشان چنان بودی که همه دانستند
که شیخ مردی دانشمند است بصورت صوفی پیش نیست و اگر سوداگران می‌آمدند با ایشان
چنان بودی که ایشان همه میدانستند که شیخ مردی سوداگر است و میان ماست و اگر اهل کلاه
می‌آمدند ایشان میدانستند که شیخ از جنس ماست بصورت صوفی است غرض در طریق
قاعده بودی این زمان قاعده خانه‌ایست یا نه کرده‌اند در ان ایام قاعده این بود
که خاطر هر طائفه علاحده بودی اگر قلندر مردی میان قلندران دفن میکردند و اگر صوفی
مردی میان صوفیان و اگر جوالقی مردی میان جوالقیان و اگر دانشمند مردی میان
دانشمندان و اگر کلاه‌پوش و سوداگر مردی او طباخ و قصاب هر طائفه را میان
او دفن کنند چون وقت نقل شیخ عبدالله انصاری نزدیک آمد فرزندان را پیش خود طلبید
و گفت این مرد خواهد مرد اما من چنان زندگانی کرده‌ام که هر طائفه خواهد آمد و خواهد گفت
که شیخ از ان ما بود شما چه خواهید کرد ایشان گفتند هر چه شیخ فرمایند آن کنیم شیخ فرمود
چون این مرد بمیرد که بر جنازه کنند و در بند آید و هر طائفه بگوید که بیائید جنازه را بردارید
هر طائفه که جنازه بر خیزد من از ان طائفه باشم میان آن طائفه دفن کنند چون شیخ نقل کرد
همه طوائف حاضر آمدند و هر یکی میگفت که شیخ در مذهب ما بود و در دین ما بود و میان ما باشد
فرزندان شیخ جنازه شیخ را بیرون آوردند و گفتند هر طائفه بیائید و جنازه بردارید هر [illegible]
هر که جنازه بر خیزد شیخ از ایشان باشد اول قلندران درآمدند و دست دراز کردند [illegible]
تا بردارند گوئی جنازه بار زمین دوخته‌اند قلندران باز گشتند جوالقیان آمدند [illegible]
دانشمندان و سوداگران و اهل کلاه هیچکس جنازه شیخ از زمین برنخاست بعد از
همه اهل تصوف آمدند و فرزندان شیخ دست نهادند همین که ازان از زمین برخاست

بکلی

او در مجالست ذوق [illegible] شد و بسیار خدمت کردند و مستفید شدند بعد از ان آیتی خواندند
ان از خاطر [illegible] فرمودند درویش [illegible] یا بکر با همه خلق چنان باشد که پندارند که این از ان ماست
[illegible] داشت که [illegible] مع الناس [illegible] با بعضی [illegible] است فرمودند
این حدیث در مشارق ثبت است متصل گفت [illegible] کتاب [illegible] و اما صاحب [illegible]
خواجه [illegible] با خلائق تعلق دارد و بعضی منقطع [illegible] مختلف [illegible] با همه خلق
همچون خلق پیش رسول علیه السلام با خلق همچون خلق بودی تا آنکه طعن میکردند که قالوا مال هذا الرسول
یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق بعد از ان این آیت خواندند قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
والحمد لله رب العالمین ذکر [illegible] از فرزندان آنحضرت قدس الله سره العزیز
برادر یکی از فرزندان [illegible] ایشان [illegible] بسیار [illegible] و بزرگ بوده‌اند که نسبت ایشان [illegible]
شیخ سلطان [illegible] بسیار [illegible] شده بود و شیخ سلطان از اولاد شیخ المشایخ [illegible] علاء [illegible]
موج دریا [illegible] و شیخ علاء الدین موج دریا [illegible] و صاحب سجاده حضرت قطب العالم [illegible]
گنج [illegible] اند و در خانه میان شیخ سلطان مذکور [illegible] شیخ [illegible] صاحب [illegible]
بود و شیخ [illegible] نیز از اولاد حضرت سلطان المشایخ گنج شکر اند و میان شیخو مذکور
اول [illegible] متوطن بوده و [illegible] نسبت ایشان در خانه شیخ سلطان رشد بعد از ان
در [illegible] متوطن شده بود و در [illegible] شیخو در خانه شیخ نظام [illegible] برادر شیخ فیروز [illegible] عامل
[illegible] شیخ مذکور [illegible] کاتب الحروف است و بعضی [illegible] میان شیخو
و [illegible] می‌باشند [illegible] شیخ مجاهد انصاری [illegible] و شیخ [illegible] شیخ ابو الفتح [illegible]
[illegible] شیخ عبدالنبی نیز از اولاد آنحضرت بودند که در خانه ایشان [illegible] شیخ
فیروز چشتی بود [illegible] خاتون که پیران ایشان [illegible] بوده در [illegible]
شیخ حاجی [illegible] که در [illegible] ایشان [illegible] کاتب الحروف بود و دوم [illegible]
خانه ایشان [illegible] شیخ [illegible] چشتی بود و سوم [illegible] که در خانه ایشان [illegible] شیخ محبوب

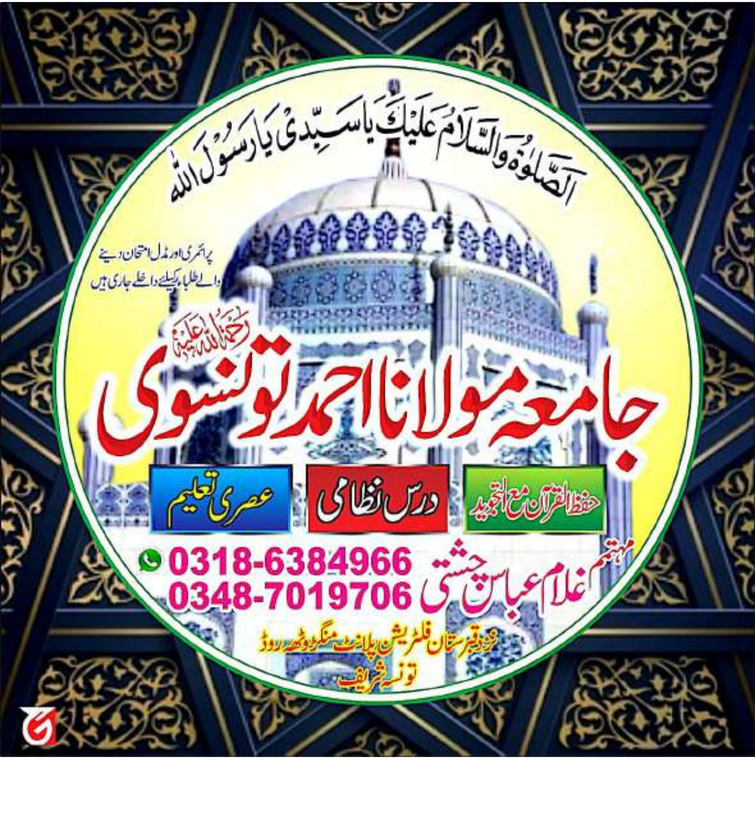
چشتی است مادر بعضی از ازواج ایشان نیز در ابتدا می باشند و در گوالیر از اولاده ایشان یا شیخ عبدالعلیم
است لهذا شیخ علی و والده شیخ عبدالله و من شیخ محبوب چشتی است و شیخ عبدالوهاب ابن شیخ
برهان و در حصار میان فتح خان و نصرت خان و صاحب خان و غیره ابن شیخ رزق الله و جهان
و سالارگان ابن شیخ الیاس و در گوالیر شیخ فضل الله بن شیخ نصرالله و شیخ طالب و شیخ
و شیخ محمود بن محمد بن شیخ فتح الله بن شیخ نصرالله متوطن و شیخ نصرالله نیز یک [illegible] است
گروهی در حصار شیخ عبدالرحمن ساکن استر لیت سماة علما حسین خاتون و والده بزرگوار
شیخ عبداللطیف نامبرده باد و نیز در گوالیر شیخ نور محمد دانشمند ابن شیخ مصطفی که
از اولیا خدا بودند و در پاک پتن شیخ نور محمد والد میان شیخ مبارک [illegible] شیخ قطب و شیخ لعل
محمد بن عبدالعزیز بن شیخ حسن و در مصطفی آباد که نزدیک سهارنپور است شیخ [illegible]
عمزاده کاتب الحروف و والد ملک العلما مولانا قاضی شد و دانشمند ابن عزیزالله ابن شیخ
قاضی ابن شیخ علی ابن شیخ برهان بن شیخ قاضی شاه بن شیخ [illegible] شجاع بن حضرت شیخ الاسلام
عبدالله انصاری و قاضی جمال محمد بن شیخ مصطفی بن شیخ عبدالدین بن شیخ خیرالدین بن
شیخ عبدالملک قاضی شهر مذکور و شیخ سلطان بن عبدالجبار بن عبدالقادر بن قاضی
شیخ مذکور و غیره در گنگوه قاضی شهر و برهان و شیخ عبدالواسع و شیخ قاسم و صالح محمد
و غیره می باشند و نیز از اولاد الحضرة در جونپور و شیخ [illegible] شیخ محمد محی الدین و شیخ مبارک
محی الدین پسران شیخ نورالله و مفتی [illegible] شیخ مجاهد و غیره اند و در فتحپور شیخ سلیمان
که در مسکن شیخ عبدالنبی می باشند و در حضرت دهلی حافظ امان الله ابن شیخ فضل احمد
بن ملک شیخ سلیمان و در تغلق آباد شیخ ابوسعید و شیخ فرید و شیخ عباس ابن شیخ طیب
بن شیخ [illegible] و شیخ عبدالواسع [illegible] شیخ معین الدین بن شیخ علاءالدین و شیخ عبدالله بن شیخ
[illegible] حسن ابن شیخ نظام و در سنبل شیخ عبدالغنی بن عبدالحق بن شیخ عزیزالله و شیخ عمر
و شیخ سلیم ابنای ملک شیخ حسن و نیز [illegible] در شهر مذکور ساکن اند و در فتحپور
شیخ

شیخ نصرالله و شیخ احمد ابن شیخ عبدالله بن شیخ محمد و شیخ ابوالخیر بن شیخ عبدالله مذکور دیگر دختر شیخ
عبدالله مرقوم در حصار شیخ فتح الله خواهرزاده او ابن شیخ ابراهیم نامبرده باد و در قصبه پانی پت شیخ
عبدالمعین ابن شیخ صدرالدین پسران شیخ رکن الدین بن ملک العلما و شیخ جنید دانشمند بن شیخ محمد
ابن شیخ عبدالقادر و شیخ برهان و شیخ یوسف محمد مفتی ابنای عبدالغفور [illegible] ابوسعید و شیخ امان
که از اولیا خدا بود و عبدالنبی و عبدالرحمن پسران شیخ کمال و عبدالکریم نبیره عبدالرزاق علیه السلام
و عبدالفتاح و عبدالودود و نیز حاجی یحیی و غلام محمد متولی بن الله داد محمد بن حاجی الله داد
و قطب و الله داد اسماعیل [illegible] قاضی عبدالواحد و الله قاضی رکن الدین و عبدالنبی بن عبدالواسع در شرف
بن ابراهیم و عبدالواسع و سیف الله و الله قایم و رکن بن محمود بن عبدالصمد در سنبل شیخ حسن محمد
ابن شیخ عطاء ابن شیخ عبدالله و شیخ الله بخش ابن شیخ حبیب الله ابن شیخ عبدالله انصاری [illegible] بسیار الله
و اینجا مختصر نوشته شد و در سارنگپور قاضی عبدالقادر از نسل شیخ عبدالقادر مذکور است و بعضی
از نسل آنحضرت در لکهنو بنسل شیخ بایزید و غیره و بعضی در اجین و بعضی در شهرها متفرق اند و نیز
این آنرا موسوم از بزرگان خود شنیده بود در قلم آورد والله اعلم بالصواب [illegible]
بعضی قوم که پیش از حضرت قطب العالم شیخ فریدالدین گنج شکر قدس الله سره العزیز در پاکپتن
متوطن بودند بنسل سرکوالیان و بهلیان و ادهکان و جهکر والیان و جنیدجا [illegible]
هم بودند همه معتقد جوگیان و سرکوالیان که از قدیم رجوع بحضرت قطب العالم داشتند در قصبه مذکور [illegible]
اند [illegible] و غیره قوم مذکور تابع [illegible] مذکور را [illegible] داشته که [illegible]
بود [illegible] قوم معتقد جوگی بود [illegible] آسیر [illegible] حضرت قطب العالم شیخ
فریدالدین قدس الله سره العزیز در قصبه مذکور که پاکپتن شریف است نزول فرمودند و این
[illegible] مذکور را شیخ [illegible] منبر خود معبود ساختند و همه قوم که بالا مسطور است سوای اوقات
مهر جوگی [illegible] گفتار بودند بعد از ان توجه قطب العالم مسلمان شدند و مطیع مطبوع حضرة
گشتند مثل جوگی و غیره که نام او حضرة قطب العالم [illegible] است [illegible] قصه مطیع شدن

جوگی هر دو قوم مشهور است چنانکه در سراج السالکین ملفوظ حضرت گنجشکر مرقوم است و الان آن
مذکور همواره فرزندان حضرت شیخ شیوخ العالم هستند و [illegible] که با حضرت
خصومت و از فعل خود باز نیامده بودند آخر الامر آنها نیز مقهور گشتند چنانکه آنحضرت فرموده اند
که قاضیان عذر و اندولی از امروز مطیع و مطبوع فرزندان شده اند الان همچنان با فرزندان آنحضرت
حلقه بگوش و خادم اند دیگر چنان شنیده میشود که بعضی از این قوم مسطور از پتن آمده شده
خود را شهزاده میگویانند مثل جهکروالی و غیره و اگر کسی ایشان را می پرسد که شما کدام قوم اید
میگویند افراد ایم و از فرزندان حضرت قطب العالم [illegible] نسبت میکنند که [illegible]
بدانکه بیلی در اصل راجپوت اند این لقب [illegible] و [illegible] آن [illegible] است که قصه آن [illegible]
کرده است [illegible] نوشتن [illegible] شد [illegible] فرزندان بیلی [illegible] میگویند و [illegible]
در اصل علوی اند از فرزندان محمد اکبر که محمد حنفیه بن امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه [illegible]
سادات [illegible] بوده [illegible] مشهور است [illegible] از [illegible] قدوم حضرت
قطب العالم سکونت دارین وادی داشتند و [illegible] و ادهکان و جهکر و آلیان [illegible]
سر [illegible] داده اند [illegible] شهزاده [illegible] الهی [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم مسلمان کرده بودند و خواجه علی [illegible]
و دهکان [illegible] قدیم لقب [illegible] دهکان بود [illegible] فرزندان خواجه علی [illegible]
میگویند و جهکر [illegible] در اصل از نسل [illegible] بود [illegible]
فرزندان او را جهکر و آلیان میگویند و [illegible] و دهکان و سیال این [illegible] قوم [illegible]
با [illegible] بودند و در اصل [illegible] و بعضی [illegible]
حضرت [illegible] متوطن شدند [illegible] و دهکان و سیال و [illegible] و این لقب [illegible]
و دیگر [illegible] در اصل [illegible] اند [illegible] مسلمان شده اند و [illegible]
هر [illegible] بود [illegible] حضرت شیخ احمد [illegible] حضرت قطب العالم پرورش یافته

بعد

بود و از دست علم الحضره مسلمان شده بود بنابر آن [illegible] خود را فاروقی میگویانند [illegible]
و در مواضع پاک پتن [illegible] شده و زراعت میکنند و در زمین [illegible]
قوم مذکور از [illegible] آمده [illegible] نسبت دختران خود را بفرزندان قطب العالم کرده
و نیز دیگر [illegible] کهوکهران و دهیان و جوئیان و [illegible] که از قدیم مسلمان شده [illegible]
در شغل نماز و روزه و غیره مشغول اند چنانچه اداب اسلام [illegible]
[illegible] در نواحی پاک پتن [illegible] و مقدار دو هزار سوار و بیست هزار پیاده [illegible]
اقدام [illegible] در [illegible] حضرة قطب العالم [illegible] فرزندان حضرت [illegible]
دارند و مریدان اند و نسبت دختران خود قوم مذکور با فرزندان حضرة قطب العالم میکنند
و دیگر [illegible] و [illegible] و غیره [illegible] توابع قوم مذکور اند [illegible]
مذکور کهوکهران قدیم مسلمان [illegible] از ولایت عرب [illegible] آمده بودند [illegible]
[illegible] سکونت داشته [illegible] کبیر [illegible] و دختران خود را [illegible]
[illegible] حضرت قطب العالم شیخ علاء الدین موج دریا صاحب سجاده [illegible]
بدر الدین سلیمان [illegible] حضرة قطب العالم گنجشکر میکنند قدس الله سرهم [illegible]
[illegible] شیخ علاء الدین [illegible] چون این ذره [illegible] بتاریخ بیست و چهارم ماه
رجب [illegible] سنه الف و ستة و ثلثون بزیارة حضرت قطب العالم و سعادت
قدم بوسی [illegible] حضرت شیخ محمد [illegible] شیخ ابراهیم [illegible] شیخ فیض [illegible] شیخ المشایخ
والاولیاء شیخ تاج الدین محمود [illegible] صاحب سجاده حضرت گنجشکر دریافت و در [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] و نسب [illegible] و ازواج و اولاد و سائر فرزندان حضرت قطب العالم
قدس سره و قوم مذکوره تحقیق نموده در قلم آورده والله اعلم بالصواب والیه المرجع
والمآب حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر والحمد لله رب العالمین والصلوة [illegible]
خیر الانام محمد [illegible] و على آله و اصحابه البررة الکرام تمت تمام [illegible]
العباد فقیر [illegible] غفر الله له ولوالدیه
سنه ۱۲۰[illegible]



الصلوٰۃ والسلام علیک یاسیدی یارسول اللہ
پرائمری اور مڈل امتحان دینے
والے طلباء کیلئے داخلے جاری ہیں
رحمۃ اللہ علیہ
جامعہ مولانا احمد تونسوی
حفظ القرآن مع التجوید
درس نظامی
عصری تعلیم
مہتمم
غلام عباس چشتی
0318-6384966
0348-7019706
نزد قبرستان فلٹریشن پلانٹ منگروٹھہ روڈ
تونسہ شریف


شیخ المشائخ قطب الاقطاب
حضرت خواجہ
شاہ محمد سلیمان تونسوی
رحمۃ اللہ علیہ
المعروف پیر پٹھان
PDF
کی سوانح حیات مبارکہ کی کتب ہمارے پاس
PDF فائل میں دستیاب ہیں
جس بھائی کو چاہیئے وہ ہمارے واٹس ایپ پر مفت حاصل کرسکتا ہے
اس کے علاوہ دیگر تونسوی خواجگان کی سیرت
پر کتب اور اسلامی کتب بھی طلب کر سکتے ہیں۔
PDF
خلیفہ مدنی تونسوی
+92 332 1717717